اشاراتِ فریدی

هو موجود و مشهود

ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيْهِ

ارباب شریعت و طریقت را مژدۂ ہدایت و اصحاب معرفت و حقیقت را نوید سعادت باد کہ دریں
زمان فیض اقتران کتاب مستطاب لب الالباب احادیث و قرآن گلشن ازہار ذوق و وجدان
مخزن اسرار توحیدی مسمی بہ مقابیس المجالس المعروف بہ

اشارات فریدی

از ملفوظات قطب مدار غوث روزگار سلطان العارفین خلیفۃ اللہ فی السموات والارضین مرکز
فلک الولایۃ والعرفان المتصرف فی الاکوان روح المعرفت قلب الحقیقۃ نور محض وجود
بحت ذات مقدس حضور اقدس قبلہ اہل توحید حضرت خواجہ غلام فرید رضی اللہ تعالی عنہ کہ جمع
کردہ بندہ رکن الدین پرہار سونکی ثبتہ اللہ تعالی علی الصدق والیقین است بفرمان ہدایت
بنیان سند الکاملین حجۃ الواصلین قطب الموحدین شیخ الاسلام محبوب الٰہی مورد انوار نامتناہی حضرت
خواجہ محمد بخش سجادہ نشین دام فیضہ و متع اللہ الناس لطول بقائہ بحسن توجہ افتخار الملک فخر الامراء
صاحبزادہ محمد عبد العلیم خان صاحب بہادر امیر ٹونک سلمہ ربہ

در مطبع مفید عام آگرہ باہتمام محمد قادر علی خان صوفی طبع شد

سنہ ۱۳۲۰ھ

هو الموجود والمشهود وهو العابد والحمد والمحمود في جميع مراتب الوجود والصلاة
والسلام من الله الودود ومن الملائكة والناس بعدد الرمال والعرود على
الانبياء والمرسلين خصوصا على النبي الامي الامين المسعود وهو كان نبيا وآدم
بين الطين والماء لمحمود وعلى آله واهل بيته الذين كل واحد منهم عند الله
مطهر عن لوث الآثام والكنود فلذلك نزلت في شانهم انما يريد الله ليذهب
عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا من المعاصي والعنود وعلى صحابه
الذين قال الله عز وجل في مدحهم محمد رسول الله والذين معه اشداء على
الكفار وان كانوا من آبائهم والجدود رحماء بينهم بالشفقة كالاب على
الاولاد وتريهم ركعا سجدا الآ سالون حر السجود يحيون النيام والقعود
للعبادة لا يعرفون النوم والرقود يبتغون فضلا من الله ورضوانا الا ابتغاء العرود
سيماهم في وجوههم من اثر السجود فمن عاداهم وآذاهم كالسلعة السيئ

دائرة فضاء الهجرة فالتقى فی حضرة المعبود وبینه بین الحق باب مسدود وحجاب ممدود والاجل ذلک خلیف علیه من سوء الخاتمة حتی یموت موت المرتد والمردود نعوذ بالله من هذا الحسد والحسود اللهم صل وسلم علی انبیائک واولیائک واصفیائک بغیر الحساب والعدود اما بعد پس میگوید بندہ نیاز آگین رکن الدین ثبتہ اللہ تعالی علی الصدق والیقین کہ این جاء حیز ثالث از کتاب اشارات فریدی المعروف بمقابیس المجالس کہ مشتمل است بر عبارات لطیفہ واشارات شریفہ از ملفوظات حقائق ومعارف بیان وکلمات دقائق توحید وعرفان وحالات ذوق ووجدان شیخ کامل مکمل قدوۂ قائلین بوحدت وجود واسوۂ مشاہدین بشہود حق درہر موجود مجلی جمال ذات مطلق منتہی کمال اسماء وصفات حق منبع دقائق ناسوت مجمع حقائق ملکوت محیط اسرار جبروت مہبط انوار لاہوت رہنماے عارفین مقتدای محققین رحمت للعلمین فرید در تجرید وتفرید سیدنا وشیخنا ومرشدنا ومولانا حضور حضرت خواجہ غلام فرید ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ ونفعنا وایاکم ببقائہ اللہم . بارک علی سیدنا وشیخنا ومرشدنا ومولانا وعلی آلہ واولادہ الفخام وعلی احفادہ واصحابہ العظام وعلی احبابہ واتباعہم الکرام۔ نوشتہ آمد بتوفیق اللہ الاتبر اروالاختتام مقبوس اول بوقت چاشت روز دوشنبہ بتاریخ چہارم از جمادی الاولی سال سیزدہ صد وچہار دہم ہجری المقدس دولت پابوس وزیارت حضور اقدس کہ عبادتی وسعادتی بہتر ازین نیست میسر شد در صفہ شرقی بر آستانہ روضہ مقدسہ در کوٹ شریف مجلس دوم از عرس مبارک حضور حضرت خواجہ فخر الملة والدین فخر جہان صاحب الوصال رضی اللہ تعالی عنہ شروع گشتہ بود حضور حضرت خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ ونفعنا وایاکم ببقائہ ہمان وقت از

ملتان شریف به ادای عرس مبارک آنحضرت صاحب الوصال در کوٹ شریف قدوم آورده
بودند پس از صحبت خویش و صوبداره بود پیروی خراسان شدند مردم بسیار آمده کردند. از
هجوم مردم بدشواری تمام بر دروازه صحن مجلس رسیدند آنگاه در آستان آن جمعه و سجاده
در جسمان و پیشانی نورانی داشته اندرون صحن رسیدند و همانجا استاده بار بر دو دست
مبارک رحمن شمس نهادند و سر مبارک را فرود آورده بکمال تواضع پیش رفته سر بشکر
روضهٔ مقدسه و مزارات جمیع شوهات به با سلام کردند و چهار دستها ارمغان نی
نورانی جهانگیر و بد و بار رسانی شدند. بعدازان هم رامجا که استاده بودند
در مجلس سماع تشریف نداشتند و اندرون روضه منور رفتند آنگاه قوالی را ست ارادت در بیان
استاده کردند

میں ہوں ملنگ آستانۂ محبوب جہاں کا		سر دوں سے بوں مرتبہ ہر سری جہاں کا

تبرک کعبه حضور خواجه القاه الله تعالی بعافیة را گر به بسیار شد مقبوس دوم
یوسف عشر روز سه شنبه تاریخ بیستم ماه جمادی الاولی سال سیزده صد و چهار و هم هجری
المقدس دولت پابوس و زیارت حضور حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی سرا ازین نعمت
حاصل گشت سخن در که کردن کبوتران از بام شریف کعبه معظمه افتاده بود. حضور خواجه
القاه الله تعالی بعافیة فرمودند که من بسیار بار کبوتران خود دیده تجربه کرده ام. که هرگاه
کبوتران از دور ازین جا می آمدند میدیدم و در دل می اندیشیدم. که اینک بالا از
بام شریف کعبه معظمه گذر کرده خواهند رفت مگر چون نزدیک بام شریفش می رسیدند.
می افتند خود را در نزدیک ازین طرف شریف و یکی ازان جنوب می گذشتند هیچ کبوتری را اتفاق
کبوتران حرم محترم ندیدم که دل نهاده از بالا بام کعبه مکرمه پرواز کرده باشد. بعد ازان

فرمودند که این هم تجربه کرده بودم که باوجود کثرت و وفرت کبوتران بربام کعبهٔ شریف چند کبوتران
محدود می نشستند۔ یک کبوتر یا دو یا سه کبوتران می نشستند۔ و در روزی دیده بودم۔ که
هیچ کبوتران نیز نشسته بودند۔ زیاده ازین گاهی ندیده ام۔ بعدازان فرمودند۔ که این هم تجربه
کرده بودم۔ که بر دیوار فیض بار کعبهٔ معظمه پیخال کبوتران را هرگز ندیده ام بعدازان
فرمودند روزے دیدم که چیزے سفید بر غلافش نمایان است خیال کردم۔ که شاید
همین پس افگنده کبوتر است دو سه روز نگران دیدم۔ و در دیدنش کوشش نمودم۔ آخر
معلوم شد۔ که پنبه آویخته است پس افگنده کبوتر نبود۔ بعدازان فرمودند۔ که چون حد حرم
نبوی دیگر بود۔ و این حرم شریف که الآن موجود است۔ از پس آن زیاده همین وفراخ
شده است۔ پس بدل گفتم که در حد حرم نبوی ببینم۔ که آیا آنجا نیز پیخال کبوتران است یا نه
مگر آن جا نیز پیخال بود۔ و در دیگر اکناف و اطراف وزدایا حرم بسیار پیخال کبوتران می باشد
که نشست کبوتران درانجا است۔ و درانچه خاص بیت الله است آنجا پس افگنده کبوتران
هرگز و قطعاً قطعاً نیست۔ بعدازان فرمودند که دیگر طرفه در مکهٔ معظمه این دیده بودیم۔ که
خران و شتران هم آنقدر که در بازار مکهٔ معظمه می بودند در هیچ شهر نباشند۔ و باوجود این
هجوم و انبوه که مردم با آنها مساس کرده رفتندی۔ هیچکس را لگد نزدندی آنگاه فرمودند
که دیگر حکایت پر تعجب اینست که در بازار مکهٔ معظمه خصوص در گوشهٔ بازار صفا و مروه بسیار
از بسیار سگان افتاده بودندی۔ و بر راه خفتندی۔ و از کثرت انبوه خلق بازاری و طواف
کنندگان درمیان صفا و مروه پروائی نداشتندی۔ و نه بر دروازهٔ کسے جهته
نان رفتندی۔ اگرچه دران بازار نانبایان نشسته نان و گوشت می فروختند۔
تاهم آنها خفته ماندے۔ گویند کسے بر پاے یکے سگ ازان سگان بر در تمام

ترا آن سگ سر برداشته بسویش دید . بار دیگر حضور فرمودند اگر سگ اصحابی بودی
فی الفور بگریختی . بعد ازاں فرمودند سبحان الله که آنها سگان بودند حرس سے
دیگر بودند بعد ازاں ذکر خلفائے حضرت سید العارفین مظهر ذات رحمان حضرت
خواجه محمد سلیمان تونسوی رضی الله تعالی عنه افتاد کسی از حضار گفت که مولوی شمس الدین
صاحب سکنه سیال شریف خلیفه آنحضرت اند بگویند ایشاں در ملفوظات آنحضرت در
تعداد خلفائے او ایشاں درج نشده است شاید آن وقت تکمیل نرسیده باشند
وصاحب ارشاد گشته بعد از وصال شیخ خود شدند ایشاں شیوع یافته باشد خواجه
ابقاه الله تعالی این حکایات را شنیده سر مبارک را جنبانیده تسلیم این امر کردند بعد ازاں
عرض کرده شد که خلفائے کلاں حضرت خواجه محمد سلیمان تونسوی کدام کدام هستند فرمودند
که یکے مولوی محمد ناراں صاحب و دیگر مولوی علی محمد صاحب سکنه مکهڈ و دیگر سید
محرم علی شاه صاحب المعروف محمد علی گکهسوی و دیگر مولوی احمد دین صاحب سکنه
تونسه شریف آنحضرت و دیگر مولوی شمس الدین صاحب موصوف که ایشاں از همه خلفاء
این حضرت خورد هستند بعد ازاں فرمودند که چوں مولوی احمد دین صاحب در توحید عالی بلند
بانگ بولیاں حسیا گر طیار را میش خود در صامدی وارا آنها مسرود و دراگ شدندی بر درد
دیگر شخص از قوم گکهوسه که مردی صاحب بود از بولیاں سماع می شنیدند حضرت صاحب تونسوی بدیشاں
حرس سید پس در حق مولوی احمد دین فرمودند که وے ملیا است که از شراب حضور ما از بولیاں سماع می شنوند
از اراده آں مرد گکهوسه فرمودند که وی دلوا است آخر مولوی احمد دین صاحب تا ماند شدند و آن گکهوسه مجذوب گردید
بعد ازاں حضور خواجه ابقاه الله تعالی بمقامه وضو کرده و نماز عصر بجماعت گذاردند
و چوں زمین سخت بود بوقت وضو کردن زیر چهارپائی گیاه خشک انداخته بودند

آب بر زمین افتاده بالای اعضاء وضو نرسد۔ و بر چهار پائی کهیس چند تار گسترده بودند و بران حضور خواجه البقاه الله تعالی نشسته وضو می کردند۔ پس ازان روز هر بار که دیده ام حضور خواجه البقاه الله تعالی ابقائه هنگام وضو زیر چهارپائی پیاله ملمه خرید کنانیده می گسترانیدند انگاه بر چهار پائی که بران کهیس بالکل گسترده بودی۔ نشسته وضو می فرمودند بعد ازان حکیم خدا بخش سکنه گوتهه چینی که مرید حضور حضرت قبله سلطان الاولیاء برهان الاصفیا شیخ پیتهو خان صاحب الروضه رضی بوده است۔ بیامد و قدم بوسی حضور خواجه البقاه الله تعالی ببقائه و تقضاء دایا کم ملقابه حاصل کرده نشست نهایت پیر رسیده بود و فرتوت گشته و اعمی گردیده و کوژ پشته شده بود حضور نهایت متوجه شدند و از وی پرسیدند که چند ساله بودی که مرید حضرت قبله شیخ پیتهو خان شده ای عرض کرد که هشت ساله عمر داشتم و بعد از مرید شدن من چهار و پنج سال گذشته که حضور شیخ من وصال کرده اند۔ و بعد از مرید شدن دو بار زیارت حضور پیر دستگیر خود نموده ام و دران وقت که حضور پیر من وصال کرده اند من چهارده ساله بودم۔ یکی از حضار مجلس پرسید که این پیر مرد وظائف نیز از حضرت قبله صاحب الروضه آموخته باشد حضور حضرت خواجه البقاه الله تعالی ببقائه فرمودند۔ آری وظائف هم ازان حضرت قبله میدارد۔ چنانچه دعای کبیر که روز و شب ورد مینماید۔ آن نیز از جناب آنحضرت بوی رسیده است بعد ازان حکیم خدا بخش عرض کرد۔ وقتیکه مرا والد مرید کنانید حضور حضرت قبله پیر دستگیر در حق من به پدر من خطاب کرده فرموده بودند که ای یار این پسر تو خوش خواهد گذرانید بعد ازان حضور حضرت خواجه البقاه الله تعالی پرسیدند که خلفای حضور حضرت قبله سلطان اولیاء صاحب الروضه را هم دیده بودی وی عرض کرد۔ که چند خلفائی حضور حضرت قبله پیر خود را دیده ام۔ چنانکه حضرت مولوی سلطان محمود صاحب

داملوی و حضرت مولوی عبدالله صاحب ٹھٹھار احمد پوری و حضرت مولوی نور محمد
صاحب ٹڑا محمد پوری و حضرت مولوی شرف الدین صاحب پاروی این همه حضرات
را دیده ام - و حضرت خواجه محمد سلیمان تونسوی را سرچشمه ام و دو ماه بخدمت ایشان
اقامت کرده برکات صحبت حاصل نمودم بعد ازان گفت که حضرت مولوی صاحب
خواجه عبدالحسن جبرپوری را من سره دیده ام عرس بسیار مهربانی می فرمودند - و مولوی محمد
صاحب که مرید حضرت خواجه محمد جمال الله ملتانی است او را هم دیده ام - بعد ازان
در دل ساز سیر این حقیر راقم الحروف افتاد که از جناب حضور خواجه ابقاه الله تعالی
بپرسم که اکنون عمر این حکیم صاحب چند سال رسیده باشد آماده شدم که عرض کنم مگر حضور
خواجه ابقاه الله تعالی بنفس نفیس خطره من آگاه گردیده فرمودند سبحان الله که این مرد
اکنون صد ساله عمر دارد - مقبوس سیوم بوقت شام روز چهارشنبه تاریخ
ششم از ماه جمادی الاولی سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس در علی مجلس
عرس مبارک حضرت خواجه نارووالہ صاحب رحمه الله که این یک مجلس درین بوم حضور حضرت
خواجه ابقاه الله تعالی بناً بعد از ختم عرس مبارک حضرت فخر الاولیاء برهان الاصفیاء
رضی الله عنه در گوشه شریف تشریف محفور فرموده بودند - دولت پابوسی و زیارت حضرت
اقدس که عبادلی و سعادتی بهتر ازین نیست نصیبه والان درین مجلس سرگرم بوده
و صوفیان در وجد و جوش و خروش حول مجلس تمام شد ختم خوانده بر خواستند - و قریب
ظهر بجماعت گذارده اندرون روضه مقدسه رفتند - آداب زیارت حسب دستور بجا
آورده از جانب سرانه مزار اندرون گشته دست برافراشته نشستند اندرین اثنا
صاحبزاده سید غلام احمد شاه اجمیری مع چند صاحبزادگان اجمیری که بسفر عرس مبارک

حضرت خواجہ فخر الاولین والآخرین خواجہ غلام فخر الدین فخر جہان رضی اللہ تعالیٰ عنہ آمدہ بودند۔ و غلافی کہ چند مدت بر مزار نور بار حضور شیخ المشارق والمغارب شمس العارفین حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والدین اجمیری رضی اللہ عنہ ملبوس بودہ و شرف مسانست حاصل کردہ بود۔ در قاب مسی کلان داشتہ از وثاق خود بر سر برداشتند۔ و باہمہ صاحبزادگان اجمیری و قوالان اجمیری بسوی روضہ مطہرہ منورہ روانہ شدند۔ چون بر تلہ آمدند بخدمت مخدوم غریب شاہ صاحب سکنہ شہر سلطان بارشاد حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ جہت استقبال پیش رسید۔ وآن قاب غلاف مبارک را از صاحبزادہ غلام احمد شاہ گرفتہ بر سر خود برداشت و روانہ شد۔ و قوالان بدستور بسرود و غزلیات مدح تمامی خواجگان چشت سرایان ہمراہ میرفتند۔ و صاحبزادگان اجمیری و دیگر صوفیان و فقرا و دیگر مخلوق از عوام الناس ہم بکثرت انبوہ آوردہ وجمع گشتہ با ذوق و شوق بعضے کسان گریان و نالان ہمسان آہستہ بطرف روضہ شریف می آمدند۔ تا کہ بر دروازہ آستانہ شریف رسیدند۔ حضور حضرت خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ پیشتر یک لمحہ از آمدن ایشان از جائیکہ نشستہ بودند۔ برخاستہ در دروازہ روضہ مقدسہ بدیوار تکیہ کردہ ایستادہ اند چون نظر حضور خواجہ بران غلاف و صاحبزادگان افتاد ہر دو دست مبارک بر جبین نور آگین نہادہ بسوی آن غلاف وآن صاحبزادگان سلام کردند۔ چون مخدوم غریب شاہ و صاحبزادگان اندر روضہ شریف داخل شدند قوالان در صفہ استادہ سرود گویان بودند پس مخدوم غریب شاہ قاب غلاف شریف را بر سر اشرف حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ نہاد۔ اگر صاحبزادگان اجمیری از روے ادب آن قاب را بایادی خود از سر حضور مرفوع کردہ رفتند۔ و حضور زیر آن قاب آہستہ آہستہ بسوی مزارات شریف

می رسید. این وقت دست این بنده راقم الحروف بر در جناب غلاف بود الحمد لله
علی ذلک. آنگه بهمراه مزار حضرت صاحب قبله سلطان الاولیا برهان الاصفیا شیخ
سید جا صاحب الرحمه رسیده آنجا ایستادند و غلاف را سید غلام شاه صاحب قدس سره
واکشوده کشادند بر هر سه مزارات متبرکه الفیوضات والبرکات پوشانیدند و آن غلاف
متبرک آنچنان وسیع و پهنا بود که بر هر سه مزارات درست آمد بلکه از همه جوانب و اطراف
افزون و زیاده فرو آویخته بود و هنگام پوشانیدن غلاف شریف بر مزارات همه مردم را
ذوق و شوق بسیار دست داد و همه گریان بودند بعد ازان صاحبزاده سید
غلام شاه صاحب بر سر اشرف حضور خواجه ابقاه الله تعالی عمامه بستند و اکثر ملاحظه
دستاری که در جناب زیر غلاف نهاده بود بر دامن بست این وقت همه حاضرین را ذوق و شوق زیاده بر
آمد و کمال فرحت و مسرت پدید آمد مبارک باد گفتند بعد ازان بر صاحبزاده سید غلام احمد شاه صاحب
صندل سوده از آن جناب بر داشته همچنان آمیخته عنایت حضور ... و دیگر نور چشم را کشاده ...
ور دهان مبارک حضور خواجه ابقاه الله تعالی عمامه در ... تناول فرمودند و باقی بوده
را جهت ... آنگاه از ان متبرک این بنده راقم الحروف را نیز قسمتی رسیده است
آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی عمامه در دروازه شمالی روضه مقدسه نزدیک حجره
... روایت ... نگرانیده بود ... آنگاه از همراه مزارات شریف ... شهید
... صاحبزاده احمدی ... می آمد ... سر مبارک حضور
خواجه ابقاه الله تعالی ... و حضور خواجه ابقاه الله تعالی عمامه ... آنجا ...
بوسه می دادند بعد ازان دعا خواستند و بر جا نشسته ... مزار ... حضرت
فخر العالم رضی الله عنه بوسه دادند و آنگاه چشم چپ را نهادند آنگاه چشم راست را

همانجا مالیده اند و همچنین رو مبروی مزار فیض آثار حضرت قبله محبوب الٰہی رضی اللہ تعالیٰ عنه
و حضرت قبله صاحب الروضه رضی اللہ تعالیٰ عنه آداب و نیاز بجا آورده از روضه
مقدسه بیرون آمدند و بصومعهٔ خاص تشریف فرما گشتند بتغلیه۔ این بندهٔ راقم الحروف
از خدمت صاحبزاده غلام احمد شاه صاحب اجمیری برجای خود پرسید که این
غلاف متبرک و متین چگونه آورده اید گفت بارشاد و بشارت حضرت خواجه بزرگ
شمس العارفین خواجه معین الحق والدین حسن سنجری اجمیری رضی اللہ عنه و عن تابعیهم آورده ایم
مقبوس چهارم بوقت عشاء شب پنجشنبه بتاریخ هفتم از ماه جمادی الاولی سال سیزده
صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که سعادتی
سعادتی بهتر ازین نیست حاصل گشت حضور حضرت خواجه ابقاه اللہ تعالیٰ ببقائه
و نفعنا وایاکم بلقائه اندر روضه مطهره رفته از جناب حضرات مشائخ خود رضی اللہ تعالیٰ عنهم
مرخص شده بیرون آمدند و در صفه شرقی که مجلس اعراس در آن می باشد در گوشهٔ اش
که قریب صفه شمالیست برای بیعت کردن مردم که بدرجهٔ کمال منتظر امتثال بشرف
نعمت بیعت ایستاده بودند نشستند پس اول تا دیر بسیار مراقبه کردند آنگاه سر مبارک
را از جیب عالم غیب بالا برآورده پشمینهٔ خاص ملبوس خود را وا نموده گسترانیدند۔
و فرمودند که این پشمینه را بر سر بر آوردن ضرورت نیست صرف بیعت شوندگان را
لازم است که این را در دست گرفته دارند اگر زیر پشمینه بیاید هم رواست۔ پس
اکثر مردم زیر چادر پشمینه آمده و در دست گرفته نشستند و دیگران که بیرون از پشمینه
بودند آن را بدست گرفتند۔ آنگاه حضور خواجه ابقاه اللہ تعالیٰ ببقائه از یک طرف آن
پشمینه را گرفته مراقب شدند تا دیر بسیار زیر لب چیزی میخواندند بعد از آن هنوز

یستند بر سر ایشان گسترده بود. که فرمودند همه بگوئید توبه میکنیم از گناه بد ایشان
سه بار توبه نمودند. آنگاه فرمودند. ای برادران نماز پنجوقتی را حضر و سفر ادا میکرده باشید
و اگر توانید و قطعه هم ادا کنید پس عقب هر نماز درود شریف ده بار و سورت اخلاص
ده بار و بعد از نماز عشاء کلمهٔ توحید لا اله الا الله محمد رسول الله یکصد بار خوانده باشند
و اگر زیاده ازین ادا کردن توانید. پس باید که بعد از نماز عشاء درود شریف صد بار
و سورت اخلاص سه صد بار ورد باید نمود. بعد ازان فرمودند که همه خادم بخوانید و همه دست دعا کرده چون
فارغ شدند بیعت را از سر آغاز آورده برخاستند. و از دروازه همان گوشهٔ شمالی
از صحن بیرون آمدند و خدام کرام را حکم فرمودند. که من تنها میروم کسی با من بیرون آمدن نه باید
خدام همانجا ساکت گردیدند پس حضور خواجه ابقاه الله تعالی سبحانه بها از جانب جنوبی
صحن شمالی رخ مبارک بسوی روضهٔ منوره کرده سر مبارک کشیف آورده مراقب
شدند. ما همه غلامان از دور ایستاده می دیدیم بسیار دیر نشسته ماندند هرچه کرده
الله و رسوله اعلم آنگاه برخاسته بر گوشهٔ روضهٔ مبارک از جانب شمالی بوسه داده از طرف
غربی روضهٔ مقدسه خرامان آمدند. ماند دولت خانه تشریف فرما شدند. مقبول یحیی
بوقت عشاء و شب وسعه بتاریخ یازدهم ماه جمادی الاولی سال سیزده صد و چهاردهم
هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که سعادتی و سعادتی بهتر
ازین نیست میسر گردید کسی از برائی درج نماری درخواست وظیفه کرد حضور
خواجه ابقاه الله تعالی حسب الحکم شخص را حواله مخدوم عرب شاه صاحب کردند یک
حضور تشریف بودند بعد ازان دیگر جوانان از برائی وظیفه راه خدا درخواست بستند
عرض کرد او را هم مخدوم صاحب موصوف حواله فرمودند بعد ازان خلق بسیار

دروازہ فیض آوازہ زبان دربان جہت حصول شرف قدمبوس عرض بیان نمودہ
وآنجا کہ حضور رونق بخش بودند۔ مردم بسیار نشستہ خیلے جا بسے تنگ بود۔ فرمودند
کسان برخیزند تا دیگران بر دروازہ ایستادہ اند بیایند و بنشینند پس چند کسان زود
برخاستیم و نیاز بجا آوردہ بیرون آمدیم۔ پس اول کسیکہ زودتر برخاستہ بیرون آمدہ
است۔ وی این بندہ راقم الحروف بود این استحضار در کوٹ شریف است۔
مقبوس ششم بوقت عصر روز جمعہ تاریخ پانزدہم از جمادی الاولی سال سیزدہ صد و
چہاردہ ہجری المقدس دولت پائی بوس وزیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و سعادتی
بہتر ازین نیست دست داد اندرین اثنا مولوی محمد امین سکنہ چکوڑی ملک گجرات شاہ
دولہ مرید و خلیفہ حضرت مولوی شمس الدین سیال والہ کہ امروز وقت نیم روز وارد
شدہ بود۔ جہت قدم بوسی حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بار یافت حضور خواجہ
ابقاہ اللہ تعالی بقائہ برای تعظیم و تکریم او دوبار دسر وقد شدند۔ مگر ہمانجا استادہ ماندند۔
وی بیامد بر اقدام فیض توام حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی سر خود را نہادہ افتادہ و بوسہ
دادہ چشمان را مالید۔ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بقائہ وی بر پا شدہ ہمچنان ایستادہ
ماندند۔ وے خود بخود برخاست ودست مبارک حضور را ہم بوسید۔ بعد ازان
بر پای مبارک حضرت قطب الموحدین حضرت صاحبزادہ صاحب خواجہ محمد بخش ادام اللہ
تعالی بدوامہ کہ پیش از آمدن وی بجناب حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی نشستہ بودند
نیز افتادہ ہمانطور آداب بجا آوردہ۔ الحق مولوی موصوف عجز وانکسار و تواضع و نیاز
بدرجہ کمال کرد۔ آنگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بقائہ او را نزدیک خود جائی
دادہ نشاندند و از وی بخیر عافیت پرسیدہ استفسار حال کردند وی یک بیک

بود افتاد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقاۂ فرمودند۔ کہ اگرچہ عبد اللہ اتھم پادری از حد اندازہ مدت پیش گوئی مرزا غلام احمد قادیانی کہ نسبت موت وی کردہ بود بیرون افتادہ است چنانچہ بعد میعاد پیشگوئی فوت شدہ مگر بہ نفس؛ مرزا صاحب مردہ است اندرین اثنا یکی از حضار مجلس عرض کرد۔ کہ ہمین عبد اللہ اتھم کہ بہ بد دعای مرزا قادیانی مردہ شد ہمان شخص است۔ کہ ہر سال سرش نزد انگریزان فروختہ می شد یا نہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقاہ فرمودند او۔ احمد محمد حبیب ہی است او مسلمان است واین عبد اللہ اتھم نصرانی است۔ آنگہ شخصے دیگر گفت کہ عماد الدین لاہور پادری نیز مردہ است۔ یا نے حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقاۂ فرمودند۔ او ہنوز زندہ است بعد ازان ہمان شخص طبیب کہ پیشتر عرض کردہ بود۔ از حضور جوابش نہ شنیدہ اکنون باز عرض کرد۔ تاہم در جواب ہیچ نہ فرمودند۔ سیوم بار پرسیدند کہ طب خواندہ کجا است وی دست بستہ عرض کرد۔ کہ اینک بندہ لکشتہ است حضور فرمودند میان باہر نماز اسم یا باسط ہفتاد و دو بار واسم یا عزیز نود و چہار بار میخواندہ باش مقبوس شتم بوقت عشا رشب پنجشنبہ بیست و یکم از ماہ جمادی الاولی سال مذکورہ دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و سعادتی بہتر ازین نیست دست داد سخن دران افتادہ بود کہ امسال قحط و گرانی غلہ بدرجہ غایت رسیدہ است و خوف آن است کہ غلہ از جہان مفقود گردد و نفاذ پذیرد۔ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقائہ و نفعنا وایاکم بلقائہ فرمودند۔ کہ انواع اشیا ر کہ مخلوق و پیدا شدہ اند گاہے مفقود و منفوذ نشدہ اند و نخواہند شد مردم چون کثرت صرف و خرچ شدن آن نوع می بینند۔ خائف و ترسان گشتہ میگویند

که مبادا این نوع معدوم و گم شود باید که چیزه ساخته شود و این میرسد که هر نوع
از موجودات مخلوقه چرا نابود نیست زیرا که خدای عز و جل و چرا که خداوند کریم اصلاً
و قطعاً هیچ شدنی و مقصود شدنی نیست مثلاً در هندوستان شهر لکهنو و الور
و قنوج و بنارس و دهلی پور و شاهجهان پور و اله آباد و اکبرآباد و دیگر شهرها که من دیدم
این همه شهرهای کلان هستند که هر یک شهر در گرد ده یا زده کروه ایستاده است پس
در شهری بیست هزار ده صد بز و گوسفند ذبح کرده در بازار می آورند و مردم سکان شهر
گوشت خرید می کنند و در شهری چهار ده صد بز بلوچ سگرد و دو ده شهری هزار ده صد
یا هشت ده صد شات میکشند پس با وجود این کثرت ذبح روز مره در هر شهر نوع غنم و
شات معدود و متناهی نگردیده یک روز هم دست در دوالیس سکتمد و دیگر روز
گله در گله در مسجد بر همه جمع و موجود شوند لیکن آهوان را شیر ذبح بسیار میکنند و روزے
هزار ده آهو بر لوح راس هم دیده بودم این نوع هم تمام میشود لیعدازان برمیآید
که تمام انواع موجودات را حسب احتیاج پیدا کرده اند جنسیکه آن کثرت احتیاج
و ضرورت بسیار است آن نوع را بسیار پیدا کرده اند چنانچه جانوران
ماکول اللحم و جنس علی و تک و جنس بهیمه که آن جنس مردم را
اصلاً ضرورت نیست یا اندک ضرورت است نوع آن جنس بسیار کمتر در عالم خلقت
آفریده شده است همچون موجودات از شیر و گرگ و غیرها لیعدازان برمیآید
که نوع جوت و بهیمه و اسپ را بیند که تمام جهان سوی او محتاج است و همه جهان
جوت را بهر اقسام حوائج خود صرف میکنند پس نوع خوسا و بهیمه هرگز گاهی مفقود شدنی
نیست همچنان اشیا را بسیار است لیعدازان برمیآید که چون ذیل کارها

از سر نو آمده بود و نگارش موقوف بر هیزم سوختنی است که انبارهای هیزم را جمع کرده در
تنورش بسوزند مردمان ازین امر خائف بودند که نوع هیزم از جهان مفقود و
معدوم خواهد شد. به بینید که هنوز همچنان بکثرت باقی است همین یکی ذخیرهٔ اشجار
نواب صاحب را صرف کرده کم نمانید تا من بدانم بعد ازان فرمودند که فرق
در قحط و ارزانی و گرانی غله آنست که گاهے در جای زراعت غله از سبب خشک سالی
یا دیگر امر کمتر بهم میرسد و از جائیکه آنجا غله بسیار پیدا شده است بآنطرف که غله
درانجا کمتر پیدا می گردد. غله را خرید نموده می برند پس درین جا که ازان غله خریده شده
سیر و نرخ غله گران میشود. مردم حیران گشته پندارند که غله معدوم و گم شده است
یا خواهد شد دیگر از کجا آید. و این نمی دانند که این خزانهٔ خدا عزوجل گاهے خرچ شدنی
و کم شدنی نیست بعد ازان فرمودند که وقتے در هندوستان قحط افتاد حکام
نصاری که نزد ایشان مردم شماری در دفاتر هر قوم بود آنرا دیده آنگاه تمام غله هندوستان
را وزن کردند و اعلان و منادی گردانیدند که با وجود این قلت یافت غله هنوز نیز
آنقدر غله در هندوستان افتاده است که اگر تا سه سال قحط باقی ماند غله وفا خواهد
نمود. حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که خزانهٔ خداوند کریم موجود بود مگر
انگریزان باعتبار عقل یا بیشتر اطمینان و تسلی خاطر مردم کنانیدند بعد ازان سبحه
مبارک که در دست حق پرست گرفته بودند. بوظائف مشغول شدند آیة امن
الرسول تا آخر با تسمیه یکبار خواندند و سوره قل یا ایها الکافرون با تسمیه چند بار و سوره
فاتحه با تسمیه یکبار و آیة الکرسی تا خالدون یکبار خواندند. و دیگر وظائف هم خواندند
مگر آهسته آهسته که بنده را بگوش نرسیده بعد ازان مولوی محمد امین سکنه چکوڑی که

نزدیک خواجه ابقاه الله تعالی ایشان نشسته بود رسید که زیارت مرا حضرت شاه دوله قدس سره
هم کرده بود یدودی عرض کرد آری کرده ام از حضور خواجه ابقاه الله تعالی استفسار فرمودند که حضرت شاه
دوله قدس سره در کدام سلسله نسبت ارادت داشتند عرض کرد که در سلسله قادریه حضور فرمودند که چنین
نادر می آید که سهروردی بودی عرض کرد که اکثرت ایشان مشهور است که قادری هستند و در سلکی که بوده
صاحب سکر صاحب سکر بعد از حضرت شاه دوله صاحب قدس سره در این سلک مسلک سکر بوده اند
حضور فرمودند که آری خود صاحب در سلسله مجددیه نسبت دارند مگر قادریه مجددیه چنانکه نسبت طریقت
نقشبندی مجددیه واسطه بطریق فلان شیخ فلان شیخ بحضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی می
رسد و حضرت شاه دوله قدس سره سهروردی اند اگرچه در چشتیه هم نسبتی دارند مگر
صحت در این است که سهروردی هستند بعد ازان فرمودند که کسی برود و کتاب
خزینة الاصفیا از برادر استاد بیارد هر گاه لفظ کسی که نکره است از زبان حضور
خواجه ابقاه الله تعالی شنیده صادر شده و هیچ یک از حضار مجلس مخصوص نبود لهذا
امتثال امرا عظمت تمره رود تر خاکم چون شنیده را دیدند که کتاب بر داشتن
می روم فرمودند خواه خزینة الاصفیا در حجره نهاده است آن را و عینک و ناموس کلان
هم بیاورید نیازمند هر سه چیز را حاضر خدمت آوردم انگاه چادر خود را گسترده
بران کتاب و عینک را نهادم و ناموس را در دست گرفته پیش حضور نشستم اندرین اثنا
حاجی سائد و این ناموس را گرفت پیش حضور خواجه ابقاه الله تعالی شتابانه نسخه مبارک را نهاد و عینک
درچشمان حق نگران کشیده کتاب مذکور را کشادند و ذکر حضرت شاه دوله صاحب قدس سره برآوردند تمام
آن عبارت ملفوظه حضور خواجه ابقاه الله تعالی بحاضرین تصور نکرده شاه دوله دریائی گجراتی جمالی
قدس سره از اعاظم اولیا صاحب کمالات اکرائی مسالک و احوال عالی است جامع فتوحات ظاهری و باطنی بکمال اتم عشق

معنوی شجرهٔ آبائے کرام وے بشاه بهلول لودی می رسند و سلسله پیران عظام
بشیخ بهاؤ الدین زکریا ملتانی رضی الله تعالی عنه می پیوندند بدین طریق که حضرت شاه
دوله مرید و خلیفه شاه سیدنا سرمست و وی مرید پیر برهان و وی مرید شیخ صدرالدین
و وی مرید شیخ بدرالدین و وی مرید شیخ اسمعیل قریشی و وی مرید شاه صدرالدین
راجن قتال و وی مرید شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی و وی مرید شیخ صدرالدین
عارف و وی مرید غوث بهاؤالدین ذکریا ملتانی قدس سره هم العزیز و از پیران چشت
اهل بهشت هم فیضے کامل بوی رسید و از کاملان وقت گشت اول در هنگام طفولیت
مادر و پدرش برحمت حق پیوستند و وی یتیم بی پدر و مادر بماند۔ و بعضی ناحق شناسان
بر وی استولی شده بدست هندوان فروختند۔ چون در حالت بندگی وی مالک
خود را از خدمات شایسته خود خوشنود ساخته وی او را آزاد نمود و وی خلعت
آزادگی در بر پوشیده بخدمت سیدنا سرمست سیال کوٹی که قطب الوقت بود
رسید و مرید شد۔ و چند سال در خدمت وی حاضر ماند۔ و شیخ را مریدی دیگر بود
دوله نام و میخواست که نعمت باطن بوی ارزانی دارد چون وقت شیخ بآخر رسید
از اندرون حجره آوازه داد که ای دوله بیا آن دوله آنوقت حاضر نبود شاه دوله
حاضر شد۔ گفت من ترا نمی طلبم دوله را میخواهم شاه دوله واپس آمد بر دروازه
حجره نشست بعد ساعت باز شیخ دوله را آواز داد چون او حاضر نبود شاه دوله
حاضر گشت شیخ نعمت باطن بوی ایثار نمود۔ و گفت هر که را مولا بدهد شاه دوله بگردد
و این بگفت و برحمت حق پیوست پس شاه دوله را مدتی سکر و جذب و مستی لاحق
حال ماند بعدی که فرائض و سنن از دست ترک می گشتند و در ویرانه با پلنگان

دیگران انس داشتے چون بهوش آمد ابواب فتوحات ظاهری و باطنی برروی
مفتوح گشتند - خوارق و کرامات بی حساب از دست بظهور می آمدند چنانچه کثیر
از حاجتمندان دنیا و عقبی بخدمت حاضر آمده بمرادات خود میرسیدند - و سلاطین
و طیور چون شاهین و باز و شتر و ملنگ بسیار در سرکار وی می بودند و وی دست
خزانه غیب پیدا ساخته بود بلکه بی شمار و بی حساب خرج میکرد و مساکین میداد و
لنگرهای عظیم جاری میکرد - و عمارات عالی از قسم چاه و سرای و پل و مسجد تعمیر میکرد و
چنانچه عمارات وی در گجرات و شمال کوه وغیره تا حال یادگار وی باقی مانده -
سرکار وی مثل سرکار امرا و ملوک بود - استغراق و دوام شهود حقانی داشت اگر از آفاق
از ما سوی الله بی خبری بود و همه در مراقبه بود و با وجود تعلق بسیار مجرد بودی
عزیزی از مشائخ دیگر سیر نگردیدی - هرچه که از حضرت از ذات پاکش بر آمدی همچنان بظهور
رسیدی و سرود عامی وی گاهی از لسان خطا نرفت و در سماع و وجد و تواجد غلوی
تمام داشت مجلس عالی وی گاهی از سماع خالی نبودی و بعضی حاسدان و بعض علما
و ملایان خشک بر وی تعرض بودند و در حسد و ایذای وی گشتند تا شاهجهان
بادشاه بگروهی حاکم بی تعصب بود و ایذای وی در نداد اگر کسی بی اولاد برای
حصول اولاد بخدمت وی استمداد دعای کردی می فرمودی که اگر پسر کلان
خود بدر باکسی اولاد از درگاه خالق حقیقی تو عطا خواهد شد سائل قبول میکرد
و پسر اول که بگاه این پیدا شده است او را چند علامات می بود - اول سر او خنده کودی
دوم گنگ و بی زبان سیوم مجذوب مسلوب الحواس چون پسر این چنین صورت
پیدا می شدند والدین او را بحضور شاه می آوردند وی قبول فرموده بر خود میداشت

ہمچنین صد ہا طفلان کہ باسم موش شاہ دولہ موسوم می بودند بخدمت وے
حاضر می بودند۔ وخوراک از لنگر وے می یافتند۔ چنانچہ این خارق تاحال از مزار
پرانوار وی جاریست وہر سال از ممالک دور دراز طفلان کہ باسم موش شاہ
دولہ موسوم اند بر مزار گوہر بار وی می آیند۔ وخواہان اولاد از شہرہای دور بر مزار
گوہر بار وے آمدہ یک ولد از اولاد خویش نذرانہ شاہ قبول نمودہ میرفتند چون
در خانہ ایشان بہمان شکل وشباہت بچہ پیدا میگردد۔ او را بمزار میرسانند۔
چنانچہ بدین سال کہ تالیف کتاب است چہار بچہ نر وو مادہ بہمان شکل وشباہت
بر مزار موجود اند۔ وصاحب معارج الولایت می فرماید کہ بندہ بوقت سفر حسن
ابدال بخدمت شاہ دولہ رسید شاہ در مراقبہ بود وقوالان مدح خواجگان چشت
میگفتند۔ چون سر از مراقبہ برآورد بحال من متوجہ گشت وشیرینی عطا فرمود
عرض کردم۔ کہ بندہ خواہان عطائی ظاہر نیست حصہ از نعمت باطنی بخش کنند
تبسم فرمود گفت کہ این را ہم بگیرید۔ آنرا ہم میدہیم۔ وعنایات بی غایات
ظاہری وباطنی بحال بندہ مبذول فرمود وفات آن جامع الکمالات بقول صاحب
بحر الواصلین در سال یک ہزار وہشتاد وپنج وبقول صاحب شجرہ چشتیہ در سال یک
ہزار وہفتاد وپنج ہجریست وقول دوم مقرون بصحت ست بعد ازان
حضور حضرت خواجہ القباہ اللہ تعالی ببقائہ فرمودند کہ حضرت شاہ دولہ را بحضرات
چشتیہ نیز تعلق نسبت بودہ است مگر تحقیق وصحت درین است کہ سہروردی اند
بعد ازان سبحہ در دست حق پرست کردہ بوظیفہ مشغول شدند آنگاہ اشارہ نمودند
کہ تا جای نماز کہ از جامہ دراز ساختہ بودند بگسترند صفوف بستہ شدند حضور خواجہ

ابقاه الله تعالی خود بدولت اقامت گفتند و نماز جماعت خواندند. این بنده نیز از
جماعت داخل بود چون از تمام نماز فارغ شدند هر کس به ثبات خویش آمد و حضور خواجه
ابقاه الله تعالی بقائه صومعه خاص بحق مشاغل گردیدند و مولوی محمد امین گجراتی
را اشاره اندرون آمدن کردند با وی خلاصه حکایات کرده اجازت رخصت کردند
مرقوم شد بوقت عشا روز جمعه بیست و دوم از ماه جمادی الاولی سال سیزده
صد و چهاردهم هجری القدسی دولت پای بوس دربار حضرت اقدس که سعادتی
و سعادتی بهتر از این نیست میسر گردید. حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا
وایاکم بلقائه بیعت در دست حق پرست کرده بذکر لا اله الا الله مشغول بودند.
بعد از آن بذکر الا الله و بعد از آن بذکر الله الله. و بعد از آن بوظیفه یا حی یا
قیوم یا الله یا ذات و بعد از آن دیگر وظائف هم خواندند و بعد از آن که جماعت
گشته شد خود بدولت اقامت گفتند و نماز با جماعت گزاردند. دو کودکان عمر
نابالغ اکثر جهت بیعت الشان غرض رفته بودند چون رسانده دستهای ایشان را
بهم ملاصق نموده در دست حق پرست خود آوردند و هر دو را معاً یکبار بیعت کردند
و بعد بیعت آنها را توبه کنانیدند و وظیفه هم گفتند. اگرچه دیگر شخصی را که جوان و
نابالغ بود بیعت نمودند و از هر گناه یکبار توبه دادند و جهت نماز هم تاکید کردند و دیگر وظیفه
دیر اجرا فرمودند. مرقوم شد وقت عصر روز جمعه بیست و دوم از ماه جمادی الاولی
سال مذکور دولت پای بوس دربار حضرت اقدس که بهتر از این نیست دست داد
حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا وایاکم بلقائه فرمودند که شیخ ما حضرت خواجه ما
شیخ شیوخنا سلطان الاولیاء صاحب الروضه رضی الله تعالی عنه چنین بوده است

فخر دین یافتہ از نور محمد ناقل ۔ و شجرۂ مہر حضرت قبلۂ سید الاولیاء محبوب الٰہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ دو قسم بود یکے اینکہ خادم الشرع فقیر خدابخش شد دوم اینکہ خادم الفقراء فقیر خدابخش و شجرۂ مہر حضرت خواجہ تاج محمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ اینست ۔ ز نور احمدی شد تاج محمود . . .

متقیومش یازدہم بوقت عصر روز یکشنبہ بیست چہارم از ماہ جمادی الاولیٰ سال سیزدہ صد و چہارم ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و سعادتی بہتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا و ایاکم بلقائہ چند قطعات تصاویر حضرت خواجگان چشت کہ قلمی و کہنہ بودند برداشتہ حضرت قطب الموحدین صاحبزادہ صاحب خواجہ محمد بخش ادام اللہ تعالیٰ بدوامہ را نمودند و میفرمودند کہ این تصاویر بدرجہ غایت اصح ہستند و در ہر یک تصویر تمامی تشخصات از شخص مصور عنہ علی وجہ الکمال والاتمام مطابق واقع منقوش شدہ اند و آن تصاویر ازین حضرات بودہ اند حضرت خواجہ بزرگ اجمیری و حضرت خواجہ خواجگان مولانا صاحب دہلوی و حضرت خواجہ شکر گنج اجودہنی و حضرت قطب الاقطاب اوشی کاکی و حضرت سلطان المشائخ محبوب الٰہی دہلوی و حضرت غوث العالم بہاء الدین ملتانی و حضرت شیخ شرف الدین بوعلی قلندر و حضرت محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی و حضرت شیخ سعدی شیرازی رضی اللہ تعالیٰ عنہم لعد ازان آن تصاویر خادم را باز واز ندہ و دمی زیب صندوق کرد لعد ازان ذکر سن عمر شریف حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ افتاد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بقائہ فرمودند کہ مدت عمر حضرت امام حسن رضی اللہ عنہ پنجاہ سال است لعد ازان فرمودند کہ مدت عمر حضرت

امام حسین رضی الله تعالی عنه شصت سال بوده است بعد ازان فرمودند که
مدت عمر شریف حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه شصت وسه سال است
و عمر شریف حضور حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه هم شصت
وسه سال است و مدت عمر شریف حضرت ابوبکر صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه هم
شصت وسه سال بوده است بعد ازان فرمودند که مدت عمر شریف حضرت
امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه زائد از هشتاد وسال است بعد ازا
نماز مغرب بجماعت گذاردند حضرت قطب الموحدین سهیلوی حضور خواجه ابقاه الله
تعالی بقائه استاده اند شده پیر در انجا شب داخل بود چون از نماز فارغ شدند
بوظیفه مشاغل گردیدند گاه گاه برای انجاح مرام و حصول مطالب امام حاضرین
مجلس هم میپرداختند چنانچه شخصی عرض کرد که فلانی گدا از یوم شش کم از در
بر در خانه کسی آواز آمده بود و باردان و دیگر جا در جنگ و جدال کرده و جا دعا
او بار چوکی پولیس زیر حراست و سیاست داده اند اکنون وی بنهایت نادم شده
است عفو تقصیر میخواهد دیدرش که پیر سال است وی هم بنهایت زاری و گریه میدارد
و عرض مینماید که دیدار خیر نمایید که بار و جی حضور خواجهان حضور ربان در آری بکنند حضور خواجه
ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه فرمودند که او را دو روز دیگر هم به تنبیه
دار حراست سپاهان هم رها کنید بعد ازان فرمودند که این امارت و حکومت
ظاهری هم بلاهم است اگرچه سائل را تحت گرفتن و سرزنش نمودن ممنوع است چنانچه
در قرآن شریف آمده که لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی و سائل کسی که سوی
خود را کسب داند پس بر سائل و اندازه رساندن وی ولکن اگر در بین ربان بیش سالها

تیز گردد شود که ریحبال و جنگلیین می آید و نبرد رد چیز چیزی نگیرند - به نام خدا بعد از انتا
ریخ مبارک بسوی بخش حشنار آورده فرمودند که درین ایام شخصے ہندوستانی یا پنجابی
از طرف من بنام امرا ہر کو سا بہاولپور خطوط جعلی تحریر کرده بذریعه ڈاک نزد آنہا فرستاده
است و درین چنین حقیقت درج کرده که فلان شخص خاندانی شریف القوم نہایت
دوست دارنده این فقیر است و این فقیر او را پنجصد روپیه نقدی ہمیشه میداده
باشد الحال یک صد روپیه که نزدم موجود بود او را داده ام باقی شما ادا خواهند
ساخت چون فقیر در بہاولپور آید شما را ادا کرده بدهم و هرگاه وی مرد بزرگ خاندانی و بی
سوال و بی زبان است وی فلان تاریخ بر ریل سوار شده خواهد آمد پس خود تکلیف
کرده او را در ریل گاڑی جستجو نموده مبالغ خواهند داد به دست دیگر کسے نفرستند
که این راز است دیگر کسے ازین راز مطلع نشود - خود بخود آنجا رفته پوشیده بدهند
بعد ازاں فرمودند که میاں محمد نواز شاه حیف جج بہاولپور سه شب خود مبالغ برداشته
بر اسٹیشن رفته است و بنام شریف محمد صاحبزاده اجمیری یاد کرده جستجو نموده
است آخر نیافت آنگاه یک روز یک شخص بر دنا قش آمده بیان کرد که آن صاحبزاده
بر اسٹیشن بود ازان نشسته است و مرا فرستاده که مبالغ مذکور از شاه صاحب گرفته
بیار - پس شاه صاحب به دست آدمی معتبر خود مبالغ همراه او کرده فرستاد چون بر
اسٹیشن بہاولپور رسیدند آن شخص غدار مفرور شد بعد ازاں حضور خواجه ابقاه اللہ
تعالی ببقائه فرمودند که دیشب آدمی دیوان جتو رام مشیر خزانه ریاست بہاولپور کاغذ
ے ہیجے برداشته نزدم رسانیده است که این طور شخصے از طرف حضور سرفراز نامه بذریعه
ڈاک رسانیده است و مبالغ خواسته آیا وی صادق است یا کاذب بعد ازان

حضور فرمودند که آخر این تجویز کردیم که بنام امرا و وزرا و روسای جز اقلیم اطلاع نامه جوابیه
فرست از جانب هندوستان نزد عبدالعلیم خان نواب ریاست ٹونک وغیره باکسمه
نزد سلطان لعل دین وزیراعظم جموں و در بنده نار ولنام قیصر جهان بیگی سکیه
جهل وغیره و نزد دیگر اطراف واکناف امصار و دیار اشاعت این معنی کرده آید ما
از این حسین مکار و فریب دهنده و غدار هر یک دو سه تا از حضور دار باشند اندرین اما
میرسی که سابقاً نبوی ارشاد بحریر خطوط حال مذکوره صدور یافته بود و آن اطلاع نامه
را نوشته پیش حضور کرده یک اطلاع نامه را پیش گاه حضور نخوانده عرض کرد
که در همه اطلاع نامه‌جات مضمون واحد است۔ حضور سماع کرده پسند نمودند۔ و فرمودند
که در وامیش کی۔ بادست خط خود سمع خواهم کرد۔ و آن اطلاع نامه که پیش حضور خوانده
شد این است۔ بخدمت گرامی ذوی المجد و الاحترام منبع شعار کرامت مراع دودمان
کرامت صاحبزاده صاحب والا مرتبه خداوند شان عمده السالکان صاحبزاده
میاں فضل حق صاحب خوسلمه الله تعالیٰ۔ بعد از اسم سلام مسنون و استمداد
ادعیات از جناب مستجیب مکشوف ضمیر عنایت تخمیر باد۔ احوال این مجال الفضل ایزدی
مستوجب حمد و شکر است و اعتدالی مزاج ایشان مدام مطلوب است مخفی مباد
که شخصی هندوستانی ناکجائی از عرصه سه ماه حرکتی را انگیخته که چند خطوط بتحریر جعل
بجانب این فقیر باسماء بعضی امراء و ارکان ریاست هذا در باب حصول مدد
چند هزار روپیه که در جلیل موعود مصالحه و عمارات اگرچه دیار فارسی تسطیر کرده از
مقامات غیر معروفه بذریعه ڈاک ارسال میدارد و چنانچه بعضی امرایان ریاست هذا
مضمون تحریرات تصدیق اصلی تعیین و الستۀ و اولکی از اشخاص جاهلان

عالیشان تصور بیمه و صد بار روپیه با خود برده ازان موجب باوقات معینه و تواریخ
مندرجه گوانده جعلی بمه اسٹیشن بهاولپور رسیدند. چندانکه در ایر گاڑی های ریل جستند
اگرچه آنکس بروی تاریخهای مندرجه ضرور بکدام گاڑی نشسته و موجود باشد الا از خوف
و ترس گرفتاری خود نتوانست و جرئت نساخت که روپیه ها بگیرد. چنانچه خطوط
جعلی مذکوره بشمول مراسلات امرایان ممدوح الوصف بدریافت اصلیت حال بخدمت
این فقیر گسیل شدند. پس بتحریرات پرتزویرش تعجب آورده بعد ترقیم اجوبه اوشان
بمقتضای مصلحت وقت بهر اطراف اطلاعاً مرقوم بسمت آنوالا قدر نیز نگارش
نموده. و مستصدع که ازین قسم چالاکی های او مطلع بوده برین گونه نگارشات
پرفریبش قسمی اعتماد نباید داشت و قطعاً یقین نتوان فرمود بلکه دیگر صاحبان را
هم از چالاکی آنکس بواقع اطلاع خواهند فرمود. فقط این جانب را همواره از فردات
عافیت و تندرستی طبع شریف و فرمائشات لائقه این صوب مسرور الوقت و منبسط
میفرموده باشند. زیاده سلام ۲۳ جمادی الاولی سنه ۱۳۱۳ هجری المقدس الراقم فقیر غلام فرید
سجاده نشین سکنه چاچڑان شریف. مقبوس دوازدهم بوقت غروب آفتاب
روز چهارشنبه بتاریخ بیست هفتم از ماه جمادی الاولی سال مذکور دولت پابوس
و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست بحصول
پیوست حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا وایاکم بلقائه بر فرش بوریا
گونه نشسته اند و به وظیفه سوره عم یتساءلون مشاغل بودند و عزیزی کتاب
کشف المحجوب میخواند حضور خواجه ابقاه الله تعالی متوجه شده وظیفه هم میخواندند
و استماع عبارت کتاب نیز میفرمودند. هرگاه آن کتاب تمام غلط بوده عبارتش

نعمت نوشتن چیزے استفهام نمودیں حاصل عبارت ازاں کتاب کہ هیچ گاه
حضور خوانده شده است۔ ایں است کہ چوں حضرت شیخ منصور رضی اللہ تعالیٰ
عنہ اندر غلبۂ حال خود از حضرت عمرو بن عثمان تبری کرده بخدمت سید الطائفہ
شیخ جنید رضی اللہ تعالیٰ عنہ آمد حضرت سید الطائفہ گفت بچہ آمدی شیخ منصور
گفت آمدم با شیخ صحبت کنم سید الطائفہ فرمود ما را با مجانین صحبت نیست چہ
صحبت را صحت باید چوں تو آفت صحبت کنی چناں باشد کہ عمرو کردی شیخ
منصور گفت ایها الشیخ الصحو والسکر صفتان للعبد وما دام العبد محجوبا عن
ربہ حتی فنی صحو و سکر دو صفت اند بنده را و پیوستہ شده از خداوند محجوب است
تا اوصاف او فانی شوند سید الطائفہ فرمودند یا ابن المنصور خطئت فی الصحو و
السکر۔ اے پسر منصور خطا کردی صحو و سکر زیرا نکہ صحو عبارت از صحت حال است
با حق سبحانہ و سکر عبارت است از فرط شوق و غایت محبت و ایں ہر دو از صفات
خلق نیستند و اکتساب حاصل نمیشوند و من اے پسر منصور اندر کلام تو بسیار فضول
می بینم و عبارات بے معانی بعد ازاں حضور خواجہ ابقاه اللہ تعالیٰ بقائہ
فرمودند کہ صاحب ایں کتاب کشف المحجوب حضرت شیخ منصور را آنچہ نوشتہ است
ہمیں آنگاه قاری ورق گرداند و جستجو کرد کہ شیخ منصور را یافت بحضور
فرمودند صرف دو ستہ باشد بعد ازاں خود بدولت کتاب را چند ورق گردانیده
ذکر شیخ منصور در جائی کہ ذکر ائمہ تبع تابعین نوشتہ است یافتند برآنجا انگشت
نهاده آنگاه کتاب را حوالۂ قاری مذکور کرده فرمودند کہ ازینجا بخواں بتمام ذکر شیخ منصور
خوانده شد حاصل عبارتے کہ درمیاں ذکر خیر حضرت شیخ منصور رضی اللہ تعالیٰ عنہ

پیش حضور خواجه البقاه الله تعالی ببقائه خوانده شده است این است و متہم
مستغرق معنی و مستہلک دعوی ابوالمغیث الحسین بن المنصور الحلاج رضی الله
تعالی عنه از مشتاقان و مستان این طریقت بود و حالی قوی و همت عالی داشتند
و مشایخ کرام رضی الله تعالی عنهم اندر شان ایشان مختلف اند گروهے اوشان را
رد کرده اند چون عمرو بن عثمان المکی و ابوایوب اقطع و ابو یعقوب نهرجوری و علی بن سہل
اصفهانی و غیرهم و گروهے دیگر اوشانرا قبول نموده اند چون ابن عطا و محمد بن خفیف
و ابوالقاسم نصرآبادی و جمله متاخرین رضی الله تعالی عنهم و جمعی اندر امر ایشان توقف
کرده اند چون جنید و حریری و حصری و غیرهم رضی الله تعالی عنهم و گروهی به سحر و اسباب
آن منسوب کرده اند اوشانرا اما شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوالعباس
شقانی رضی الله تعالی عنهم اندر ایشان سر داشته اند و بزرگ پنداشته اند۔ و استاذ
ابوالقاسم قشیری رضی الله تعالی عنه گوید که اگر شیخ منصور یکے از ارباب معانی
و حقیقت بوده است به هجران خلق مهجور نشود و اگر مهجور طریقت و مردود حق بوده است
به قبول خلق مقبول نگردد بحق تسلیم اوشانرا به اوشان باز گذاریم ۔ و بر قدر نشانیکه از حق در
اوشان یابیم بزرگ داریم اما از الجمله مشایخ بجز اندکے منکر نبید هر کمال فضل و صفائی
حال و کثرة اجتهاد و ریاضت حضرت اوشانرا و منصور دو بوده اند۔ یکے حسین بن
منصور حلاج بغدادی که آن ملحد است و او استاد محمد بن زکریا بوده است و رفیق
ابوسعید قرمطی و دوم شیخ حسین بن منصور حلاج که مارا اندر امر ایشان خلاف
است فارسی بیضاوی بوده است و بعضے از مردم ظاهربین به سبب التباس
اسم از همین شیخ حسین بن منصور بیضاوی انکار کرده احوال ایشانرا به غدر و حیله

ببینند در عبارت نیاورند. و به تعجب آن مشغول نگردند از ذم و مدح فارغ شوند و از انکار
و اقرار برآسایند. و بعضی آنانکه حال آنجوان مرد را به سحر منسوب کنند آن محال است
زیرا آنکه سحر اندر اصول سنت و جماعت حق است چنانکه کرامت اما اظهار سحر اندر
حال کمال کفر باشد و اظهار کرامت اندر حال کمال معرفت از آنکه یکی نتیجهٔ سخط خداوند
است. و یکی قرینهٔ رضا. و این اندر باب الکرامت مشرح تر بگوییم. و باتفاق
اهل بصیرت از اهل سنت مسلمانی ساحر نباشد و کافر مکرم نه زیرا آنکه اضداد جمع نشوند
و شیخ حسین منصور بیضاوی رضی الله تعالی عنه تا بوده بلباس صلاح بوده و از نمازهای نیکو و ذکر و
مناجات های بسیار و روزهای پیوسته و تحمیدهاسے مهذب و اندر توحید نقطه های لطیف
اگر افعال او شان سحر بودی این جمله از ایشان محال بودی پس درست شد که کرامات
بوده و کرامات بجز ولی محقق را نبود و بعضے از اهل اصول ایشان رد کنند
و بر ایشان اعتراض آورند اندر کلمات ایشان به معنی امتزاج و اتحاد
و آن تشنیع اندر عبارت است نه اندر معنی که مغلوب را امکان عبارت نباشد
تا اندر غلبه حال عبارتش صحیح آید و نیز روا بود که معنی عبارت مشکل بود که مقصود
سعبر را نیابند. و ایشان مر ایشان را از آن صورتے کنند که ایشان مر آن را انکار کنند
آن انکار ایشان بدیشان بازگردد نه بدان معنی اما گروهے دیده ام از ملاحده به
بغداد و نواحی آن که دعوی تولی بدو داشتند. و کلام وی را حجت زندقه خود گردانیده
بودند. و اسم حلاجی بر خود نهاده و اندر امر وی غلو میکردند. چنان روافض اندر حضرت
علی رضی الله تعالی عنه اندر کلمات ایشان ما می آریم اندر فرق ایشان انشاء الله
تعالی عز و جل فی البجایه انکه کلام وی اقتدا را نشاید از آنچه مغلوب بوده است اندر حال

خود به سخن و کلام مسلکی باید تا مردان اقتدا و توان کرد لیس عزیز است وی محمد الله بر دلها
او منهج اهل طریقت مستقیم نیست و منهج محال جالس معبر باید اقوال ایشان چنانچه
بسیار است و مرا اندر این معنی اندر اقتدا به خود تا از روی قوت بسیار بوده است
یعنی براهین و پیش از این اندر شرح کلام وی کتابی ساخته ام و به دلائل و حجج و علوم
کلام و صحت حالش بیان کرده ام اندر کتابی که ذکر کرده ام بحر آن منهاج نام ابتدا و
انتهای حالش یاد کرده ام اینجا برین مقدار بسنده کردم پس طریقتی که چندین اصول آن
ثابت باید کرد به دلائل عقلی و نقلی اگر به اهوا رها کردن رواست مجتهد اتقنت بسنده
نبوده است بحری مستوی باید از طریق اعوجاج به اندران آویزد از وی آرید که گفت الالسنة
مستنطقات تحت نطقها مستهلکات یعنی زبانهای گویا هلاک دلهای خاموش
است این عبارت جمله آفت است و اندر حقیقت معنی عبارت جدا باشد چون معنی
حاصل بود بعبارت مفقود نگردد و چون مفقود بود بعبارت موجود نگردد و جز رسوائی آنکه
اندر آن یک ستی پیدا آید و طالب را هلاک کند بادعای عبارات را پدید آورد که معنی است
اینها عبارات کشف المحجوب علیه باید دانست که در وقت اسماع عبارت آن
کتاب حضور خواجه ابقاه الله تعالی سبحانه و تعالی و امثال لطائف بسیارت موجه بسنده بود و بد
در هر مقام که مدح و ماثر حضرت شیخ منصور حلاج بیضاوی رضی الله تعالی عنه
خوانده میشد مدرجه غایت سرور و سده سهم می نمودند و آثار فرح کمال و نشاط
از چهره منور ظاهر و هویدا می گردید و این دلیل است بر آنکه شیخ منصور در حضور خواجه
ابقاه الله تعالی بقائه از مردان جدا و داکیمه بزرگی بوده اند دره اعتقاد توجه و
از حضور چگونه ظاهر شدی و جائیکه ذکر رد و انکار شیخ منصور می آید حضور با خوش

دخول می شدند۔ وپسندیدہ می فرمودند و اعلان آن بخوبی سیدانیم کہ حضور خواجہ
ابقاہ اللہ تعالی بہ بقاہ شیخ منصور و شیخ محی الدین بن العربی و شیخ ابی یزید بسطامی
رضی اللہ تعالی عنہم امام فقر و طریقت میدانند۔ و بسیار جا در دیوان کافیات خود
ایشان را مقتدای اہل عرفان گفتہ اند و استاد خواندہ اند و باتباع مشرب ایشان
امر فرمودہ چنانچہ در یک کافی فرمودہ اند ملاں وی ہی سخت ڈسیندی۔ بیشک
ہن استاد دلیندی۔ ابن العربی تی منصور۔ اینجا شیخ محی الدین بن العربی و
شیخ حسین بن العربی و شیخ حسین بن المنصور حلاج بیضاوی را رضی اللہ تعالی عنہما
استاد القلوب یاد فرمودہ اند۔ و در دیگر کافی فرمودہ اند۔ عاشق ہست مدام ملامی
کہ سبحانی بن بسطامی۔ اگہہ انا الحق تھی منصور۔ در ینجا امر باتباع مشرب درویہ
شیخ ابا یزید و شیخ منصور رضی اللہ تعالی عنہما کردہ اند چہ کہہ و اگہہ در لغت ہندی
صیغہ امر ست بمعنی بگو و تھی نیز صیغہ امر ست بمعنی بشو یعنی بسطامی باش و سبحانی ما
اعظم شانی بگو و منصور بشو و انا الحق بگو یعنی چنانچہ او شان مشرب وحدت وجودی
داشتند تو نیز ہمان مشرب بدار و پیرو او شان باش و در دیگر کافی گفتہ اند ملوئین
دی واعظ نہ بہانی بیشک ساڈا دین ایمانی ابن العربی دی دستور۔ اینجا نیز تحریص
بر اتباع طریقہ شیخ محی الدین بن العربی رضی اللہ تعالی عنہ کردہ اند۔ یعنی دستور
و طریقہ شیخ اکبر رضی اللہ عنہ دین و ایمان ماست و در دیگر کافی فرمودہ اند سکھ
ریت ردستن منصوری نون۔ ہن ہٹ پیہ رکہہ کتنے قدر ی نون۔ اینجا نیز امر فرمودہ اند
باموختن و بعمل آوردن رسم و روش و طریقہ شیخ منصور رضی اللہ عنہ چہ
لفظ سکہ در ہندی امر است بمعنی آموز و ریت بمعنی رسم است این چنین در بسیار

کامیاب فرموده اند خلاصة الکلام اینست که حضور خواجه ابقاه الله تعالی بعنایته
و بفضله دام ظلاله بمسلک شیخ مذهب را رضی الله تعالی عنه و جمله ائمه طریقت پیروی کرده اند
قول و فعل او را بسیار استوار دانسته در عمل آورده اند. بعد ازان حضور خواجه
ابقاه الله تعالی این بنده را بزبان حق ترجمان ارشاد نمودند که بزیارت شهنشاهی در اقلیم
دل آرائی — بنده چون در بیابانی بس سوختی در عنایی مقبوس سیزدهم توقف
عشا رسید یک شنبه غره ماه جمادی الاخری سال سیزده صد و چهاردهم هجری
المقدس دولت پابوس دربار حضرت اقدس که منبع عنایات و منبع سعادت
واصل این بیت حاصل گشت حضور خواجه ابقاه الله تعالی بعنایته و بفضله
دام ظلاله بوظیفه شاغل بودند و حضار مجلس حلقه بسته نشسته اند یکی از
حضار گفت که فلان بنده را به روافض و اهل تشیع بغایت تعصب و کمال دشمنی
است حضور خواجه ابقاه الله تعالی بعنایته فرمودند که مرا نیز بروافض و تشیع
بدرجه غایت تعصب است لیکن همین امر در این است تا که در حالت خواب و
نوم نیز مرا با این گروه ضلالت پژوه جنگ و جدال می باشد بعد ازان سخن
در ان افتاد که آیا شیعه بسیار اند یا نی حضور خواجه ابقاه الله تعالی بعنایته
فرمودند که درین زمان که مردم شماری کرده اند من نقشه در مردم شماری را دیده ام
که همه روافض و شیعه ایران وغیره روی زمین یک کرور و پنجاه لکه نفر بسیار آمده اند
و خوارج هشتاد لکه نفر شده است و وهابی هشتاد لکه نفر گردیده آنگاه فرمودند
که اگر وهابیان و خارجیان با هم جمع کنیم تعداد وسعه یک کرور و شصت لکه میشود بعد ازان فرمودند که مذهب جماعه
وهابیان که دست پیداش ملا ... نمایان کرد و منسوب اند بعبد الوهاب نامی نجدی است

و او مذہب ابن تیمیہ داشت و ابن تیمیہ خارجی بود پس خارجی و وہابی یکے شد
مقبوس چہار دہم بوقت مغرب شب دوشنبہ دوم از ماہ جمادی الاخری
سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پائے بوس و زیارت حضرت اقدس
کہ عبادتی و سعادتی بہتر ازین نیست دست داد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالے
ببقائہ بوظیفہ مشغول بودند۔ بعد از ساعت اشارہ نمودند کہ جانماز بگسترید۔
آنگاہ بر خاستند و خود بدولت اقامت گفتند۔ صفوف بستہ شدند
نماز بجماعت گذاردند بندہ راقم الحروف نیز دران جماعت حاضر بود۔ چون از نماز فارغ
شدند۔ بر فرش بوریائے کہ اکثر اوقات در چاچڑان شریف
بوقت کچہری بران می نشستند۔ رونق افروز مجلس شدند۔ و ہمہ حضار حلقہ بستہ نشستند
و جہت مطالب دینی و دنیوی خود ہا گذارش حال می کردند۔ و جواب مراد خویش می یافتند
و معہذا حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ بوظیفہ ذکر جہر اول لا الہ الا اللہ بعدہ
الا اللہ و بعدہ اللہ اللہ شغل داشتہ اند و گاہے گاہے از برائے انجاح مرام
و حاجات مردم باہل مجلس ہم می پرداختند۔ بارے بہ طرف بر کتعلے ربانی کہ محل شفقت
حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ بودہ است دیدند۔ و پرسیدند کہ ہیچ نوشتہ بودی
عرض کرد آرے و وے از کیسہ خود دو سہ ورق بحروف انگریزی تحریر شدہ بر آوردہ
پیش کرد۔ حضور بدیدند و استحسان کردند آنگاہ فرمودند۔ تو نیکو می نویسی۔
آنگاہ فرمودند کہ در طلب ہر چیز تا کہ دران غرق نشود آن چیز حاصل نگردد۔ تا این جا
استحضار آن زبان است کہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ در چاچڑان شریف
اقامت فرما شدہ اند مقبوس پانزدہم بوقت چاشت یوم یکشنبہ ہفتم از ماہ رجب

الرجب سال سیزده صد و چهار هم هجری المقدس دولت اسپ بوس و دیدار حضرت قدس
کہ سعادتی و سعادتی بستر این هست حاصل شد در یں روز مجلس بہار عرس مبارک حضرت
حضرت شیخ سلطان الاولیا برهان الاصفیا شیخ سیوحنا صاحب الروضه پیری آ
عنہ بود حضور خواجہ القادہ اللہ تعالی بتقائہ و نفعنا اللہ بلقائہ ترتیب مجلس سماع
گشته آمد ترسیم خلائق بور بارسی ما دیدیم طاوع طلعت دل فراز تصویره
هجوم خلائق جهت دست بوس و زانکه جستاد برادام تبین اقسام نظاره بود تحسیب کہ
دیده همهاں ایں گوسه تجلی جمال باکمال بدیدیم اسد قلم در بیان آں قاصر است و ایں
ماده زا تحریر مستاه حق بیس سوا مدید عرصه کہ برگا قوالاں ابتدا خود مشغول شدند
حضور حضرت خواجہ القادہ اللہ تعالی بتقائہ نفعنا اللہ [illegible] گوش برآواز نشسته بودند
اندرون و بیرون دل بارگرد حضور می گردید بہ ہمیں کہ ایں دو ہیرہ اردو ہیں خواندند
برآمدہ

ہی من ساں کس سا دل و ساں مشہلایا نگ کے جا واں	ڈر دو ہی نگاں تدہ کہا متیرم کرمی بی کو کہا نوا
کوئی سودہ سہماں پی سوں کچھ ڈردا ساں	خو سنل ہیں ہی سیحرہ میری گل طرڈ ما ساوا

بریں دو ہیرہ حضور خواجہ القادہ اللہ تعالی را رقت طاری شد گریہ ہم فرمود بعدہ ازاں
امام مجس قوال ایں ابیات فارسی ابیات

دل ما کشاده جلوه مستانه تو آمد	جانها خراب گردش پیمانه تو آمد
خورشید طلعت آں پئے دردمند [illegible]	گر می بلاش روز کاسانه تو آمد
تو می کرد جهان دل بیدار [illegible] آمد	در خواب مرگ گوش بر افسانه تو آمد

حضور خواجہ القادہ اللہ تعالی بقائہ را بریں ابیات گریہ بسیار شد و حضرت قطب الموحدین

نیز رقت عظیم رو دست نمود تا که سر خویش را هم جنبانیده شد و همچنان نشسته قدر سست برخود
بندیدند چون ازین حالت هم غلبه رو دست نمود پس سر خویش را بر زانو دران مبارک
حضور خواجه البقاء اللہ تعالیٰ نهاده داد گریه دادند اینوقت تمام اہل مجلس در گریه
شدند ۔ و حضور خواجه البقاء اللہ تعالیٰ بقایه بکمال شفقت دست مبارک خود بر سر
حضرت صاحبزاده صاحب قطب الموحدین گذشته می گردانیدند و از چشم مبارک حضور
خواجه البقاء اللہ تعالیٰ نیز اشک روان بود بعد ازان قوالان این کافی سرائیدند
کافی ۔ صدقی چیدی وو توں تا آیوں اساڈی ساگی ۔

ذات تیڈی ہی وو وید حق مطلق — ہر رنگ دی وحید وو توں ہن حق

پی گئے بیچ اٹرانگی

رنگ بیرنگی وو لکھ لباسان — کوئی نا سمجھے وو تال قیاسان

راز سو نجانن نانگی

شمس الحق حق وو کر کی کیا بیان — شاہ منصور کون وو سولی سلیان

عاشق یار اٹرانگی

اشرف اگھن وو بس بی ادبی — یار سبب وو آیا سببی

جی تا اوسے دل تانگی

حضور را گریه تمام شد ۔ و حضرت صاحبزاده صاحب را نیز بلکه جمیع حضار مجلس در
گریه و ہاسے ہاسے بودند آخر حضور خواجه البقاء اللہ تعالیٰ را از سماع این مصرعه
کافی مذکور ۔ پی گئی نیچ اٹرانگی ۔ گریه غالب شد و جوشش بدرجه غایت کردند اگرچه
نشسته ماندند ۔ ہرگاه که داد گریه دادند و جوشش قوی کرده بودند ۔ از درون سینه مبارک

آواز ہا ہا ہا بکمال شور و درد می برآمد بعد از لحظہ آواز ہا ہا بگوش تمام مردم آمد
بعد ازاں آثار استغراق رو دادہ کہ حضور را مامانعائنہ نمودہ چوں از ختم
مجلس و خواندن فاتحہ فارغ شدند دست مبارک ما است اسم یار بر فرق مسکین خود
خود ریشانی نورانی و چشمان حق نگراں نہادند و مساس کردند بالفرید چنانچہ
کسے چیزے متبرک دست را مس کردہ بر ریح و چشمان می مالد مقبوس
شاروہم۔ بوقت چاشت روز دوشنبہ ہشتم از ماہ رجب المرجب بسال سیزدہ
صد و چہار ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس حضور خواجہ
اعلاہ اللہ تعالیٰ مقامہٗ و نفعنا وایاکم بلقائہٖ در مجلس سماع از عرس مبارک حضور حضرت
سلطان الاولیاء رضی اللہ تعالیٰ عنہ بدول اخلاص فرمودند۔ آخر روز ختم عرس بود
قوالاں سرگرم کار خود بودند۔ چوں ایں ڈوہڑہ انشاد کردند۔ ڈوہڑا ؎

ماہی چوک لڈائی وسدا کلھڑی ویندا سٹے	راکھی یار چو مدی لساں کوموسہائی مٹی
ماہی میں کسماں دہوں ٹری ٹیساں کٹھی	خو تنسل یار دی بچ سٹدیساں نوں ٹیں جھنگ دی جٹی

ایں ڈوہڑہ حضور خواجہ اعلاہ اللہ تعالیٰ از بس تمام شد و حسب عادت شریفہ رومال
بر ہر دو دیدہ گذاشتہ اشک از چہرہ مبارک پاک می نمودند تا آنکہ رومال تر شد۔ و
خادم رومال دیگر پیش کرد۔ آں ہم تر گردید۔ دیگر رومال پیش کرد ایں نیز رسید تا
رومال از پنج درود و سہ کرت واقع شدہ بعد ازاں قوالاں ایں ڈوہڑہ
گفتند ؎

ہتے چاک سدی مساں یار مہو رکھ حسا کھئی	ہتہ ٹرد ماگل وچہ گاٹی ہونڈہی سونڈہی ہوئی
مدرس دی مکی جی کوئی عاشق ہونداسوئی	لوکاں لکیھی ٹگاٹھں ساٹمں ہک میری کملی ہوئی

بریں جذوبہ نیز حضور را گریہ ہمچنان بود۔ بعد ازان قوالان این غزل سرائیدند **غزل**

انسان سانگی خود آیون | | عام جو می این وین ریتون نا ہے نا ہے

ماگ اونہیں مین شاہ منصور جو لکھین ڈیون گوائیو

کیوین جیرہ لوین و نخ پیاہی

شاہ سرمد جی سرتی سانون سر وڈہون سروا ہیون

عشق اوقات پیاہی

میخانہ ہون مست ہمیشہ کیون کعبہ وہین کان ہیون

دین ایمان بہی چھاہی

زوران زوری لیون اوقاتان ٹہر کن بریجن جیا ہیون

کیجو آہے کدہن نا آہے

یاسین جیل دہی عاشق سمجہن کوئی کوئی جون اپن مین آہی

بریں غزل حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقایہ یک بیک چنان بر خود جنبش فرمودند دست مبارک را بر در تمام بہ یمین و یسار گردانیدند۔ کہ کلاہ مبارک از سر اشرف بر زمین افتادہ و در تمام خلق حاضر مجلس شورش پیدا شد و تزلزل عظیم افتاد کہ قلم را طاقت بیان نیست بر حضور حضرت قبلہ حالتے رو دادہ کہ دران وجد کہ مربع نشستہ بودند سر افراختہ چنان جنبش مینمودند۔ کہ جبہہ مبارک بر فرش می نہادند۔ و سجدہ میکردند و باز بالا می آوردند القصہ در معکوس میشدند۔ کہ خوف بر پشت بر آمدن بودی۔ ہمچنین تا سہ بار یا زیادہ از سہ بار بامقام سجدہ میرفتہ اند۔ و باز متغیر میشدہ اند بنابرین اثناء مردم ہجوم آوردند۔ و قوالان را نیز ازین تراکم خلائق جمعیت از دست رفتہ

اندرین اثنا این بندہ کمترین رکن الدین ثبته الله تعالیٰ علی الصدق والیقین بیست بار
بدعا برداشت مگر در حالت دعا سورہ فاتحہ خواندن شروع کرد بیست و نہ بار سورہ
فاتحہ را برخواندم کہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ از دعا فارغ شدہ اند۔ الحجہ من سورہ فاتحہ را
خواندہ ام ہم دعا شد و ہم مقدار دیرو درنگ دعا خواستن حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ
بیقائہ معلوم گردید۔ کہ ہمیشہ بوقت دعا ختم اعراس مشائخ کرام و ہنگام عیادات
این چنین بنا بر بسیار دعا میخواندند تا اینجا الحجہ نوشتہ شد استحضار آن وقت است
کہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ در کوٹ شریف رونق افزا بودند مقبوس ہفتدہم
بوقت ظہر روز یکشنبہ بیست و ہشتم از ماہ رجب المرجب سال سیزدہ و چہاردہم
ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و سعادتی بہتر
ازین نیست حاصل شد۔ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و تفضنا وایاکم بلقائہ
در محل نو کہ تاریخ بنا و تعمیر ادا ازین مصرعہ۔ ز کاخ خاص تاریخش مبین شد۔ ۱۳۱۴ھ بر پلنگ
زر فشان نشستہ اند ہمہ غلامان و خدام علقہ بستہ گرداگرد بر فرش گلیم نشستہ این
بندہ سر خود را بر اقدام فیض توام حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ داشتہ بوسہ داد و
مبارکباد جلوس محل نو نمودہ نشست حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ازین بندہ خیر و عافیت
پرسیدند این بندہ دست بستہ نیاز کردہ دعاے درازی عمر و مسند آراے خدام
کرد اندرین اثنا اخوی صاحب مولوی غلام احمد اختر جواب خط مرزا غلام احمد صاحب
قادیانی کہ بفرمان حضور بعبارت عربی نوشتہ بود پیش حضور کرد۔ حضور خواجہ القاہ اللہ
تعالیٰ ببقائہ تمام مکتوب را مطالعہ نمودند۔ آنگہ فرمودند کہ بردے مہر من زدہ ارسال نمائید
خادم مہر دار کہ نزد او مہر خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ میبود حاضر بود وی مہر را بران جواب نامہ

برو ارسال کرد آن جواب نامہ این بود من جناب الله غلام فرید سجاده نشین
الی مرزا غلام احمد صاحب قادیانی الحمد لله رب الارباب والصلوٰة
علی رسوله الشفیع یوم الحساب وعلی آله والاصحاب والسلام علیکم وعلی من احبکم
واصحابکم اما بعد فقد ارسلت الی الکتاب وفیه دعوت بالمباهلة وطالبت بالجواب والی و
ان کنت عدیم الفرصة ولکن رأیت تحریرکم حسن الخطاب وشوق الثواب اعلموا یا
اعز الاحباب انی من بدو حالک واقف علی مقام تعظیمک لفعل الثواب وما جرت علی
لسانی کلمة فی حقک الا بالتعظیم ورعایة الآداب والآن اطلع لک بانی معترف بصلاح
حالک بلا ارتیاب وموقن بانک من عباد الله الصالحین وفی سعیک المشکور مثاب
وقد اوتیت الفضل من الملک الوهاب ولک ان تسئل من الله تعالی خیر عاقبتی
وادعو لک حسن مآب ولولا خوف الاطناب لازدت فی الخطاب والسلام علی من
سلک سبیل الصواب **بعد ازان** درباب مرزا صاحب فرمودند که مرزا صاحب مرد
نیک وصالح است در دین کمالی از ملهمات خود رسیده است کمال اولیا از کتاب ظاهر است
اندرین اثنا بعضی از علما ظاهر که حاضر خدمت حضور خواجه ابقاه الله تعالی نشسته بودند بسبب مرزا صاحب زبان
طعن کشاده بود و انکار کرد حضور خواجه ابقاه الله تعالی در جواب فرمودند که وی مرد صادق است مفتری
و کاذب نیست این معامله جعلی و خود ساخته او نیست عنایت الهی است آنکه او را
اندک خطا در اجتهاد و خطا در کشف است **بعد ازان** فرمودند که مردمان انا الحق
گفته اند و وی اگر خود را محمد و عیسیٰ قرار داده باشد چه میگویند **بعد ازان** فرمودند
که مولوی نور الدین حکیم که از مریدان صادق الارادات و راسخ العقیده او هست
وقتے در ریاست بهاولپور نزد من آمده بود گفت من که مرید مرزا صاحب شده ام. دیگر از کرامات

دیفیه اندوشان هیچ ندیده ایم مختصر این سه امر دیده مریداوشان گردیده ایم یکے اینکه
مرزا صاحب علم ظاهری از صرف و نحو تا شرح ملا خوانده اند و آن نیز بوقت
ملاقات انگریزان مشتمل دیگران فراموش کرده بودند - و اکنون انچنان متبحر و تبحر عالم
هستند که قصائد عربی و فارسی وارد بکمال فصاحت و بلاغت جمیل جمیل بیت
به یکدفعه بلا تامل انشا مینماید و رموزات معانی قرآن شریف که با مردم را معلوم شود نه
از کتب صوفیه کرام معلوم میگردد علی الخصوص از فصوص الحکم و فتوحات مکی شیخ
اکبر محی الدین ابن العربی رضی الله تعالیٰ عنه مگر آنچه اسرار و رموزات معانی قرآن شریف
از زبان مرزا صاحب شنیده ایم در هیچ کتاب ندیده ایم و از هیچ کس بجز مرزا صاحب
نشنیده ایم - دوم اینکه روز و شب مرزا صاحب را در عبادت خدا عز و جل
مصروف و مشغول دیده ایم - سوم اینکه در اشاعت دین چنان کمر همت بسته اند که بے خوف
و بے هراس شده بادشاهان و سلاطین هر دیار و امصار را دعوت اسلام کرده اند چنانکه ملکه زمان بادشاه
لندن را برای شکستن شوکت صلیبی و کفاره عقیده تثلیث امر کرده بدین اسلام خوانده اند و بادشاه جرمن
و فرانس و روس را نیز دعوت کرده فرموده اند که عقائد باطله خود را گذاشته باسلام گرائید و سلطان روم
و امیر عبدالرحمن بادشاه کابل وغیره همه را نیز دعوت نموده که حمایت اسلام کنید و هرگز خوف و هراس
در دل اوشان راه نیافته بعد ازان فرمودند - که مرزا صاحب نسبت موت آتهم پادری پیشگوئی
کرده بود - که وے اندر عرصه یکسال خواهد مرد قضا را خلاف آن بوقوع آمد یعنی آتهم
پادری بعد انقضاے آن سال موعود در دیگر سال بمرد بعد ازان فرمودند که
چون این حکایت پیش مولوی نورالدین که مرید مرزا صاحب است بیان کرده شد
وے گفت که اعتقاد ما مردم در حق حضرت مرزا صاحب بدین گونه نیست که بسبب

نمردن آتهم پادری درامسال که مرزا صاحب وعده کرده بود بدلیل ندید و دوسه
سو ورید آنکه این چنین خلاف وعده‌ها از میرزا سر واقع شده است نه بسبب مصلحتی که
عبدالله است چنانکه در وقعه حدیبیه که حضرت محمد مصطفےٰ احمد مجتبیٰ رسول خدا صلی الله
علیه وسلم با اصحاب خود فرموده بودند که امسال طواف بیت الله خواهیم کرد و حج خواهیم
گذارد و فتح مکه بر خواهیم نمود و حال آنکه هیچ یک امر میسر نشدند همچنان از چند منه کفار که
صلح کرده باز گردیدند بعد ازان حضور خواجه القاه الله تعالی فرمودند که این مولوی
هم ملائیست که در هندوستان اورا علامه میگویند بعد ازان فرمودند که بسا
مردمان این نوع دعوی مهدیت کرده اند چنانچه سید محمد مهدی صاحب که خود را
مهدی موعود میگفت پس علماء وقت بر وی خروج کردند و جنگها دادند تا آنکه
سید محمد مهدی صاحب در جنگ رفت و بعد ازان مشائخ کرام او را در زمره مسلم
داشته اند و شیخ عبدالحق دهلوی تا آنکه پیر و مرشد شیخ علی متقی با سید محمد مهدی معاصر
و مباحثه نموده است و خود هم عالم و محدث مشهور و شیخ معروف بوده است
بر فضل الشان اقرار میدارد اگرچه ذکر سید محمد مهدی صاحب را در کتاب خود مثل اخبار الاخیار
نیاورده اما بعضی از مریدان و خلفاء اوشان را ذکر کرده و گفته است نسبت ارادت
فلان شیخ به سید محمد مهدی میشود بعد ازان نماز ظهر در مسجد خورد که متصل کاخ
خاص نو تعمیر شده است گذاردند تا آنگاه ازان مسجد بیرون آمدند از طرف جنوب
محل رختهای بوریا بسیار و دراز گسترده بودند بران محفل آراسته شدند موسم سرما
بود آفتاب روشن و در روئے عمارت و لے ہوا گرمی آفتاب مطلوب بود همه مردم حلقه
بسته زانو ادب نشسته اند حضور خواجه القاه الله تعالی بقائه مرا لیے قرآن شریف

خواندن شروع نمودند۔ مولوی محمد علی راجن پوری کہ بتقریب مبارک بادی جلوس محل شریف آمده بود قریب حضور نشستہ است پس قوالان خود را کہ از راجن پور ہمراہ آورده بود۔ بارشاد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ گفت کہ شعرہا بخوانند۔ آنگاه قوالان شعرہا بنواختند۔ و در شعرہا غزلہا گفتند تا کہ وقت نماز عصر رسید از نجا برخاستہ در مسجد مذکور نماز با جماعت بگذاردند بعد ازان در گوشہ مسجد برنشستند و فرمودند کہ آن قوالان راگنی بہاگ را در شعرہا بگویند حسب الارشاد شعرہا بنواختند و آن راگنی را بگفتند۔ آنگاه این غزل سرائیدند

ما جام جہان نمای ذاتیم		ما مظہر جملہ صفاتیم	

حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بر لقائیہ پسند فرمودند۔ و یکدو صوفیان چنانچہ مخدوم غلام شاہ صاحب اوچی وغیره برقص در آمدند تا مغرب این سرائیدگان سرائیدند آنگاه نماز بجماعت گذارده۔ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بدولت خانہ تشریف فرما شدند و ما ہمہ غلامان بر وثاق خویش باز آمدیم باید دانست کہ قوالان سرائندگان سرود ہا و صوفیان رقص کنان ہمہ بیرون از مسجد بودند و حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ در مسجد مقبوس تاریخ دہم بوقت عصر روز چہارشنبہ شانزدہم از ماه شعبان سال سیزده صد چہاردہم ہجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و سعادتی بہتر ازین نیست میسر شد این بنده راقم الحروف ہما نوقت تازه وارد شده بود بر اقدام میمنت توام حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ سر نہاده بوسہ داده بنشست۔ آنگاه حضور خیر عافیت پرسیده بتلاوت قرآن شریف شاغل شده یکے از سادات در مجلس نشستہ بود مولوی غلام احمد اختر را گفتند کہ مردم تفضیلیت تو قائل شده اند و دیگر حضار ہمہ برین امر ہبا لغہ کردند

درکتاب منطق الطیر قلمی کهنه که دو نیم صد سال از تحریرش گذشته بود نذر من گذارد و گفت اگر هیچ برگ سبز است تحفهٔ درویش آنگاه هماینجا می مخدوم شده را کشاده دیدیم ابیات مذکور هرگز در هیچ نبود و ضلجان از دلم بدر رفت آنگاه یکے از حضار عرض کرد که آنانکه از مکائد ایشان خبر دارند فریب ایشان نمی خورند حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائهٖ فرمودند۔ آنانکه قدرت تحقیق نمیدارند۔ او شان را با یچنین ابیات ملحقات می فریبند و در دلهای ایشان خلجان می اندازند آنگاه فرمودند که قاضی نور الله شوستری کتاب ساخته است و دران کتاب از اکابر اولیا کرام مانند حضرت غوث بهاؤ الدین ذکریا و شیخ رکن الدین ابو الفتح ملتانی و حضرت سید جلال الدین مخدوم جهانیان اوچی و از دیگر مشائخ چشتیه و قادریه قدس الله اسرارهم نیز از کسے ابیاتی و از کسے عبارتی در کتاب بطور شاهد و گواه بر مذهب شیعه سند نوشته است و فی الحقیقت آن ابیات و آن عبارت هیچ یک شیخ از مشائخ موصوفین تصنیف نکرده بلکه قاضی شوستری از خود آن عبارات و ابیات را وضع نموده با آن مشائخ کرام منسوب کرده در کتاب خود نوشته بود۔ آخر روزے کسے او را گفت که قاضی جی تو که این چنین کتاب نوشتے این معامله تو فاش خواهد شد زیرا که سلاسل این مشائخ کرام نزد هر کس نوشته شده است و فقرا این سلاسل هم هنوز موجود اند۔ قاضی نور الله جواب گفت کر است که تحقیق این نماید آنانکه تحقیق و تفتیش این امر میکنند و ساده و قلیل هستند او شان برین راه تشیع خواهند آمد و مرا ثواب خواهد شد۔

بعد از ان حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائهٖ فرمودند که حضرت شیخ محی الدین ابن العربی رضی الله تعالی عنه در فتوحات مکی نوشته اند که از همه طوائف مردم دو گروه بدتر اند

یکے رافضی دوم خارجی که تمام عمر این دو گروه در بحث و جدال مردمان صرف شده است
مدعی باطور که فلان افضل است و منکر فلان افضل و منکر نیستند و در راه خدا هرگز پی سر نه آمده
آنگاه فرمودند که میان غوث علی شاه صاحب تذکره غوثیه فرموده است که من دو شخص
در صاحب بودم در سیسے راست شنیدم که بطبع علائق کرده ام مردم کناره گرفت رسالها
گشته است مرا شوق آنست که مرد خدا است او را باید دید بر روش فهم از روے حال
پرسیدم وے گفت وقتے بسفر دریا بر جهاز بعزم حج سوار بودم جهاز بطوفان شکسته
شد پس بزحمت آمدم روان روان بر کناره رسیدم دیدم که در صحرا دیوار بهت بلند و دروازه
بند است مگر بر در درختے ایستاده بود بر درخت بر آمدم و از آنجا بر سر دیوار آمدم اندرون
سرائے چه بینم که باغی است عجب دلفریب که از هر قسم گلها و اشجار میوه دار سرسبز شده
و انهار جاری اند و عمارات مصفی و منقش و کاخ و قصر را میوه بسیار موجود مگر از آدمی را هم
هیچ بوئے نه خیال کردم که شاید این جا سلطانی است سلطانگاه سواران از جلو
فرود آمدند پرسیدم که اینک همان سلطان می آید پس اندر حجره خزیدم چون وقت شام
شد طعام هر قسم بر یک تقسیم کرده دادند آنگاه امیر آن قوم فرمود که یک مهمانی است در
فلان حجره نشسته این طعام نیز برایش ببرید آنگاه مرا طعام دادند خادم طعام رسانیده پرسیدم
که این قوم کیانند گفت یکے امیر المومنین امام حسن است و دیگر امام حسین رضی الله تعالی
عنهما و دیگر همه اهل بیت و این مقام همه اراست و این لشکر ابدال است گفتم که
مرا زیارت قدمبوسی است وے گفت ... باین رتبه قدمبوسی آنحضرت مشرف
شدم ... تمام ماجرا عرض کردم آنگاه گذارش نمودم که بنده را
به حج رسانیده فرمودند درین جا ... عرض کردم اقامت خواهم کرد ...

بنده را این جا هم باز آورند فرمودند باز آوریم نه یاده ماه از ایام حج مانده بود مدت آنجا مقیم
شدم آنحضرت روزانه می رفتند و شبانه باز می آمدند ایام به راحت و مسرت گذرانیدیم۔ چون ایام
حج قریب آمد شخصی را فرمودند که این جوان را به حج برسان وے بر چشمان من دست داو یعنی
زمانے دست بر داشت من خود را در مکہ معظمہ دریافتم مناسک حج بجا آورده بزیارت
حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم بمدینہ شریف رفتم بعد چند ایام برائے آن حضرات
و آن مقام شہدا ملال و کلال آمد و غم غلبہ کرد روز و شب گریان بودم آخر شبے گریان
گریان خفتم خواب آمد چون بیدار شدم خود را در ان مقام شہدا یافتم خوش گردیدم
تا کہ سہ سال آنگاه بزیارت آنحضرت مشرف گشتم بعد چند مدت روزے حب وطن
تقاضا کرد رخصت گرفتم باز شخصے را فرمان شد کہ وے را بوطن باز رسان پس وے
دست خود را بچشمان من نہاد و زمانے نہاده باز برداشت او گم شد و من دیدم کہ
در وطن خود رسیده ام مگر وقت وداع این عرض نکردم کہ بنده را باز باین مقام شریف
آرید اکنون در فراق آنحضرت و آن مقام شہدا از ہمہ بریده بادیہ نشین شده ام و روز و
شب در گریہ و ماتم داری آنم و آن را می جویم سید غوث علی شاه صاحب چون این قصہ
آنمرد را شنید گفت افسوس صد افسوس من گفتم مردے طالب خدا باشی مگر تو طالب
مردم بودی اگر این خیال تو مرا معلوم بودی نزد تو ہرگز نیامدمی بعد ازان حضور
خواجہ ابقاه اللہ تعالیٰ بہ بقائہ فرمودند آنکہ مرد خدا ہستند اگرچہ از اولاد حضرت امیر المومنین
علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ اند این چنین گفتہ اند بعد ازان سخن دران افتاد کہ بر فلان
شیخ مستورات عالم بالا مکشوف بودند چنانچہ عبارت رشحات پیش حضور خوانده شد
نوشتہ بود کہ فلان شیخ در ہوا المفتوح العین بیبوده بلا نکہ را می دید آنگاه فرمودند

می نشینند و گاہے پریدہ بر سر آن شخص باز می نشینند چون عارف این حال مشاہدہ کرد از جن یار خود پرسید که این معامله چیست جن گفت که آنچه در حدیث شریف آمده است که با ہر یک آدمی جن یعنی شیطان مسلط است این زاغان شیاطین اند کسے را که غفلت بدرجه اتم است بر سر او بالہا سے کشادہ او را فراگرفته است و آنرا که غفلت اندک است بر روسے اندک بال کشادہ نشسته است و آنرا که تمام اندک غفلت است زاغ او بالہا را فراہم کردہ نشسته است و آنرا که گاہے غفلت طاری میشود زاغ نیز بر سرش گاہی می نشیند و گاہے او را انتباہ کلی میگردد و غفلت بالکل دور میشود زاغ نیز آنوقت جست زدہ فرو می آید چون تیک ملاحظه کردند بعضے مردم بدرجه اتم در خواب غفلت غرغر میکردند و بعضے اندک خواب مینمودند و بعضی تمام اندک غفلت داشتند و بعضی گاہی غافل و گاہی ہشیار بعد ازان حضور خواجه ابقاہ الله تعالی برخاستند و در مسجد شریف که قریب محل تو است نماز عصر بجماعت خواندند بندہ ہم دران جماعت داخل بود بعد ازان این بندہ بر وثاق خویش آمد و حضور خواجه ابقاہ الله تعالی ببقائه ہمانجا در مسجد شاغل بخدا ماندند **مقبول نوزدہم** بعد نماز ظہر روز شنبه نوزدہم از شعبان المعظم سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پاسے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست حاصل شد حضور خواجه ابقاہ الله تعالی ببقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه مجموعه کتب در دست مبارک میداشتند و آن مجموعه شریفه ہمان بود که حضرت شیخ المشائخ محب النبی قبله مولانا خواجه فخر الملت والدین محمد دہلوی رضی الله تعالی عنه حضرت سلطان الاولیا شیخ شیوخنا صاحب الروضه رضی الله تعالی عنه عطا فرمودہ بودند و تمام اسامی رسائل آن مجموعه بخط حضرت قبله مولانا نوشته بود این بندہ راقم الحروف نیز دیدہ است و تبرک حاصل کردہ

ای چند دو جہان وصل تو مقصودلم
ترکیب رخ و زلف تو دانی از چیست
روی و دہن تو بود و نابود دلم +
از شعلہ آتش دل تو دود دلم +

بعد ازان این فوائد بیان نمودند کہ از بینات حروف اسم حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہ لفظ ایمان حاصل می شود چنانچہ بینہ عین ین است و بینہ لام ام است و بینہ یا امست چون این حروف را ترکیب لفظ ایمان نمایند بیشک ہویدا خواہد شد بعد ازان فرمودند کہ از اعداد بینات حروف اسم مبارک آن حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم کہ محمد است اگر آن اعداد را استنطاق کردہ شود لفظ اسلام پیدا خواہد شد چنانچہ بینات اسم مبارک محمد صلی اللہ علیہ وسلم از میم اول یم است و از حا الف است و از میم دوم نیز یم است و از دال ال است پس اعدادش یک صد و سی و دو ۱۳۲ میشود و اعداد لفظ اسلام نیز یک صد و سی و دو ۱۳۲ میشود پس اگر این اعداد را استنطاق نمودہ شود از احاد دو الف و از عدد سی یک لام باقی ماند یک صد ۱۰۰ پس چہل ازان برای میم و شصت ازان برای سین چون این حروف را ترکیب دادہ آید لفظ اسلام پیدا خواہد شد۔

مقبوس بستم شب دوشنبہ بیست و یکم از ماہ شعبان سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پایبوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و سعادتی بہتر ازین نیست میسر گشت حضور خواجہ القباہ اللہ تعالی بہ بقائہ و نفعنا دایا کم بلقائہ و قطب الموحدین ادامہ اللہ تعالی بدوامہم بکمال فرحت انبساط حکایات و احادیث میکردند و چند نفر از حضار مجلس حلقہ بستہ نشستہ اند حضرت قطب الموحدین پرسیدند کہ قبلہ کدام تاریخ درین محل شریف تو کاخ خاص حضور اقدس جلوس اجلال فرمودہ اند حضور خواجہ القباہ اللہ تعالی ببقائہ فرمودند کہ بعد کمال جد و تفتیش سعادت و نحوست تواریخ

معلوم کرد پس تاریخ بیست و ششم از ماه رجب المرجب سنه ۱۳۱۲ روز جمعه بعد ظهر
سیم گھنٹه درین محل رسیدیم بعد از آن صفت روضه مطهره نبوی و سقف آن
ترتیب و استوانات و ابواب حرم محترم بیان کردند چنانچه بر همه مدکه تمام در و دیوار
نبوی زر و طلا طمع داده شده اند خصوصا باب السلام از تمام ابواب حرم زیاده
زر اندوده است بعد از آن صفت بیت الله شریف و حرم محترم آن نمودند
بعد از آن فرمودند که حرم کعبه شریف را چهل و یک باب است و چون حاجیان
زائران در مکه شریف باره وارد میشوند اول از سایر اجزاء باب السلام میگذرند و در
وداع صدور از باب الوداع بیرون می‌آیند و باب الوداع آنست که در روی مسکن حضرت شیخ محی الدین ابن
العربی است که در آن مقام بسته کتاب مستطاب فتوحات مکی را تصنیف کرده اند بعد از آن فرمودند که
مساجد عظام را یک یک باب است و مسکن در آن مقرر است و در استوانات نام آن مشائخ کرام که آنجا ساکن بوده اند
است چنانچه بر مسکن شیخ اکبر محی الدین رضی الله عنه بر یک استوانه نام السلام نوشته شده
بر مسکن حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه بر یک استوانه نام او نوشته
نوشته شده است و بر مسکن حضرت شیخ جنید رضی الله تعالی عنه هم نام السلام که
استوانه مرقوم است و از باقی مشائخ کرام هم این چنین است بعد از آن فرمودند که استوانه
شیخ حضرت عبد القادر جیلانی رنگین و منقش است و دیگر استوانات ساده
بعد از آن فرمودند که امروز عبد الله شاه عربی نهایت بحث کرده است که مسئله
که مصلی حنفی از جانب حطیم است و مصلی شافعی بر سر زمزم است و قریب
از ابراهیم است و از طرف یسار مصلی شافعی مصلی حنبلی است و از یسار آن مصلی مالکی
که این چنین نیست که آخر لفظ بیت الله و حرم شریف گفته شد بعد از آن گفته دیده

کرد بعد ازاں این بندہ راقم الحروف پرسیدند کہ دروازہ بیت اللہ شریف خاص در نصف دیوار است یا در گوشہ عرض کردم کہ قریب حجر اسود است کہ از طرف حطیم دیوار بسیار است پس حضور فرمودند ہاں من ہم این چنین میگفتم و او دیگر طور میگفت مقبوس بلیست و یکم شب سہ شنبہ بیست و دوم از ماہ شعبان سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادت و سعادتے بہتر ازین نیست حاصل شد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالے ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ سبحہ مبارک در دست حق پرست گرفتہ بوظیفہ مشغول بودند و گاہ گاہ بحضار مجلس حکایات و کلام نیز میفرمودند سخن در روافض علی اللعین افتادہ بود حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی فرمودند کہ این فرقہ ہم از شعوب فرقہ آسمعیلیہ است و آسمعیلیہ شش امامیہ اند کہ امامت را موقوف در شش امام میدارند یعنی از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہ تا حضرت امام جعفر صادق رض کہ ایشان امام ششم اند از ائمہ اثنا عشر و حضرت اسمعیل پسر امام جعفر صادق اند و اللعین بحلول خدا عزوجل در اجساد انسان قائل اند و گویند کہ اول خدا جبرئیل است دوم خدا حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم سوم خدا حضرت علی رضی اللہ تعالی عنہ چہارم خدا حضرت امام حسن رضی اللہ تعالی عنہ پنجم خدا حضرت امام حسین رضی اللہ تعالی عنہ وغیرہم و این مذہب الکنون ہم جاریست در بمبئی وغیرہ بلاد و اہل این مذہب الآن نیز موجود اند و از اولاد ابو نصر بادشاہ کہ او سید بود ہر کہ کبیر و بزرگ و رئیس میباشد او را بخدائی میگیرند و دیگرے را رسول او قرار میدہند و چون ایشان می برند دیگرے را آنچنان مقرر میسازند یکے را خدا و دیگرے را رسول معین میکنند از زمانہ ابو نصر بادشاہ تا الآن این شیوہ جاریست و آنرا کہ بخداے مقرر نمایند

او چگونه ساخته‌اند و چگونه سمیع است و دهن و زبان او را ببینید که چگونه ناطق است
و گویا است و دست او را ببینید که بچه طور ساخته‌اند که تمام کاربار جهان باین
دست‌ها میکنند اگر پاے بجاے دست داده شدی چکار بار کردی و دیگر حیوانات
را هم ببینید که بچه طور مخلوق شده‌اند چنانچه عنکبوت خورد را ببینید که خانه خود
چگونه تیار میسازد که خیمه و دران خیمه ساختن ازین عنکبوت خورد آموخته‌اند چرا که
خانهٔ او مثل خیمه است و هشت اطناب دارد و دروازه‌هاے آن نیز همچون خیمه و
سراپرده است و زنبور را ببینید که او چگونه او لانه تیار میکند و همه خانه و سوراخش
مسدس می باشد یعنی شش گوشه دارد و همه موجودات عالم را انسان باشد
خواه حیوان کلان باشد خواه خورد عقل و شعور باندازهٔ استعدادش داده‌اند ببینید
که اگر کسے نزدیک خانهٔ زنبور رود او می پندارد که مراد خانه مرا ایذا و نقصان رساند
پس مستعد بجنگ شود و اینهم دانانیده‌اند که از پس نیش زند که او کارگر است نه دهن
و حیوانیست خورد ترکه او را در عرف ما ڈوکنهڑا می خوانند او را هم این امر معلوم کنانیده
اند که تو نیش از پس بزن آنگاه فرمودند که هر چیز را بکمالے که می بایست پیدا کرده اند
آنگاه فرمودند سبحان الله که حق سبحانه بکمال خود ظهور کرده است سه

وفی کل شیٔ له ایة	تدل علی انه واحد

پس در هر شے براے شناخت حق سبحانه نشانی پیدا است که دلالت می کند
آن نشانے برینکه بدرستی که حق سبحانه یگانه است آنگاه فرمودند آن چراغ که افروخته
میشود بر مزار حضرت ابو اسحاق گازرونی رضی الله تعالی عنه افروخته میگردد و این چنین
خارق عادت از انبیاے و اولیاے کرام ظاهر شده است چنانچه حضرت شیخ عبدالحق

آنکہ سادہ دلان اعتراف می نمایند بعد ازان حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بقایہ فرمودند کہ من صغیر بودم در زمانہ حضور حضرت فخر الاولین والآخرین فخر العالم صاحب الوصال شیخ من رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود کہ سنگ ہاے آہک خام آوردند از یک سنگ کہ چون اورا شکستند صورت سگی یعنی ماہی کہ اورا در عرف ماڈ بنہرہ گویند برآمد یعنی صورت ماہی بود چہ از چشمان وسر وچہ از ذنب وہرچند مدت آن ماہی سنگ در توشہ خانہ حضور نہادہ ماند بعد ازان سخن در خرسان و بوزنگان افتاد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بقایہ فرمودند کہ در ولایت ایران کار حدادی و آہنگری از خرسان کہ آموختہ شدہ اند میکنانند وایشانرا شعور بسیار است۔

بعد ازان فرمودند کہ رچہ وہم یک چیز است کہ مردم جبلی وکوہے آنرا ہم سیگویند آنچہ در عوام الناس مشہور است کہ ہم نسلے میباشد دراز قد وبربدن او موئیہا بسیار می بود ودندان او بزرگ می باشند وپستان او نیز کلان میباشند ودیگر حکایات نیز میکنند ہمہ دروغ است ہم ورچہ یعنی خرس یک چیز است اندرین اثنا میان صاحب حافظ محمد حاجیپوری عرض کرد کہ روزے در حاجیپور یک خرس بربین باجا رقص کردہ بود من بچشمان خود دیدہ ام حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بقایہ فرمودند ؎

شتر را کہ شوری طرب در سراست	اگر آدمی را نباشد خراست

بعد ازان سخن در تعریف ومدح حضرت چولستان افتاد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ فرمودند کہ چولستان مقام وحشت وسوادا وجاسے عاشقان است یکے از حاضرین عرض کرد کہ کوہستان ہم این چنین است حضور فرمودند آری در جبال

بهوت موجود اند بعد ازان فرمودند که شخصے از سنگهیران شریعت نرگاوے را
بگاوان رسانیدن در دستے یعنی چولستان رفته بود چون نر گاو رسانیده باز
عود کرد و قریب شام رسید آفتاب غروب کرد و دودے از آتش و راست یک پشته
که نزدیکش بود در نظرش آمد اندیشید که اگر درینجا آبادی باشد شب درینجا گذارم
گذارد فردا بخانه خواهم رفت چون بر پشته بر آمد دید که زیر پشته یک زن خوب صورت
و صاحب حسن و جمال بزیور و پیرایه رنگارنگ و گوناگون و لباس هر صفت پوشیده
و تاج زرین بر سر کرده نشسته است او حیران و هراسان شده بالیستاد نه آنکه او را
حسن و جمال کشد و ببرد بعد از لحظه لیس باشد دسے بدست اشارت کرد و بخود میخواند
آنجوان رسیده مرجع قهقرے میرفت آخر از پشته ریگ فرود آمده و آن زن بران پشته ریگ بر آمده باشاره
اشاره میکرد و بخود میخواند چون آنجوان در تر رفت نزد ور بدوید و بخانه رسید خاموش
شده بنشست چون شب گذشت هر کسے دید که رویش و رنگش تغیر یافته بود پرسیدند
که تراچه شده است چون این قصه را بیان کرد همین که از پا بیفتاد و کف از دهنش بر آمد
و صرع گردید آخر بخدمت میان صاحب میان نصیر بخش سنگهیروی مرحوم دار تانش
عرض کردا و شان تعویذات دادند آنکه او را استفاده شد و ازان بلا رهائی یافت
بعد ازان حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه فرمودند که میان صاحب میان
نصیر بخش سنگهیروی را در عملیات بدرجه اتم واقفیت و دخل بود که او شانرا حضرت
صاحب قبله محبوب الٰهی تعلیم کرده بودند انگه فرمودند که این زن
خوبصورت که آن جوان را در چولستان نمودار شده بود و بعده او را بطور صرع
گرفته جن چوڑیلے بود بعد ازان فرمودند که ماده جن ازین قسم جن که او را چوڑیلے

حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجہ بزرگ رضی عمر تی دراز در اجمیر شریف بر مسند حیات
ماندہ اند پس از عبارت دلیل العارفین چنین معلوم میشود کہ بعد وداع کردن حضرت
قطب الاقطاب از حضرت خواجہ بزرگ باز فی مابین این ہر دو بزرگواران ملاقات
تا حیات نگشتہ و حال آنکہ بہ ثبوت پیوستہ است و ہمہ اہل سیر ہم برین امر متفق اند کہ
چون حضرت خواجہ بزرگ متاہل شدند وجہ معاش و کفاف بعسرت میسر میشد ازان سبب
برائے تقرر روزینہ جہت وسعت کفاف اہل و عیال خود نزد حضرت خواجہ قطب الدین
در دہلی آمدہ فرمودند کہ از سلطان شمس الدین التمش بادشاہ دہلی کہ مرید شما است روزینہ
عیال من مقرر کنانیدہ بدہید و این بادشاہ نہایت راسخ العقیدت بودہ پس برائے
فرزندان حضرت شیخ المشائخ خواجہ بزرگ روزینہ مقرر کردہ بود۔ بعد ازان فرمودند
کہ چون حضرت شیخ المشائخ خواجہ بزرگ با حضرت خواجہ قطب الدین در دہلی ملاقات کردند پس در مسجد اولیا
نشستند کہ الان نیز از نشستن آن ہر دو مشائخ دو مصلے را نشان میدہند یکے مصلے حضرت
خواجہ معین الحق والدین رضی دوم مصلے حضرت خواجہ قطب الدین بختیار و ہم درینجا نشستہ
بودند کہ حضرت قطب الاقطاب بطرف حضرت شکر گنج صاحب رح کہ در خرابہ جیال کہ
از طرف غربی طرف مہرولی تشریف واقع است بخدا اشاغل می بودند کسے را فرستادند
تا او شان را گرفتہ بیاید تا بقدم بوس حضرت شیخ المشائخ خواجہ بزرگ رضی مشرف شود آن فرستادہ
برفت و حال بیان کرد و از قرآن السعدین آگاہی داد حضرت خواجہ شکر گنج صاحب رح
تفکر نمودند و در حیرت افتادند و گفتند کہ اگر من بروم ضرور است کہ اول بر اقدام مبارک
شیخ خود خواہم افتاد و میترسم کہ این امر بر خاطر مبارک حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ تعالی عنہ

گردن نقل آید پس آن شخص را فرمودند که برو و بخدمت شیخ غرض یکی که او خدمت در
دست او اصحاب فرمایند مگر حضرت قطب الاقطاب آنکس را بار رسانیدند و فرمودند
که او را بگویند که بهر حال شما آخر آمدید و اول را اندام مبارک شیخ خود دادند مگر حضرت
قطب الاقطاب دست حضرت شکر گنج را گرفته میں حضرت خواجه بزرگ بردند آنگه
را اندام مبارک او شما را سر بوسه او مدار ینجا معلوم نگردد که چون حضرت خواجه
قطب الاقطاب از اجمیر شریف بدهلی رسیدند بخدمت حضرت خواجه معین الحق والدین
رضی الله تعالی عنه نزد در ارادو اجمیر شریف تشریف بردند پس در بهر دو مضمون تناقض
لازم می آید و کسی از اهل سیر در حل این عقده خیال نکرده زیرا که در تاریخ وفات ایشان
هر دو شیخ بسیار تفاوت کرده اند بعد ازان ارشاد شد که اساس الانوار جامع
که مصنف او ولی کامل است و هم محقق است آنکه فرموده اند که محقق باشد خواه ولی الله
چون این کار موقوف بر روایت است او بر روایت خواهد نوشت آنگاه کتاب
حاضر آورده شد در مقام تاریخ وفات حضرت خواجه قطب الاقطاب و جناب حضرت خواجه
بزرگ معین الحق والدین اجمیری رضی الله تعالی عنه پیش حضور خواجه ابقاه الله تعالی
خوانده شد از ان میر بعضی اقوال مضطرب و بعضی قرین بصحت آخر حضور خواجه
ابقاه الله تعالی فرمودند که بعد وداع کردن حضرت خواجه قطب الاقطاب رضی الله
تعالی عنه تا چهل سال هم پیش حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین رضی الله تعالی
عنه در اجمیر شریف اقامت ورزیده اند

مقبوس بیست و سوم شب جمعه بیست و پنجم از ماه شعبان سال مذکور دولت
پابوسی در بارگاه حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر ازین نیست میسر گردید

یک خط معہ یک رسالہ از مرزا صاحب قادیانی کہ خود را عیسیٰ بن مریم و مہدی موعود و
آدم و مریم و مجدد چہار دہم صدی میگویانید بجناب حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ
بیقائہ و نفعنا و ایاکم بلقایہ بذریعہ ڈاک رسید و آن رسالہ کہ نامش ضمیمہ انجام آتھم
است و آن خط ہر دو پیش حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ خواندہ شدند و خط بعینہ
اینجا نقل کردہ شد آن اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ و نصلی علی
رسولہ الکریم من عبد اللہ الاحد غلام احمد عافاہ اللہ وایدالی الشیخ
الکریم السعید حبی فی اللہ غلام فرید السلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ
اما بعد فاعلم ایہا العبد الصالح قد بلغنی منک مکتوب ضمخ بعطر الاخلاص
والمحبۃ وکتب بانامل الحب والالفۃ جزاک اللہ
خیر الجزاء و حفظک من کل انواع البلاء انی وجدت الریح التقوی فی
کلماتک فما اضوع ریاک وما احسن نموذج نفحاتک وقد اخبر النبی
صلی اللہ علیہ وسلم فی امری وانبأ علی احبابی و زمری وقال لا یصدقہ
الا الصالح ولا یکذبہ الا الفاسق نفرقا لک بشارۃ المصطفیٰ ووا ھا لک من
الرب الاعلیٰ ومن تواضع للہ فقد رفع ومن استکبر فرد ودفع وانی
ما زلت متبرکا کتابک وانست اخلاقک وآدابک ادعولک
فی الحضرۃ واسئل اللہ ان یتوب الیک بانواع الرحمۃ وقدس سر
فی حسن صفاتک و زانت حصاتک وعلمت انک خلقت من طینۃ
الحریۃ واعطیت مکارم السجیۃ واجن الی لقائک بھوی الجنان ان کان
قدر الرحمن وقد سمعت بعض خصائص نباہتک ومآثر وجاھتک

من مخلصی الحکیم المولوی نور الدین فالآن یرد مکتوبک نعیاً علی الیمین رحمکم
الله عنا والظن بنا ما اراد الله سبحانه ان سعی محلک ومشابه ومحیط علمک
برحمته وغفرانه وکیف قلت للناس انک لا تلوی من امرک ولا تطیع الا
ناسه ان قولی فلتمس وان فراستی ما اخطأت ورغبتی خلفک وانی
افوز برآک واسر بلقیاک فارجوا ان تسرنی بالمکتوبات حتی یجیء امر الله
وقت الملاقات والآن ارسل الیک مع مکتوبی هذا ضمیمة کتابی کما
ارسلتها الی احبائی ونبهاد کرهک وذکر مکتوبک وارجوا ان تقرءها ولو کان
حرج فی بعض خطوطک والسلام علیکم علی اعرابک وسعویک فقط والسلام
علیک محمد سراج الحق الجمالی النعمانی من قادیان ضلع گورداسپور ره
۲۲ شعبان المبارک سنه ۱۳۱۳ھ

مقبوس بیست و چہارم بوقت ظہر در جمعہ بیست و ہفتم ماہ شعبان جمال
یکور دولت پاسے بوس زیارت اقدس کہ عبادت تے وسعادت سے سرفراز بیست
نشستہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بر لقائہ ولعبادہ ایکم بفنائہ نماز ظہر ادا
ساختہ در مسجدے کہ متصل محل شریف است در گوشہ بعد ازی این بندہ ام
مسلک در دست داشتہ و قرآن شریف پیش نہادہ بقراءت قرآن شریف آمادہ شدہ
درین حضار مجلس حلقہ بستہ نشستہ ابد اندرین اثنا حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ
بطرف حضرت قطب الموحدین خواجہ محمد حسن اطال اللہ عمرہ وادامہ نظر فیض اثر کردہ
فرمودند کہ موی سرما ہم بسیار سپید شدہ اند و ساتر ریش کردہ آن نیز بسیار سپید گشتہ اگر حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ
فرمودند آن طرف ببینم کہ حضرت قطب الموحدین کلاہ مبارک را از سر اشرف جدا کردہ

دست مبارک را فرود کرده حضور خواجه البقاء الله تعالی را بنمائید حضور فرمودند همین یکی ریش
بسیار بسیار سفید شده است از اطراف دیگر انگه فرمودند از زمانه جوانی و شباب شما
باقی یکنیم سال میماند زیرا که زمانه شباب سی و یکنیم سال است زیرا که مدت عمر شریف
جناب رسالت مآب حضور حضرت سرور کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
شصت و سه سال است و مدت زمانه شباب هر کس نصف از عمر شریف
آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و آن سی و یکنیم سال است بعد ازان حضرت
قطب الموحدین را مخاطب نموده فرمودند که اکنون مدت عمر شما بحساب
تاریخ شمسی بست و نه سال است و بحساب تاریخی سی و یک سال است
و بحساب تاریخ قمری سی سال است و مدت عمر شریف حضور حضرت مصطفی صلی الله
علیه و آله وسلم بحساب تاریخ شمسی شصت و یک سال است و بحساب تاریخ قمری شصت
و سه سال است انگه فرمودند که اکنون مدت عمر من بحساب تاریخ شمسی پنجاه و یک سال است و بحساب قمری
پنجاه و دو سال است و بحساب تاریخی پنجاه و سه سال است انگه فرمودند که سی و هفت ساله بودیم که در سر و محاسن من
موی سفید رویدن شروع کرده بودند بعد ازان اعمار همه حضار مجلس را اقدار کردند چون نوبت باین بنده
راقم الحروف رسید حضرت قطب الموحدین را مخاطب نموده فرمودند که این و به دست مبارک اشارت کردند بسوی این
راقم الحروف سه چهار سال از شما کلان است ایشان عرض کردند که چگونه است حضور خواجه
البقاء الله تعالی فرمودند وقتی که این یعنی رکن الدین بیعت من شده است
درآن زمان ما اندر چوستان به ٹوبه کری واله مقیم بودیم و دران زمان شما قریب
به بلوغ رسیده بودید و این رکن الدین دران وقت امردی بی ریش بود بعد ازان
تلاوت قرآن شریف شاغل گردیدند انگه برای شخصی خلاصگی فرمودند و ما همه حضار

نماز حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بدولت خانہ تشریف فرما شدند و این بندہ بر وثاق خویش آمد بعد از ساعت این بندہ راقم الحروف باز بخدمت شریف حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ مشرف شد حضور مسند آرا سے بودند و ہمہ حضار مجلس حلقہ بستہ نشستہ اند آنگہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ کلاہ مبارک را از سر اشرف بیک دست بالا برداشتند و بدیگر دست از زلفین شریفین موئے چند فرود آوردند من تیار شدم کہ برخیزم و این موسے مبارک را بگیرم مگر پیش از من میان برکت علی ربابی کہ منظور خاطر حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بود آن موسہا را بگرفت آنگہ بسوے من دید من او را بہ تصفا نصف کردن اشارہ دادم وے سر جنبانید و منظور کرد آخر برجائے او رفتم و آن ہمہ موسے مبارک را از وے بگرفتم و حرز جان خود ساختم ان شاء اللہ تعالیٰ این موسے مبارک نزد من و نزد اولاد من بترک خواہد بود والحمد للہ علی ذلک

مقبوس بیست و ہفتم بوقت عشاء شب سہ شنبہ بیست و نہم از ماہ شعبان سال مذکور دولت پابوس زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے وسعادتے بہتر ازین نیست میسر گشت سخن در ذکر مرزا غلام احمد قادیانی و در بیان رد و قدح و ذم منکرین افتادہ بود دانشمندی حاضر بود وے صفت و ثنا مرزا صاحب کرد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بقائہ بدرجہ غایت خوش و مسرور شدند **بعد ازاں** فرمودند کہ ہمہ اوقات مرزا صاحب بعبادت خدا عزوجل میگذرند یا نماز میخواندند یا تلاوت قرآن شریف میکنند یا دیگر شغل اشغال مینمایند و بر حمایت اسلام و دین چنان کمر ہمت بستہ کہ ملکہ زمان لندن را نیز دعوت دین محمدی کردہ است و بادشاہ روس و فرانس وغیرہما را ہم دعوت اسلام نمودہ است و ہمہ سعی و کوشش

دوم آنست که عقیدهٔ تثلیث و صلیب را که سراسر کفر است نگذارند - و توحید
خداوند تعالی بکروند و علمای وقت را ببینید که دیگر گروه مذاهب باطله را گذاشته
سر بدرپی این چنین ملک مرد که از اهل سنت و جماعت است و در صراط مستقیم
است و راه هدایت می نماید افتاده اند و بروی حکم تکفیر میسازند کلام عربی او بحدیکه
از طاقت بشریه خارج است و تمام کلام او مملو از معارف و حقائق و هدایت است
و از عقائد اهل سنت و جماعت و ضروریات دین هرگز منکر نیست لعنة الله ازان
فرمودند که میرزا صاحب از مهدویت خود بسیار علامات بیان کرده مگر از انمیان
دو علامات که در کتاب خود درج ساخته بیان نموده است تر تر و بدرجه غایت بر
دعوی مهدویت او گواه اند - یکی اینکه او گفته که در حدیث شریف آمده است که قال
النبی صلی الله علیه وسلم یخرج المهدی من قریة یقال لها کدعة ویصدقه
الله تعالی ویجمع اصحابه من اقصی البلاد علی عدة اهل بدر بثلاث مائة
وثلاثة عشر رجلا ومعه صحیفة مختومة ای مطبوعة فیها عدد اصحابه
باسمائهم وبلادهم وخلالهم یعنی فرمودند نبی صلی الله علیه وسلم بیرون آید مهدی
از دهی که گفته شده او را کدعه که کدعه در اصل معرب کادیان است - دوم این است
که ایشان میگویند که در دار قطنی این حدیث از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت کرده است
که ان لمهدینا آیتین لم تکونا منذ خلق السموات والارض ینکسف
القمر لاول لیلة من رمضان وتنکسف الشمس فی النصف منه - هرگاه خسوف
قمر کسوف شمس تاریخ سیزدهم از ماه اپریل سنه ۱۹۰۴ع هر دو صاف و نمودار واقع
شدند میرزا صاحب برای اثبات مهدویت خود در اطراف و اکناف عالم اشتهار این مضمون

ارسال کرد کہ این پیشین گوئی کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برائے
ظہور مہدی موعود فرمودہ بودند۔ اکنون تمام شدہ است بر ہمہ واجب کہ بمہدیت
من اعتراف کنید و اقرار نمائید پس مولویان وقت طفلانہ سوال کردند کہ از حدیث
شریف این معنی برمی آید کہ از اول شب رمضان خسوف قمر شود و در نیمہ رمضان
کسوف شمس گردد و این خسوف بتاریخ سیزدہم رمضان واقع گشتہ و کسوف
بتاریخ بست و ہشتم رمضان بوقوع آمدہ این خلاف منطوق حدیث است این
خسوف و کسوف دیگر خواہد بود کہ در زمان مہدی برحق وقوع یابد۔ بعد ازان
حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقاءہ فرمودند سبحان اللہ بشنوید آنچہ مرزا صاحب
معنی حدیث شریف مذکور بیان نمودہ و مولویان منکران را جواب دادہ است مرزا
صاحب گفتہ کہ معنی حدیث شریف این است کہ برائے تائید و تصدیق مہدی ما
دو نشان مقرر اند از ان مدت کہ آسمانہا و زمین پیدا شدہ اند آن دو نشان در وقت
کسے مدعی بظہور نیامدہ و آن دو نشان این است کہ در وقت ادعا مہدی موعود خسوف
قمر در آن اول شب خواہد بود کہ آن شب از سہ شب خسوف اول است یعنی شب
سیزدہم از رمضان و کسوف شمس دران روز خواہد بود کہ از ایام کسوف درمیانہ
روز است یعنی بیست و ہشتم از رمضان بعد ازان حضور فرمودند کہ
بیشک معنی حدیث شریف این چنین است کہ مرزا صاحب بیان کردہ چہ خسوف
قمر ہمیشہ بتاریخ سیزدہم یا چہاردہم یا پانزدہم ماہ واقع میشود و کسوف شمس
ہمیشہ در تاریخ بیست و ہفتم یا بیست و ہشتم یا بیست و نہم ماہ بوقوع می آید پس
خسوف قمر کہ بتاریخ ششم از ماہ اپریل ۱۸۹۴ء ہزدہ صد و نود و چہارم عیسوی واقع

خورد و نماز عصر با جماعت گذاردند آنگاہ در صحن مسجد بہ نہایت ظرف بر خاک نشستہ بہر قطعہ سحاب را بہ اشارہ
نمودند و خوش گردیدند آنگاہ فرمودند کہ ہشت ماہ یکے اسون دوم ماہ کتی سوم منگھر چہارم ماہ پوہ
پنجم ماہ مانگہ ششم ماہ پھگن ہفتم ماہ چیتر ہشتم ماہ بساکہ کہ قطعات سحاب یعنی بدلہا از ہمین طرف
شمال کراچی می آیند اگرچہ باد شمالی سخت وزان باشد تاہم آن ابر بسوی شمال میرود و در باقی ماہ ہا
بدلہا ابر دیسی یعنی وطنی اند از جہات مختلفہ آنگاہ حضور خواجہ البقاء اللہ تعالی ببقائہ بدولت خانہ
تشریف فرما شدند این بندہ راقم الحروف و ہمہ حضار بر وثاق خویش آمدند مقبوس سی بوقت عشاء
شب شنبہ سیوم از ماہ رمضان سال مذکور دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے
و سعادتی بہتر ازین نیست میسر گردید نماز عشاء و تراویح بجماعت گذاردند۔ حافظ قرآن را فرمودند کہ
امشب یک ربع دو پنج سیارہ بخواند۔ بعد از وتر دعا خواندہ بدولت خانہ تشریف فرما شدند ما
ہمہ غلامان بر وثاق خویش آمدیم مقبوس سی و یکم بوقت عشاء شب یک شنبہ بتاریخ چہارم
از ماہ رمضان شریف سال مذکور دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و سعادتی
بہتر ازین نیست دست داد سخن در احوال این طائفہ پاک اولیاء کرام افتاد حضور خواجہ البقاء
اللہ تعالی ببقائہ فرمودند کہ حضرت قبلہ عالم مہاروی رضی اللہ تعالی عنہ از ہمہ خلفاء حضور
حضرت قبلہ مولانا رضی اللہ تعالی عنہ افضل و اقدم اند چنانچہ ہم سن حضرت مولانا ہستند
و دیگر سائر خلفاء حضرت مولانا رضی اللہ تعالی عنہ از حضرت قبلہ عالم مہاروی متاخر ہستند
و حضرت مولوی نیاز احمد صاحب از جمیع خلفاء حضرت قبلہ مولانا متاخر اند بعد از ان فرمودند کہ
حضرت قبلہ مولانا می فرمودند کہ مالک ہر چیز من حضرت بادشاہ مہاروی ہستند بعد از ان فرمودند
کہ سوای حضرت قبلہ عالم مہاروی رضی اللہ تعالی عنہ دیگر ہمہ خلفاء حضرت قبلہ مولانا از خلفای حضرت قبلہ
عالم مہاروی مثل حضرت سلطان الاولیاء شیخ شیوخنا صاحب الروضہ رضی اللہ تعالی عنہ و حضرت صاحب

بلده والد رضی الله تعالی عنه حضرت حافظ صاحب ثانی رضی الله تعالی عنه صاحبزاده حیات
وصال حضرت سلطان الاولیا شیخنا صاحب الروضه رضی الله تعالی عنه در سنه ۱۲۲۹ه دوازده صد
بست و نه هجریه عالیه واقع شده و وصال حضرت حافظ صاحب در سنه ۱۲۲۶ه دوازده صد و بست
وشش هجریه عالیه بظهور آمده و وصال حضرت خلیفه صاحب باره والا صاحب روبروی حضرت
قبله عالم بادشاه بهاروی بوقوع آمده بعد ازان فرمودند من گویم که حضرت مولوی حسام الدین
حیدوری قدس سره بعد از حضرت قبله عالم بادشاه بهاروی از همه خلفا حضرت قبله مولانا صاحب
رضی الله تعالی عنه فوق اند بعد ازان فرمودند که این نقل مشهور است و از حضرات مشایخ کرام
خود سر شنیده آمدیم چنانکه حضرت صاحب با صاحب الوصال رضی الله تعالی عنه سیر نموده که چون
مولوی عبدالله شهباز احمدپوری قدس سره از طرف مارواڑ در حضور صاحب گرد بار آمد و حضور
شیخ خود حضرت سلطان الاولیا صاحب الروضه رضی الله تعالی عنه مشرف شدند حضور سلطان
الاولیا پرسیدند مولوی جی این ملک که گردیده آمدید کسی فقیر هم دیده اید وی عرض کرد یا حضرت
فقیر بجای خود مگر من آن شخص را که علم و حید مکمل وابسته باشد پیر ندیده ام حضور سلطان الاولیا
رضی الله تعالی عنه فرمودند که مولوی حسام الدین حیدوری را هم ندیده اند عرض کرد آری دیده ام حضرت
سلطان الاولیا فرمودند پس او چگونه است عرض کرد وی یک فرد و منتخب است این سخن
حضور سلطان الاولیا فرمودند که ای مولوی جی امروز مولوی حسام الدین نظیر است در محرم دو رفته
حضور جزاه الله تعالی بمقاله ولطفها واکرم عطائه مرد دست حق پرست سرکیه بعض گفتم خود تا
بعد ازان این بنده راقم الحروف عرض کرد که قبله در کتب سرمی بنویسند که حضرت بابا احمد صاحب
قدس سره در سلسله چشتیه هم بیعت دارند و در سلسله بابا وریه هم بیعت داشتند ازین چگونه باشد حضور
خواجه الله تعالی بعطائه فرمودند که بیعت دو قسم است یکی بیعت ارادت دوم بیعت سخن

بیعت ارادت بجز یکے روا نیست و بیعت صحبت روا است انگاه عرض کردم آنچه نسبت شاه احمد
صاحب قدس سره در هر دو سلسله بیعت نوشته اند اگرچه فرق در بیعت ارادت و بیعت صحبت نکرده لیکن هر دو جا
مطلق لفظ بیعت نوشته اند بهر حال مراد از آن یکی بیعت ارادت و از دوم بیعت صحبت بوده باشد فرمودند
آری بیعت ارادت سوای یکی دیگر نا جائز است انگاه برخاستند و نماز عشاء و تراویح حسب دستور با جماعت گزاردند
و یک سپاره از قرآن شریف در تراویح شنیدند بعد از آن این بنده و همه حضار بر وثاق خویش آمدند
و حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه آنجا همچنان بتهجد مشغول بودند۔ مقبوس
سی و دوم۔ بوقت عشاء شب دوشنبه بتاریخ پنجم از ماه رمضان سال سیزده
صد و چهار دهم هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضور حضرت اقدس
که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست حاصل شد سخن در حال مرزا صاحب
قادیانی افتاده بود شخصی گفت که مرزا صاحب عزم کسر عقیده تثلیث نصاری داشته
است و علمای زمان اوشان را مخالف شده بروی حکم تکفیر داده اند و قصد
جدال دارند۔ حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه ونفعنا وایاکم بلقائه فرمودند که حق بجانب
است طرف حق غالب است بعد از آن برخاستند و نماز با جماعت گزاردند فرض و سنن و وتر و دو رکعت
نفل از تراویح ستاده ادا نمودند و هژده رکعت از تراویح نشسته گزاردند و دو سپاره قرآن شریف در تراویح
خوانده شد و بعد از وتر یک سجده کردند والله اعلم این سجده دعائیه بود یا دیگر۔
مقبوس سی و سوم۔ بوقت ظهر روز دوشنبه بتاریخ پنجم از ماه رمضان شریف
سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس
که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست میسر شد حضور خواجه ابقاه الله تعالی
ببقائه ونفعنا وایاکم بلقائه بر پلنگ زرین که بروی بسترهای گران قیمتی کشیده بودند

جلوس نموده اند و همه غلامان حلقه بسته بر کلمات سه امام دریں اثنا قوالان آمدند و یکه سته
از بهار شریف بسته در گلاس داشته پیش گاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه نهادند
و بسبب سر اکید مدیس حضور خواجه ابقاه الله تعالی آن قوالان را خیار رویه داده رخصت
کردند بعد ازان وضو کرده نماز ظهر با جماعت گذاردند بعده سرور آن جماعت داخل حجره
آنگاه سرل قرآن شریف خواندند مقبوس شد و چهاردهم بوقت عصر روز سه شنبه
تاریخ بیست و هشتم ماه رمضان المبارک سال سیزده صد و چهارده هجری المقدس
دولت پای بوس در زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت لیے ختم ازیں هیئت
میسر گشت سخن در نفس ناطقه افتاد و حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه و لقائه ایاکم
ملقائه فرمودند که نفس ناطقه مخصوص برای انسان است بر خلاف دیگر حیوان فرق انست
که دیگر حیوان بملکوت قریب تر است از انسان تا که انسان را عقل و ادراک
علم کرده است گم نکند بملکوت نمی رسد بعد ازان فرمودند که روزی حضرت خواجه
نظام الدین خاموش بخدمت خواجه علاء الدین عطار پیر خود رفته اند خواجه آن وقت
شاغل بوظیفه بودند یا در دولت خانه بودند پیش ایشان در عقب پیر ادران نشستند
پس این فقیر از حضرت خواجه نظام الدین خاموش را گفتند وقت آن رسیده است
که قریب است که تو از علم و عقل و تقوی بیرون آئی این سخن بر دل خواجه نظام الدین ثقیل
آمد که علم و تقوی از اسباب قرب و ولایت است آنگاه حضرت خواجه نظام الدین
خاموش قدس سره بخدمت جناب پیر دستگیر خود رسید از ایشان سر پیچان فرمودند
که وقت تو رسیده است قریب است که تو از عقل و علم و تقوی بیرون آئی سخن
بر دل ایشان ثقیل نیامد بعد ازان وقت افطار رسید حضور خواجه

ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ یک کنار سبز یم خوردند و نیمہ باقی مولوی غلام احمد را بار دادند
من جہت افطار از وسے آن کنار بخواستم وسے نداد انگاہ حضور خواجہ
ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ یک خادم را فرمودند کہ چیزسے بیار و وسے تیز روزہ افطار کند
پس خادم برخاست و چند عدد خرما آورد تا روزہ افطار کردیم انگاہ نماز مغرب باجماعت
خواندہ شد بعد ازان حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بدولت خانہ تشریف فرما شدند
این بندہ و دیگر حضار بوثاق خویش آمدند **مقبوس سی و پنجم** بوقت عشا از شب
چہارشنبہ ہفتم از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس
دولت پاسے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست
دستیاد نماز عشاء و تراویح ہمراہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی باجماعت ادا ساختیم
دو سپارہ قرآن شریف در تراویح خواندہ شد **بعد ازان** حضور خواجہ ابقاہ اللہ
تعالی دراںجا بجد اشاغل ماندند این بندہ و دیگر حضار بر وثاق خویش آمدند۔
مقبوس سی و ششم بوقت ظہر روز چہارشنبہ تاریخ ہفتم از ماہ رمضان
سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پاسے بوس و زیارت حضرت
اقدس کہ از ہمہ عبادات فائق تر است بحصول پیوست حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی
ببقائہ و نفعنا وایاکم ببقائہ وضو تازہ کردہ فرض نماز ظہر در مسجد خرد باجماعت گذاردند
بعد از فراغ نماز قرآن شریف خواندند۔ در اثناء قراءت قرآن شریف حضرت قطب المومنین
صاحبزادہ صاحب ادامہ اللہ تعالی بدوامہ کہ نزدیک حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی
نشستہ بودند۔ بسیار گریہ کردند کہ ہمہ حاضرین بر گریہ او شان حیران شدند **بعد ازان**
میان برکت علی از طرف دو شخص براسے وظیفہ عرض کرد از طرف یکے جہت وظیفہ

وسعت رزق دارد مگر چه وظیفه سلوک که راه خدا است طلبید سلوک حضور خواجه ابقاه الله تعالی خود
بدولت بدست حق پرست خویش رسید آن عریضه نوشته دادند آن وظیفه این است
بعینه اینجا نقل کرده شد سورت عم یتساءلون پنج بار بعد نماز عصر خواند و دیگر هزار بار
کلمه شریف بعد وضو بوقت شام روز خوانده باشد بفقیر غلام فرید برای وسعت
رزق حضرت قطب الموحدین را از پیر گفته فرمودند که شما نوشته بدهید آن وظیفه
این بود بعینه اینجا نقل کرده شد و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یکصد بار
بعد از نماز فجر خواند محمد حسن اکاه متعلقے عرض کرد که در خانه این بنده مرض مرگی یعنی
صرع میشود تعویذے عطا فرمایند او را تعویذے نوشته دادند آنگاه یک هندو
آمد و عرض گذارش کرد که بنده اولاد ندارد کرم فرموده تعویذے مرحمت فرمایند
با اولاد شود او را تعویذے نوشته دادند که زوجه خود را در کمر بندد چون زن بـ
زاید آنگاه همین تعویذ را در گلوے او سازید بعد ازاں متعلقے ما سیا عرض کرد
که من قرآن شریف می خوانم چنانکه یکبار حفظ هم کرده ام مگر یاد نمی ماند آنچه میخوانم فراموش
میشود در من لطف نمایند و چیزے از وظیفه فرمایند تا قرآن شریف در دلم قرار گیرد
دیا گردد او را فرمودند که حافظا سورت یوسف میخوانده باش بعد ازاں ذکر در جواب
قرآن شریف در مدائح ارشاد حضرت خواجه ابقاه الله تعالی سنائیده فرمودند که مولوی انوار
الله ابراهیمی حضرت قبله محبوب الهی رضی الله تعالی عنه همیشه سه پاره قرآن شریف در تراویح
می شنیدند و در آخر عشره رمضان شریف ختم می نمودند و حضور حضرت شیخ
مهر صاحب الوصال رضی الله تعالی عنه در اوائل حال سه پاره از قرآن شریف می شنید در
حضرت سائیں محبوب الهی می شنیدند و در آخر دو سه پاره سماع می نمودند

مقبوس سی و هفتم - بوقت عشا شب خمیس بتاریخ هشتم از ماه رمضان شریف
سال مذکور دولت پای‌بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے
بهتر ازین نیست میسر گردید بعد ادا کردن نماز عشا را اشاره به مجلس رقص کتهکان که
که از ملک مارواڑ آمده بودند رفت حضرت قطب الموحدین صاحبزاده صاحب ادامه الله تعالی بدوامه و
دیگر خدام و ارکان مجلس عالیون موجود بودند کتهکان بیامدند رقص و ناچ شروع نمودند سازان میان
هیرا نام کوسے در فن رقص یگانه عهد خود بود و دیگر پوران نام نوجوانی که از هیرا کلانتر
او هم از هیرا چند گونه صاحب کمال تر بود هر گاه که رقص آغاز کردند تمام اهل مجلس در
کار صنعت ایشان حیران و شیفته گردیدند باوجودیکه بسیار گروه از اقوام کتهکان
مشاهیر روزگار در پیشگاه حضور اقدس باریاب شده کمالات از رقص و سرائیدگی
خود ظاهر کرده اند اما همگنان از حضار مجلس اقدس از صناعت ایشان در حیرت و غیرت
افتاده بودند - و حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه که فطرتاً بر کمالات از هر که باشد
از همه قدردان تر و شناساتر اند و دل داده تر به درجه کمال محظوظ شدند تا دیر بسیار
این کار ایشان جاری ماند **بعد ازان** فرمودند که بعضے طبائع آنچنان مجبول
شده اند که ازین چنین نغمه و سرود هرگز در دل ایشان اثرے پیدا نگشته باشد
بعد ازان سخن در تال و وقت و حالت صوفیان افتاد فرمودند حضرت
قاضی حمید الدین ناگوری می فرمودند که بهشت جاے بے تال مولان نیست و صوفی
بے تال را دوست نمیداشتند پس هر که در مجلس سماع ایشان رقص بے تال کردی
او را گرفته از مجلس سماع بیرون کشانیدندے شخصے عرض کرد که قاضی حمید الدین
کدام نسب دارند حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که حمید الدین دو اند یکے

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری سوالی سلطان التارکین هستند که خلیفه حضرت خواجه
خواجگان شیخ المشائخ حضرت خواجه معین الحق والدین احمد سنجری رضی الله تعالی عنه هستند و لقب ایشان سوالی از
سبب است که در ناگور نزد ایشان در قطعه زمینی است که آن را سوال می گویند
و ایشان عربی اند از اولاد حضرت سعید بن زید رضی الله تعالی عنه که از اصحاب
عشره مبشره بودند دوم قاضی حمید الدین خلیفه حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله
و در کتب نوشته اند که بین اجلة خلفایه در همه سه یکی حضرت
بهاء الدین زکریا ملتانی و دوم حضرت قاضی حمید الدین ناگوری رضی الله
تعالی عنهما و این قاضی حمید الدین صاحب در اشتغال علم خواجه قطب الاقطاب
رضی الله تعالی عنه بوده اند آخر کار نسبت حضرت قطب الاقطاب بر ایشان این گونه
غالب آمده بود که مشرب ایشان هم چشتیه شد بعد از آن فرمودند که حضرت
قاضی صاحب سرود بسیار می شنیدند تا آنکه در مشرب سهروردیه سرود نمی شنوند الا که گاه
فرمودند که شیخ فقیر را از فقرا و هیچ صوفی را از صوفیان از اهل نسبت که باشد چه قادریه و
سهروردیه و غیرهما انکار سرود نیست اما اینقدر است که سماع سرود در مشرب بعضی
غالب است مثل چشتیه و در مشرب بعضی غالب نیست لیکن هیچ اهل نسبت
از حقیقت سرود انکار نکرده است بلکه گفته اند که السماع من مستحسنات الصوفیة
پس اگر کسی انکار کرده از بی خبری و جهالت کرده است بعد از آن فرمودند که این
قاضی حمید الدین صاحب از بس سماع می فرمودند تا که در سنه که حضرت خواجه
سلطان المشائخ رضی الله تعالی عنه می فرمودند که اگر قاضی حمید الدین صاحب سکه
سماع نه نهاده بودی ما را سماع کردن نداده بودی و در حضرت سلطان المشائخ هنگام

روایت از حضرت قاضی صاحب باین لفظ یاد میفرمودند کہ قاضی حمید الدین صاحب
پیشوائی عاشقان بعد ازان فرمودند کہ حضرت قاضی صاحب از صحبت حضرت
قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین اوشی کاکی رضی اللہ تعالی عنہ منفک وجدانشدہ اند
بدرجہ نہایت آمیزش و مزج بہم پیدا شدہ تا آنکہ قبر خود ہم پائین مزار حضرت قطب الاقطاب
رضی اللہ تعالی عنہ تجویز کردہ اند بعد ازان فرمودند کہ قاضی صاحب ندیم خاص جلیس وقت
حضرت خواجہ قطب الاقطاب بودہ اند تا آنکہ در وقت اخیر بر دہن مبارک حضرت خواجہ
قطب الاقطاب ایشان دست دادہ اند و تشریح این قصہ آن چنان است
کہ وفات حضرت خواجہ قطب الاقطاب رضی اللہ تعالی عنہ در مجلس سرود واقع
شدہ است برین بیت ع کشتگان خنجر تسلیم را ۔ ہر زمان از غیب جان دیگر است
و این بیت از مدت دہ ماہ در طبع مقدس آنحضرت جا گرفتہ بود تجدید ہفت
ہفت روز ہمین بیت جوش و وجد طاری بودی و این نوبت کہ وصال آنحضرت گشتہ
است چہار روز جوش ماندہ کہ در وقت اخیر آہ کردند ۔ و جان بحق تفویض فرمودند ۔ و
قاضی صاحب دست خود بر دہن مبارک ایشان نہادہ فرمودند کہ اگر آہ قطب عالم
برآمدی ہمہ عالم برباد رفتے بعد ازان فرمودند کہ لقب حضرت خواجہ قطب الاقطاب شہید
المحبت است و لقب حضرت ایشان حضرت شیخ المشائخ خواجہ گنج شکر حریق المحبت است
آنگاہ فرمودند کہ حضرت خواجہ قطب الاقطاب را ہر گاہ کہ غسل می دادند تمام بدن گداختہ بود
بدست غسال چرم مبارک از بدن آن حضرت برمی آمد بعد ازان شخصے عرض کرد
کہ حضرت خواجہ گنج شکر رضی اللہ عنہ وقت وفات پیر دستگیر خود حاضر بودند یا نے
حضور خواجہ الیقاہ اللہ تعالی ببقائہ فرمودند کہ حضرت خواجہ شکر گنج وقت وفات پیر خود

حاضر بودند نه حضرت خواجه قطب الاقطاب وقت وفات سر خود به حضرت خواجه
بزرگ بوقت وفات حضرت خواجه عثمان هارونی رضی الله تعالی عنه حاضر بوده اند و حضرت
خواجه قطب الاقطاب وقت وفات خود وصیت فرموده بودند اما دستار کلاه و خرقه
و نعلین چوبین و عصا القاضی حمید الدین صاحب سپرده که این اشیا را فرید را خواهی داد
بعد ازان شخصے عرض کرد که حضرت قطب الاقطاب را کاکی چرا میگویند حضور فرمودند
که کاک رغیف نان را گویند و ظهور این امر کاک بسیار طریق بیان کرده اند
چنانچه یکی اینست که در وقتے کاک از جیب خود برآورده بطور کرامت می دادند
ازین وجه لقب کاکی ایشان افتاده است بعد ازان فرمودند که بارے
حضرت خواجه قطب الاقطاب صاحب حاضرین مجلس را کاک میدادند و حضرت
قاضی صاحب حلوا و همشیره زاده بادشاه که همان روز مرید شده و مخلوق گرسنه بود
موجه حضرت قطب الاقطاب از وے این کرامت ظهور گرفته که او برگ تنبول میداد ازانا
روز لقب او تنبولی شد بعد ازان فرمودند که وطن حضرت قطب الاقطاب
اوش است از بلاد ملک و حضرت قطب الاقطاب فرموده اند که در جوانی در دلم آمد که حضرت خضر علیه السلام ببینم مسجدی بود دران
مسجد میناری بود همان یک منار کنار او را هفت منار گفتند و یک دعایی بود که او را هفت دعا میگفتند
و در ذات بود که هر کس هفت دعا ازان هفت منار بخواند به زیارت خضر علیه السلام
مشرف شود لیس رفتم و خواندم چون فارغ شدم باز گردیدم و در دل بود که زیارت حضرت خضر
نشد همی که بر در مسجد شخصے را دیدم که استاده است حالم پرسید که کدام چیزی را موقوف
درین جا که آمدی اندرین ایام حضور خواجه القاه الله تعالی بلقائه فرمودند که چون مردم
صدق و راستی بودند وے را گفتند که بقصد زیارت خضر این ساعه دعا خواندم

مگر خضر را ندیدم - باز می روم - آنکس گفت که درین شهر شما مردان اند که خضر چند بار بر دروازه
ایشان میرود واوشان در را نیز نمی کشایند و پرواے ملاقات خضر نمی کنند می فرمایند که
ما درین مقابله بودیم که مردے دیگر بصحن مسجد پدید آمد و همین شخص نخستین را نسبت من سپار
کرد و گفت که شما بر وے مهربانی کنید آنگاه من نیز دانستم که همین شخص اول خضر است
بعد اندک دیر بسیار مردان خدا حاضر آمدند اذان گفتند و نماز گذاردند و تراویح خواندند
من نیز در جماعت همه نماز بهم اوشان گذاردم آنگاه متفرق شدند دیگر شب هم رفتم اثرے
نبود از مردمان آنجاسے دریافت کردم گفتند این مسجدیست درینجا گاهے بوے
مردم نشمیده ایم مقیوس سی و هشتم بوقت ظهر روز خمیس بتاریخ هشتم از ماه رمضان
سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس
که عبادتے و سعادتے بهتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجه ابقاه الله تعالی
ببقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه نماز ظهر را بجماعت گذارده برنشسته اند و همه غلامان نیز حلقه بسته
جالس اند اندرین اشارتے بسوے مبارک مولوی غلام احمد کرده تبسم نمودند - و فرمودند
که امروز بر طبع من گرانی است گرانی روحی آنگاه فرمودند که این گرانی بعد از استماع
سرود و بدیدن رقص و ناچ از کتهکان دوشین لاحق شده است من میدانم که این
سبب حرمت ماه رمضان شریف است من از شنیدن کتهکان اعراض
هم کرده بودم که ماه رمضان است مگر اینان واشاره کردند بطرف خادمان اصرار
نمودند که ضرور شنیده شود بعد از آن تعریف و مدح سرود و راگها نمودند و فرمودند
که اصول راگ اهل هند که مروج در هندوستان است شش اند -

اول بهیرو - دوم سری - سوم میگه - چهارم هنڈول - پنجم مالکوس - ششم دیپک

پس ہمہ انگشتہائے اوشان بہ شنیدن راگ خارج مشوند اندرین اثنا در دل این بندہ راقم
الحروف خطرہ خطور کرد کہ از حضور خواجہ الساداللہ تعالیٰ بپرسم کہ وجد راگ کدام است
ہمین کہ حضور بر خطرہ من آگاہ شدہ فرمودند کہ این راگ اہل بہشت است ہمہ
رستمان و اوتاران کہ پیغمبران اند برایشان راگ و رقص از حق سبحانہ تعالیٰ نازل گشتہ
است چنانچہ ارشاد گشتہ است پریان و آسمانی حور شدند از نزول راگ و رقص۔
بعد ازان فرمودند کہ کتاب مطلع العلوم را بر دستہ بخوانید۔ کہ در وی از راگ
مشرح بیان کردہ است پس آن کتاب پیش حضور خواندہ شد ہر یک راگ و راگنی و
کالمان و راگ را حال مفصل نوشتہ بود۔ بعد ازان فرمودند کہ این برکت کلی ہم در این
راگ کتاب عظیم دارد چنانچہ ادیگویند کہ بعد چہار صد راگنی یاد میدارم و اکنون ادراک این
ہر راگ یک جا حاصل شد است تو دراین اشعار عالم حاصل است تالیف و اخراج
ہر راگنی را کہ می خواہی توانی کرد مقبوض یہی وہ ہمہ وقت عشا رشب سیزدہم
و ہم از ماہ رمضان المبارک سال مذکور وقت پائے بوسی و زیارت حضرت اقدس
کہ عبادات و سعادتے بہ این بیت میسر گردید حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ
بقاۂ واحسانہ و ایاکم بلقائہ نماز جماعت گذاردند و دو سپارہ از قرآن شریف در تراویح
سماع کردند بعد از فراغ نماز مسند آراستہ کردند خدام مجلس حلقہ بستہ گشتہ اند
یکے از حاضرین کتاب تاریخ خدولیہ را میدید چون نام حضرت شیخ محمد بن اسمٰعیل جامع
کتاب صحیح بخاری رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر آمد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ فرمودند کہ
چون امام بخاری شیخ محمد بن اسمٰعیل را دفن کردند ہمہ خاک پاک قبر شریف ایشان کہ خاک داد مثل
بود خواہ سہ و چہار من و ہمہ مشک شدہ بود بعد ازان این راقم الحروف عرض کرد کہ ہمہ

ازان نیز آنچنان تربت مزار اوشان خوشبوناک است یا سلنے فرمودند کہ ہمہ خاک پاک
مزار شریف اوشانرا مردم تبرکاً برداشته مغاک کرده بودند آخر بادشاہان روقت مزار شریف
اوشانرا از سنگ تیار ساخته مرتفع نموده اند۔ بعده آن خوشبوئے منقطع شده است۔
بعد ازان۔ ازان کتاب جد ولیه تمام شریف رضی و نام شریف مرتضی برآمد حضور خواجه
القاه الله تعالیٰ فرمودند که این ہر دو برادر اند و نجیب سید ہستند و مقارن زمانه ائمه
سادات اند نهایت شیعه بودند تا که قول اوشان است که میگویند که چون در امیر المومنین
حضرت عمر ابن خطاب رضی الله تعالیٰ عنه عدل ظاہر بود ازان سبب نحویان در
عمر عدل را تقدیری اعتبار کرده اند اگرچه این قول آنها سراسر دروغ است و کذب بحت
مگر توجیه آنها را به بینید که چه گونه کرده اند بعد ازان فرمودند که کتاب نہج البلاغت ہم
از تصنیف ایشان است بعضے گویند از تصنیف شریف رضی است و بعضے گویند که
از تصنیف شریف مرتضی است بعد ازان رمفوث آمده دست بسته عرض
گذار گردید که قبله من گر دسہے خود را جہت مبارک بادی محل شریف اکاخ نو آورده ام
کرم فرموده از ما سرود بشنوند و تاچ و تماشا به بینند حضور فرمودند سنے زیرا آنکه اکنون
ماه رمضان شریف است سرود شنیدن و رقص و دیگر تماشا دیدن نیکو نیست
خصوص نقل ہا دیدن ازان ہم زشت تر است بعد از رمضان شریف خواہم شنید
وسے بسیار الحاح وزاری نموده انگه حضور خواجه القاه الله تعالیٰ بیقاه که سراسر
رحمت للعلمین و پرحیا ہستند فرمودند که بهتر یک شب خواہم شنید وسے به تمام عجز
عرض کرد که قبله بسیار شب بشنوند فرمودند که بسیار شب بعد از رمضان شریف بشنوم
وسے باز عرض کرد که نذر در رمضان شریف منظور فرمایند حضور فرموده بهتر شب آینده

ساختند و در همان قمر درایں محل سماع کنید وے عرض کرد کہ رقص ہم خواہند دید حسب ور
فرمودند خواجہ معمول نقل ہای سماع ہم خواہم رسید و سرود ہم خواہم شنید مقصود س خیلم بوقت عصر تپ
یک شنبہ یازدہم از ماہ رمضان المبارک سال ۰ کو بر دولت پابوس دربار
حضرت اقدس کہ عبادت و سعادت بہتر ازیں نیست حاصل گشت بیمار تکما عقب
گذاردہ شد آرام یافتند اندریں اثنا شخصی از حصار کہ سکنہ جہر بورٹانوس بود
عرض کرد کہ در آنجا ایں نقل مشہور است کہ بارے مولوی عبد الرحمن بڑھہ
کہ عالم تحریر بود چناں بیمار شد کہ امید زیستن او نبود دریں حالت
اتفاقا حضرت حافظ غلام محمد المعروف بکڑ والہ صاحب کہ مرید و خلیفہ حضور حضرت
قبلہ عالم مہاروی رضی اللہ تعالی عنہ است بر سر وے رسید عیادت وے کرد و فرمود
کہ مولوی جی تو عالم ہستی خلائق را از بودن تو بسیار منفعت است و اکنوں رشتہ حیات
تو منقطع می نماید پس من سولہ سال از ہشت روز بقا حیات خود را بخشیدم
پس حافظ کڑ والہ صاحب ہشتم روز ازیں جہان فانی بدار بقا انتقال کرد و مولوی عبد الرحمن
با مدت دراز بعد ازاں زندہ ۱۶ برس حکایت حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالے بقائہ و موعظ
کہ شیخ اکبر رضی اللہ تعالی عنہ در فتوحات مکی نوشتہ اند کہ یکے از مشائخ بار یکمرد و خبر او تمام
کہ بیمار بود و در قید مذہب باشار حضور خواجہ انساہ اللہ تعالی فرمودند کہ مشائخ شیخ اکبر رضی اللہ
تعالی عنہ بسیار اند اصلی شیخ شیخ اکبر شیخ ابو مدین مغربی اند و دیگر مشائخ صحبت اند
پس آں شیخ آں دختر را دید کہ ملک الموت برائے قبض روحش از مقام خود در
آمدہ است پس سوائے عوض و بدل دیگر چارہ نہ دانستند آنگہ بجائے خود آنہ بود دختر خود را
کہ بیمار بود صحیح و سالم بود گفتند کہ اے دختر من تو در صحت برامد و خبر باد شاہ ہستی از حج

بادشاه خلائق را فائده و نفع بسیار است باید که حیات خود بدہی تا که بدلش کرده آید
وے قبول نمود آنگه زندگی آنرا بعوض دادند ہمچنان بوقوع آمد که دختر بادشاه که در
حالت نزع و جان کندن بود زنده برخاست و دختر آن شیخ فوت شد بعد ازان
حضور خواجه البقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که چون ملک الموت جهت قبض کردن
روح کسے از مقام خود نازل شده باشد پس شیخ وقت را بے عوض دادن آنجا
چاره نمی باشد اندرین اثنا این بنده راقم الحروف عرض کرد که قبل پیش از نزول ملک الموت
شیخ وقت می تواند و را اختیار است که بیمار اجل رسیده را حیات بخشیده بے عوض و
بے بدل برخیزاند یا نے حضور فرمودند آرے میتواند بعد ازان فرمودند که در شیائخ
نقشبندیہ طریقہ ورد یہ توجه سلب الامراض بسیار است انگه فرمودند که حضرت خواجه
نظام الدین خاموش رحمه که پیر پیر حضرت مولانا عبدالرحمٰن جامی اند رضی الله تعالی عنه بر سر
مریضے رفتند و این قصه در نفحات هم است که چون بر سر بیمار رسیدند بتوجه مشغولی
فرمودند بیمار را افاقه رو نمود همه حاضرین دانستند که وے را شفا گردید اما چون
خواجه نظام الدین خاموش از آنجا برخاسته روانه شدند هر دو دست خود را بر وے
باز افشاندند در جائے خویش باز آمدند و یکے از حاضران را فرمودند که مرض او مرض
الموت بود نخواستم که بیر گرم ازان سبب بر وے باز انداختم دیگر روز آن بیمار فوت
گردید بعد ازان حضور فرمودند که طور دیگر حیات ضمنے است که هر که را اجل برسد
شیخ وقت در ضمن خودش می آرد و نگاه می دارد اگرچه بحقیقت مرده باشد مگر ہمچنان
زنده میگذراند چنانچه یک قاضی بود در عهد خواجه نظام الدین خاموش رحمه پس حضرت ایشان
آن قاضی را در ضمن خود آورده بودند قضا را بر خواجه الهامی نهادند حتی که شیخ را دست

بر کشف مدد بار بادشاه حاضر آورد چند امیران امارتکه حصار درین حکایات استفسار کرد حضور
خواجه افاده الله تعالی فرمودند که این نوع بشارت تاج واقع شده است بعد ازان
فرمودند که در مجلس بادشاه قاضی مذکور که یکی از ارکان آن بود و تا آنکه مکاشفات است
که اگر وے نسبت شیخ بادشاه سخن صلاحیت گفتے و آن نسبت را از طرف کردے
بان نوع میں بادشاه کردے مساحت نمود شیخ را بر قاضی رنجیدے بادشاه و نظر توجه
خود از وے بگردانیدند و از چشم خود بیرون انداختند پس بحال لحظه در بارگاه بادشا
همان قاضی بمرد بعد ازان فرمودند که بارگاهی بود مرید حضرت شاه قاسم هو اللهی سر مرا
شد که حضرت شاه صاحب او را از چشم خود داشته بودند و بادشاه وے از سر او کرده که
ازین شهر بیرون بروی هم چنان یک سال تمام بگذشت بعد از مرور سال بکجور درجات
رسید که دعای شیخ کافی است ترا حاجت نیست پس از چند آن شهر تکار روا سے
بیرون رفت اول شب مرده شد بعد ازان ذکر وجوب وجهاتی ذاتی حق سبحانه
تعالی افتاد حضور خواجه افاده الله تعالی مقام فرمودند که سوائے وجوب وجهاتی
ذاتی دیگر همه صفات حق سبحانه در ولی الله موجود اند و ائمه مسو ند زیرا که وجوب ذاتی
وجهاتی ذاتی مغائر تعین اند چون تعین آمد وجوب غائب ماند بعد ازان فرمودند که هرگاه جمله
صفات حق سبحانه سوائے غناء و وجوب ذاتی در ولی الله یافته شدند پس خلاقیت که هم یکی
از جمله صفات حق است در ولی الله صادق آمد و آنکه در باب کرامات اولیاء نوشته اند
ایجاد معدوم و اعدام موجود پس این خلاقیت است چه خلق بمعنی از عدم صرف بوجود
آوردن است چیزے را بے ماده پس ولی الله خلق میتواند کرد مگر نگاه کمیتواند داشت
مخلوق خود را الا ما شاء الله تعالی زیرا که نگاه داشتن مخلوق بجز متواتر رسیدن فیضان

وجود می از صرف ہمت و توجہ دائمی از طرف شیخ متصرف صورت نہ بندد چہ اگر یک لمحہ و لحظہ از ان صرف ہمت و توجہ فترت آید و درنگ افتد فی الفور آن مخلوق ہلاک و معدوم خواہد شد
پس ایشان یعنی اولیا کرام را چہ افتادہ است کہ جہت ابقاے مخلوق خود از آن طرف یعنی از
حق توجہ خود را باز دارند و باین طرف گرایند۔ بعد ازان فرمودند کہ از اولیائے کرام ظہور صفت
خلاقیت اگرچہ قلیل آمدہ تاہم ظاہر شدہ است اما از ان حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم
ہرگز و ہیچگہ بوقوع نیامدہ است و آنچہ در بعضے معجزات بسیار شدن اندک چیز واقع گشتہ
است از قبیل برکت است در چیز قلیل موجودہ کہ آن مادہ است نہ از قبیل ایجاد
معدوم سبلے مادہ تاکہ معنی خلاقیت صادق آمدی چنانچہ وقتے ضرورت آب شد۔
اصحاب کرام رضی اللہ تعالی عنہم ملتجی شدند حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
فرمودند کہ قدرے آب از جاے بیارید آنگاہ اندک آب در ظرف بیاوردند پس حضور
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک خویش را دران ظرف آب نہادند از
پنج انگشت مبارک حضور آنحضرت پنج انہار آب روان گردیدند ہمہ لشکر اسلام سیراب
شدند اسپان و اشتران را نیز سیراب کنانیدند و ہمچنین در غزوہ تبوک چند نان پارہ و چند
خرما بودند کہ حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چادر مبارک خود را بران گستردند ہفتاد ہزار آدمی بیش
خواہ کم یا بیش چون ہمہ سیر خوردند باقی ہمان چند پارہ نان و خرما ماندند آنگاہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ این را نگاہ دارید تا دیگر روز بکار آید آخر دیگر روز نیز آنچنان کردند
ہمیان تا سہ چہار روز این معجزہ بوقوع آمد و از انجا مدینہ منورہ چہار پنج روزہ راہ بود
حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمودند۔ کہ این چنین تا مدینہ میکردمی مگر از خدا تعالے
بشرم میاید بعد ازان فرمودند کہ دریک جا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ مغفرت

واز دہم از ماہ رمضان سال سیزدہ صد وچہار دہم ہجری المقدس دولت پای بوس
وزیارت حضرت اقدس کہ عبادتے وسعادتے بہتر ازین نیست میسر شد حضور خواجہ
البقاہ اللہ تعالی ابقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ نماز عشا با جماعت گذاردند ودر تراویح سہ
سیپارہ از قرآن مجید شنیدند فرض وشفعہ اخیرہ از تراویح ووتر استادہ ادا ساختند
مقبوس چہل ودوم - بوقت عشا شب چہار شنبہ بتاریخ چہار دہم از ماہ رمضان شریف
سال سیزدہ صد وچہار دہم ہجری المقدس دولت پاے بوس وزیارت حضرت اقدس کہ
عبادتے وسعادتی بہتر ازین نیست دست داد حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالی ابقائہ ونفعنا
وایاکم بلقائہ نماز عشا با جماعت ادا ساختند وسہ پارہ از قرآن شریف در تراویح شنیدند **مقبوس**
چہل وسوم بوقت ظہر روز چہار شنبہ بتاریخ چہار دہم از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد وچہار دہم ہجری المقدس
دولت پای بوس وزیارت حضرت اقدس کہ عبادتے وسعادتے بہتر ازین نیست حاصل
گشت حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالی ابقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ نماز ظہر را با جماعت گذاردند
چون از تمام نماز فارغ شدند منزل قرآن شریف خواندند حضرت قطب الموحدین صاحبزادہ
صاحب ادامہ اللہ تعالی بدوامہ ودیگر حضار مجلس حلقہ بستہ نشستہ اند اندرین اثنا از طرف مرزا
غلام احمد صاحب قادیانی یک خلاصہ چند اوراق در مضامین فتح اسلام جلسہ اعظم مذاہب
لاہور بجناب اقدس حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالے ابقائہ وارد گردید اندکے ازان خود بدولت
ہم دیدند انگاہ اخویصاحب مولوی غلام احمد را بازدادند وفرمودند کہ بخوان وی اول مضامین فتح
اسلام جلسہ را بخواندند دروے عجیب اسرار از معانی قرآن شریف درج بودند کہ عقل حیران میشد
وحضور خواجہ البقاہ اللہ تعالے بکمال توجہ آنرا استماع می فرمودند وبسوئے حضرت
قطب الموحدین صاحبزادہ صاحب ادامہ اللہ تعالی بدوامہ نظر فیض اثر کردہ تبسم

نفی منهیه پس اگر از من قطع تعلق می‌خواهید بسیار خوب است مرا خود پروائے این تعلق ها
نمانده و ازین سخن شان بعضے مریدان اہل دل گریستند و اخلاصے پیدا کردند که پیش ازان
نیز نمی داشتند و مرا وقت ملاقات گفتند که عجب کاریست که مرا افتاده که من قصد
مصمم کرده بودم که اگر مرا سیکلو از بدین الشان را گذارم لیکن امر بر عکس آن پدید آمده و قسم
خوردند که اکنون با آن خدمتها پیش می آیند که قبل ازین از ان نشانے نبود و این بزرگ مرحوم چون
بعد از مراسلت حج وفات کردند اعزه و وابستگان خود را بار بار همین نصیحت نمودند که بدین عاجز
تعلق ہائے ارادت داشته باشید۔ و وقت عزیمت حج مرا نوشتند که مرا حسرتها است
که من زمان شما بسیار کمتر یافتم و عمرے گرد این و آن برباد رفت و فرزندان و همه مردان
و زنان که اعزه شان بودند بوصیت شان عمل کردند و خود را در سلک بیعت این عاجز
کشیدند چنانچه از روزگارے در از فرزندان آن بزرگ سکونت لدهیانه را ترک کرده اند و
معه عیال خود نزد من در قادیان میمانند و شخصے دیگر پیر صاحب العلم است در سندره
که برائے من خواب دیدند و درباره من ازان حضرت صلی الله علیه وسلم در مجلسے عظیم شهادت
دادند و سوے من آن مکتوب نوشتند که در ضمیمه انجام آتهم از نظر آن مکرم گذشته باشد
اما هنوز جماعت این عاجز بدان تعداد نرسیده که بر من از خدائے من عدد آن مکشوف
گردیده بود میدانم که تا اکنون جماعت من از هشت هزار دو سه کم یا زیاده خواهد بود اے
مخدوم مکرم این سلسله سلسلۂ خدا است و بنای هست از دست قادری که همیشه کارهای
عجائب می نماید و از کاروبار خود پرسیده نمیشود که چرا چنین کردی مالک است هر چه خواهد میکند
از خوف او آسمان و زمین می جنبد و از هیبت او ملائک می لرزند مرا او در الهام خود آدم نام نهاد
و گفت اردت ان استخلف فخلقت آدم چرا که مبدا نسل است که من نیز مورد اعتراض اتجعل فیها

من بعد پنهان خواهم گردید پس هرکه برای مدد و فرستاده است به انسان و هرکه برای تهدید ابلیس
است به آدمی این قول خدا گفته من یطع الله فقد احبنی وما عادنی فقد اهاننی
وما ارسلنی و سلونی وما بر دونی اولئک علیهم صلوة الله واولئک هم
المهتدون و آنکه آن مخدوم نقل مضمون جلسه خدا بهت طلب کرده بودند پس
سبب توقف این شد که من منتظر بودم که حروف از مضمون مطبوع بدوم رسید تا بخدمت
بفرستم چنانچه امروز یک حصه از آن رسید که بخدمت روانه میکنم و بقیه آن میعاد دیگر
وقت موعود انشاء الله تعالی بخدمت روانه خواهم کرد و قبولیت این مضمون ازین
ظاهر است که اخبار های سرکاری که بهر جهت سروکار بدارند و صرف آن اخبار را میتوانند
که عظمتی وابسته باشد بتعریف آن مضمون حیرت کرده اند که باحمد اخبار رسانیده اند چنانچه سول
ملتری میولیشد که چون این مضمون خوانده شد بر همه مردم عالم محویت طاری بود و بالاتفاق
نوشتند که همه مضامین همین غالب آمد بلکه نوشتند که دیگر مضامین به نسبت آن حضرت
سوده بدنس این فضل خدا است که مثل این واقعه و تجلی نور شد والحمد لله علی ذلک و آنکه آن
مخدوم در بار شکوه شکایت علماء از رهام فرموده اند درین باره چه بنویسم و چه گویم
مقدمه من و ایشان بر آسمان است پس اگر من کاذبم و در علم حضرت باری عز اسمه مفتری بودم
من که لم و حیات من و شیطی است درین صورت از خدا دشمن تر سے در حق من کسی
نیست او خلد تر مرا ازین بر کند و جماعت مرا متفرق خواهد ساخت و را ساخته و مقصری را ظاهر گردانیت
ابن یحی گذارد و لیکن اگر من از طرف او هستم و بحکم او آمدم و هیچ حیات سرکار وا خوده ام
پس شک نیست که او را انسان آمده من خواهد کرد که از عدیم و برای تائید صادقان سنت
او رفته وار لعنت این مردم می ترسم لعنت آن است که از آسمان نازل شود چون آسمان

لعنت نیست پس لعنت نماق امر نیست سهل که هیچ راست بازی ازان محفوظ نماند و برای آن مخدوم بحضرت عزت دعا میکنم که محض از سعادت فطرت خود ذب مخالفان این عاجز کرده اند پس ای عزیز خدا با تو باشد و عاقبت تو محمود باد جزاک الله خیر الجزاء و احسن الیک فی الدنیاء و العقبیٰ و کان معک اینما کنت و ادخلک الله فی عباده المحبوبین

امین ثم امین امین

ای فرید وقت در صدق و صفا ... با تو باد آن رو که نام او خدا
بر تو بارد رحمت یار ازل ... در تو تابد نور دلدار ازل
از تو جان من خوش است ای خوشخصال ... دیده ام مردی درین قحط الرجال
در حقیقت مردم معنے کم اند ... گو همه از روے صورت مردم اند
اے مرا روے محبت سوی تو ... بوی انس آمد مرا از کوے تو
هر زبان با لعنتے یادم کنند ... خسته دل از جور و بیدادم کنند
کس بچشم یار صد لقبے نه شد ... تا بچشم غیر زندیقے نه شد
کافرم گفتند و دجال و لعین ... بهر قتلم هر لئیمے در کمین
بنگر این بازی کنان را چون جهند ... از حسد بر جان خود بازی کنند
مومنے را کافرے دادن قرار ... کار جان بازیست تز و هوشیار
زانکه تکفیرے که از ناحق بود ... واپس آید بر سر اهلش فتد
سفله کو غرق در کفر نهان ... هرزه نالد بهر کفر دیگران
گر خبر زان کفر باطن داشتے ... خویشتن را اندرین انگاشتے
تا مرا از قوم خود ببریده اند ... بهر تکفیرم جها کوشیده اند

بر همه از جان و دل ایمان ماست	هر که انکاری کند از اشقیاست
یک قدم دوری از آن روشن کتاب	نزد ما کفر است و خسران و تباب
لیک دونان را بمغزش راه نیست	هر دلی از سر آن آگاه نیست
تا نباشد طالب پاک اندرون	تا نجوشد عشق یار بی چگون
راز قرآن را کجا فهمد کسی	بهر نوری نور می باید بسی
این ز من قرآن همین فرموده است	اندر و شرط تطهر بوده است
گر بقرآن هر کسی را راه بود	پس چرا شرط تطهر را فزود
نور را داند کسی کو نور شد	واز حجاب سرکشی ها دور شد
این همه کوران که تکفیرم کنند	از رموز پاک قرآن غافل اند
بی خبر از رازهای این کلام	هرزه گویان ناقصان و ناتمام
در کف شان استخوانی بیش نیست	در سر شان عقل دور اندیش نیست
مرده اند و فهم شان مردار هم	بی نصیب از عشق و از دلدار هم
الغرض فرقان مدار دین ماست	او انیس خاطر غمگین ماست
نور فرقان می کشد سوی خدا	میتوان دیدن اندر روی خدا
ما چه سان بندیم زان دلبر نظر	همچو روی او کجا روی دگر
روی من از نور روی او بتافت	یافت از فیضش دل من هرچه یافت
چون دو چشم کش ندانند آن جمال	جان من قربان آن شمس الکمال
همچنین عشقم بروی مصطفیٰ	دل پرد چون مرغ سوی مصطفیٰ
نامرادانند از حسنش خبر	شد دلم از عشق او زیر و زبر

این نہ کار مومنان و اتقیاست ‌ ‌ ‌ ‌ این نہ خوے بندگان با صفاست

ہر کہ او ہر دم پرستار ہوا ‌ ‌ ‌ ‌ من چہ سان دانم کہ ترسد از خدا

خویشتن را نیک اندیشیدہ اند ‌ ‌ ‌ ‌ ہای این مردم چہ بد فہمیدہ اند

اتباع نفس اعراض از خدا ‌ ‌ ‌ ‌ پس ہمین باشد نشان اشقیا

ہر کہ زینسان خبث در جانش بود ‌ ‌ ‌ ‌ کافرم گر بوئے ایمانش بود

من برین مردم بخواندم آن کتاب ‌ ‌ ‌ ‌ کان منزہ او فتاد از ارتیاب

ہم خبرہا پیش کردم زان رسول ‌ ‌ ‌ ‌ کو صدوق از فضل حق پاک از فضول

لیکن اینان را بحق ردے نبود ‌ ‌ ‌ ‌ پیش گرگے گریۂ میشے چہ سود

کافرم گفتند و ردہا تافتند ‌ ‌ ‌ ‌ آن یقین گویا دلم بشگافتند

اندر اینان خوب گفت آن شاہِ دین ‌ ‌ ‌ ‌ کافرانِ دل برون چون مومنین

بر زبان قرآن مگر در سینہ ہا ‌ ‌ ‌ ‌ حبِّ دنیا ہست و کبر و کینہ ہا

دانشِ دین ترہات است و گزاف ‌ ‌ ‌ ‌ پشت بنمودند وقتِ ہر مصاف

جاہلان غافل از تازی زبان ‌ ‌ ‌ ‌ آخر قرآن ہم ز اسرارِ نہان

کبرشان چون تا کمال خود رسید ‌ ‌ ‌ ‌ غیرتِ حق پردہ ہائے شان درید

دشمنانِ دین چو شمر نابکار ‌ ‌ ‌ ‌ دین چو زین العابدین بیمار و زار

تن ہمی لرزد دل و جان نیز ہم ‌ ‌ ‌ ‌ چون خیانت ہای ایشان بنگرم

مکرہا بسیار کردند و کنند ‌ ‌ ‌ ‌ تا نظام کارہا برہم زنند

لیکن آن امرے کہ ہست از آسمان ‌ ‌ ‌ ‌ چون زوال آید بر ذات حاسدان

ہر کہ آویزد بکار و یار حق ‌ ‌ ‌ ‌ او ستادہ از پئے پیکار حق

آن کسان کز کوچهٔ او غافل اند | از سگان کوچه ها کمتر اند

خلق و عالم جمله در شور و شر اند | عاشقانش در جهان دیگر اند

آن جهان چون ماند هر کس نا پدید | از جهان آن کور و بدبختی چه دید

راه حق بر صادقان آسان تر است | هر که جوید دامنش آید بدست

هر که جوید وصلش از صدق و صفا | ره دهندش سوئے آن رب السما

صادقان را می شناسد چشم یار | کید و مکر اینجا نمے آید بکار

صدق می باید برائے وصل دوست | هر که بے صدقش بجوید احمق اوست

صدق ورزی در جناب کبریا | آخرش می یابد از یمن وفا

صد دری بسته بکشاید ز صدق | یار رفته باز می آید بصدق

صدق ورزان را همین باشد نشان | کز پئے جانان بکف دارند جان

دوخته در صورت دلبر نظر | واز تمنا دست مردم بے خبر

کار عقبیٰ با عمل ها بسته اند | رسته آن دلها که بهرش خسته اند

از سخن ها کی شود این کار و بار | صدق می باید که تا آید بکار

علم را عالم بتے دارد براه | بت پرستی ها کنند شام و پگاه

گر بعالم یک خشک کارے دین بدے | هر لئیمے راز دار دین بدے

یار ما دارد بباطن ها نظر | هان مشو نازان تو با فخر دگر

هست آن عالی جنابی بس بلند | بهر وصلش شورها باید فگند

زندگی در مردن و عجز و بکاست | هر که افتاد است او آخر بجاست

تا نه کار درد کس تا جان رسد | کی فغانش تا در جانان رسد

ہر کہ خود کم دید یابد جدا — چیست وصل از نفس خود گشتن جدا

لیک ترک نفس کے آساں بود — مردن دار خود شدن یکساں بود

تا بر آں وادی ورود جان ما — کور باید ذرۂ امکان ما

سکے در سر گرد و غبار جامہ — میتواں دید آں پیچ آراستہ

ما ز ویران جدای خود شوم — تا نہ محو آسمائی خود شوم

ما ساسم از وجود خود بر دل — تا نہ گردد بر زمہریں اندر دل

ما نہ بر ما مرگ آید صد ہزار — کے حیاتے یارہ ما ہستم از نگار

ما نہ ریزد ہر برو مالی کہ ہست — ہر ع این رہ را بدان مشکل است

بد نصیبے آنکہ وقتش شد بیاد — یار آزردہ دل اغیار شاد

از خرد مندان چرا انکار ہست — لیکن این رہ را وصال یار ہست

ما ما سد عشق و سودا ار د حصول — جلوہ بنماید نگارے بے چگوں

چون بماں است آن حریم محرم — ہر کسے را سے گزید لا محرم

آں رہے کو عاقلاں نگذارد اند — از تکلف روے حق پوشیدہ اند

پردہ یا پردہ ما ساختہ — مطلب مردک ورا انداختہ

ما کہ او دیدار او رو یافتیم — از رہ عشق وصالیش یافتیم

ترک خود کردیم بہر آں جدا — از فنا رہ ما بد آمد لقا

اندریں رہ درد سر بسیار ہست — جاں نخواہد داد لیکن دشوار نیست

گر تو خواہی مراد از وصل وجود — صد فضولی کردے نی سود بود

در نگاہ این گدا را استادہ کرد — قصہ ہاے راہ سا کوتاہ کرد

راه خود بر من کشود آن دلستان ‏ ‏ دامنش زانسان که گل را باغبان

هر که در عهدم ز من ماند جدا ‏ ‏ می کند بر نفس خود جور و جفار

پر ز نور دلستان شد سینه ام ‏ ‏ شد ز دستی صیقلِ آئینه ام

پیکرم شد پیکر یار ازل ‏ ‏ کار من شد کار دلدار ازل

بسکه جانم شد نهان در یار من ‏ ‏ بوی یار آمد ازین گلزار من

نور حق داریم زیر چادری ‏ ‏ از گریبانم بر آمد دلبری

احمد آخر زمان نام من است ‏ ‏ آخرین جامی همین جام من است

طالب راه خدا را مژده باد ‏ ‏ کش خدا بنمود این وقتست مراد

هر کرا یاری نهان شد از نظر ‏ ‏ از خبر داری همی پرسد خبر

هر که جویان نگاری می بود ‏ ‏ کی بیک جا ایش قراری می بود

می دود هر سو همی دیوانه وار ‏ ‏ تا مگر آید نظر آن روی یار

هر که عشق دلبری در جان اوست ‏ ‏ دل ز دستش اوفتد از هجر دوست

عشق چون آمد قرار از دست رفت ‏ ‏ هوش دل بر پیه کار از دست رفت

عاشقان را صبر آرامی کجا ‏ ‏ توبه از روی دلارامی کجا

هر کرا عشق رخ یاری بود ‏ ‏ روز و شب با آن رخش کاری بود

فرقتش گر اتفاقی اوفتد ‏ ‏ ور تن و جانش فراقی اوفتد

یک زمانی زندگی بی روی یار ‏ ‏ می کند بر روی پریشان روزگار

باز چون بیند جمال روی او ‏ ‏ می دود چون بیحواسی سوی او

می زند در دامنش دست از جنون ‏ ‏ کز فراقت شد دلم ای یار خون

این چنین صدق از لوای دین دستی — گل بجوید جای او چون مبتلی

گر توافتی با وصد ورد و نعیم — کس ازین چنین دگر گردد دستگیر

تا نقش بدار خوربانان که مس — خود برآرم روشنی از خویشتن

این همه آثار ناکامی بود — هیچ صفوت نخوت و جامی بود

عاشقی را کور کرده است این جمال — سرنگون افگند در چاه ضلال

سوئے آب این تشنه را باید شتافت — هرکه جست از صدق دل آخر یافت

آن خردمندی که جوید کوئے یار — آرزو در بر در مهر روئے یار

خاک گردد تا هوا برآید دستش — گم شود تا کس ببیند تماشش

ای عنایات خدا کارساز عام — بخشد داد این سحر را والسلام

این همه کار از جامه ماجر سر نون آمد از حال است بار قال وار خوبست مدین است به ار تکلفات کو شنیدن الکون آن که تحقیق تصدیق کم آنچه در ماست خدا در دل ما الهام کند بود و نون باد ان راه دهد از مکرمی اخویم مولوی حکیم نور الدین صاحب السلام علیکم اوشان به کرچیز آن مکرم رطب اللسان می باشند عجب که اوشان در اندک صحبتی دلی محبت و اخلاص تان بکرم پیدا کرده اند چنانچه ازین خارق امرا آن مخدوم دیگر گروهاند که عزایک در دو شریف برای خواهدن ارشاد فرموده اند که از بی زیارت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم خواهند شد چنانچه بهان سبب مشرف بزیارت شدم والسلام۔

الراقم — خاکسار غلام احمد از قادیان ۱۱ رمضان شریف ۱۳۱۳ طوبی المعلی یوم یکشنبه۔ بعد ازان حضور خواجه القاه الله تعالی بقائه فرمودند که منشی احمد جان صاحب مرحوم لدهیانوی مرید حضرت خواجه محمد سلیمان تونسوی است رضی الله تعالی عنه

مگر حضرت ایشان صرف بیعت دارد آنچه معاملہ فقرے باشد ہمہ از حضرت امام علیشاہ
صاحب نقشبندی سکنہ رترچھتر طرف پنجاب کہ نہایت صاحب کمال بودند پیداشت
پیر ہم اوشان را مید انست و خود را ہم نقشبندے میگویا بند و این منشی احمد جان صاحب
در علم توجہ نہایت دخل داشت بلکہ درین باب بسے اجتہاد کردہ بود و در ابتدا آن چنان
حال داشتے کہ اگر در راہ رفتی و رخ گردانیدہ بقفا و پس پشت نظر کردی سہ سہ چار چار کس
از توجہ وے بر زمین طپیدن می بودند و در سلب امراض و زیارت کنانیدن مشائخ
کرام و زیارت حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم طریقہ ہائے توجہ بسیار وضع کردہ بود
بعد ازان فرمودند کہ دراسیگفت کہ این طریقہ توجہ ہیچ نیست اما یکے طریقہ توجہ دیگر ہست کہ
آن بطرف حق واصل میکند اگر آن قسم توجہ کردہ شود آن بہتر است **بعد ازان**
فرمودند کہ این منشی احمد جان صاحب لودہیانی صاحب بدرجہ نہایت معتقد مرزا صاحب
بود تا آنکہ ہمہ فرزندان و مردان و زنان و اعزہ وے مرید مرزا صاحب شدہ اند چنانچہ
مرزا صاحب درین خط نوشتہ است **ملفوظ چہل و چہارم**
بوقت عشاء شب پنجشنبہ پانزدہم از رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری
المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست
میسر گردید حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بیقائہ نماز عشاء را با تراویح حسب دستور بجماعت
گذاردند و سہ سپارہ از قرآن شریف در تراویح شنیدند آنگاہ ہر کس بر وثاق خویش آمد و
حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ہم چنان شاغل بخدا ماندند **ملفوظ چہل و پنجم**
بوقت عصر روز دوشنبہ نوزدہم از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری
المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ از ہمہ عبادات فاضلتر است

چنانچه یکی ننگمی بی خبر گردد عرض نمود که هرچه شد معاف فرمایند آئنده بدین طور که حضور فرموده اند کرده خواهیم چون تاریخ عرس
حضرت خواجه چراغ دهلوی گذشته است و بروقت اظهار ایشان هیچ نداده ایم اکنون
چه کنیم فرمودند چون نیاز کردنی است بتاریخ بیست و هشتم کرده دهید مقبوس چهل
و هفتم بوقت عشا شب چهارشنبه بیست و یکم از ماه رمضان سال سیزده صد و چهاردهم
هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر ازین
نیست میسر گردید مگر درین شب چون بقصد نماز خواندن حضور خواجه ابقاه الله تعالی
بر دروازه رسیدیم دربان گفت امشب فرمان نیست که اندر روید فرموده اند کسی را اندرون
آمدن ندهید امتثالا لامره الاعلی عزم کردم که باز گردم مگر کسی از طرف ما بجناب حضور اقدس
عرض کرد که فلان کس بر دروازه ایستاده اند و دربان آمدن نمی دهد هرچه ارشاد شود فرمودند
آنانکه همیشه قرآن شریف این جا با ما می شنوند ایشان بیایند و دیگران نو آمده را آمدن
ندهید آنگاه برفتیم و نماز با جماعت همراه حضور بگذاردیم درین شب حافظ را فرمودند که اگر
امشب چهار سپاره از قرآن شریف خوانده شود بهتر است چنانچه وی چهار سپاره و یک
ربع بالا بخواند. باید دانست که بتاریخ شانزدهم و هفدهم و هژدهم و نوزدهم و بیستم
قرآن شریف در تراویح نشنیده بود. مقبوس چهل و هشتم بوقت ظهر روز خمیس
بیست و دوم از ماه رمضان شریف سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پای بوس
و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست حاصل گشت سخن در ذکر مسیلمه
کذاب افتاده بود حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که چون مسیلمه کذاب با سجاح
بنت حارث که او نیز دعوی نبوت کرده بود نکاح کرد پس مسیلمه سجاح را گفت که دو نماز ترا عوض
کابین تو از امت تو معاف کنانیدیم یکی نماز عشا و دوم نماز فجر آنگاه فرمودند آنانکه بر مذهب

مسیلمه را هم پیغمبر مستند چنانچه مصنف کتاب دبستان المذاهب که از وقائع نویسان ایشا
نست در مذهب مسیلمه را الصافیه نوشته است آنجا ذکر کرده که مسیلمانان میگویند
که مسیلمه میگفت که پیغمبری را وزیری بوده است چنانچه حضرت موسی علیه السلام بادشاه نبی
بود و حضرت هارون علیه السلام وزیر ایشان بوده است و حضرت رسول کریم صلی الله علیه وآله
وسلم بادشاه وقت خود است و مسیلمه وزیر ایشان است بعد ازان فرموده که مسیلمانیان
میگویند سبب چیست که حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه همه اصحاب
کرام را رضی الله تعالی عنهم جمع کرده با او مخالف شدند و جنگ کردند تا که از دست ایشان
مقتول شد وجه آنست که چون همه اصحاب با حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم الفت گرفته
بودند و تخم محبت و خلت در دل کاشته بودند که جانهای خود در آن حضرت صلی الله علیه
وسلم قربان و فدا ساخته بودند و مسلمه پیشتر از ایشان اسلام آورده است و با مور باطن دا
موت شد پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه میدانستند که خلیفه برحق بعد از من
مسیلمه خواهد بود لیکن تصریح نمیکردند و نسبت این امر را ظاهر نمیکردند ازین وجه که مبادا در
صحابه کرام تفرقه آمد که جانشین محبت و انس گرفته اند چنانچه حضرت امیر المومنین و دیگر ائمه
سادات رضی الله تعالی عنهم تقیه کرده بودند و مخلصان را گفته اند که اصل معامله چنین چند با
مگر این همه آنچه مسیلمانان میگویند دروغ است و افترای محض بعد ازان فرموده
مسیلمانان میگویند که مسلمه بدعا کرده است اصحاب کرام را اینست که چون حضرت
امیر المومنین عثمان و حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهما را نیکو سند و دشنام میدهند
و تسمیه کرده اصحاب تابعین را رضی الله تعالی عنهم نسبت ایشان اشتباه یاد میسازند۔
بعد ازان فرموده که مسیلمانان بزعم خود درباطلے در میان آنحضرت و مسلمه

کردہ اند و میگویند کہ آنچہ در احادیث در ذم ورد مسیلمہ وارد شدہ است این ہمہ افترا است
از جانب اصحاب کرام ورنہ مسیلمہ خلیفہ برحق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودہ است **بعد ازان**
فرمودند کہ دران کتاب نوشتہ کہ محمد قلی نام شخصے است او را دیدم کہ مسیلمی بود وے میگفت
کہ اکنون سر گروہ مسیلمیان من ہستم کہ روحانیت مسیلمہ بر من تجلی کردہ است و نیز وے
میگفت کہ مسیلمہ را کتابیست منزل آسمانی مشتمل بر دو حصہ یکے مسمی بفاروق اصغر دوم مسمی بفاروق
اعظم و دران احکام دین است بعد ازان فرمودند کہ این مسیلمہ بلاے بود کہ در اسلام فتنہ
انداختہ **بعد ازان** فرمودند کہ از ابتداء نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا آخر بیست و سہ
سال است یعنی مدت مسند آراستن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین جہان و دنیا بیست
و سہ سال است پس درین مدت یک لاکھ آدمی ایمان آوردہ است و مدت دعوے
مسیلمہ بسیار قلیل است از زمانہ نبوت آن حضرت مگر درین مدت قلیل دو لکھ
آدمی بر وے گرویدہ نزدش جمع شدہ است آخر اشیائے نوادر و از قسم خوارق مشاہدہ
میکردند تا کہ اینقدر جم غفیر در اندک مدت با وے جمع شدہ و آن زن ہم با او بودہ است کہ
صدہا مردان مطیع و فرمان بردار او شدہ اند و مقر نبوت او گشتہ **بعد ازان** یکے از حضار
مجلس عرض کرد کہ مسیلمہ مسلمان است یا نے حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقاہ فرمودند
کہ وے کافر اکفر است ازان سبب حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را کذاب
لقب فرمودہ اند۔ **ملفوظ چہل و نہم**۔ بوقت ظہر روز جمعہ بتاریخ بیست و سوم
از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پائی بوس و زیارت
حضور حضرت اقدس کہ فاضلترین از ہمہ عبادات است بحصول پیوست نماز
ظہر با جماعت گذاردند و چون از تمام نماز فارغ شدند منزل قرآن شریف خواندند **بعد ازان**

بعد ازان سخن در خسف و مسخ امت محمدیه افتاد حضور خواجه ابقاه
الله تعالی بقائه از بعض علمائے که نشسته بودند پرسیدند که خسف و مسخ دریں امت هم
هست یا نے والتماس ے جواب داد که ذکر خسف در فرقه جبریه و قدریه در احادیث
آمده است حضور فرمودند که شیعه هم نه رسیده اند و در شیعه خسف و مسخ بسیار
واقع گشته چنانچه در فلاں جا خسف شده آں سر در شیعه گشته بود و در فلاں جا خسف گردیده
آنهم در شیعه شده و در فلاں جا خسف واقع گردیده آنهم در شیعه وقوع یافته است و اکنوں دریں سال
تاریخ دهم ماه رجب سال سیزده صد و چهاردهم هجریه هم در شهر کشم که پاس بندر عباس و بنادر
خلیج فارس واقع است یکے زلزله عظیم آمده که دو هزار و پنجصد آدمی مخسوف شده و در بعض مردم
است این زلزله و خسف نیز در شیعه واقع گشته است **بعد ازاں** فرمودند که در شواهد
النبوة ذکر مسخ بعض شیعه بیان کرده است و در کتاب جذب القلوب ذکر خسف
بعض لشکر نموده که آں هم شیعه بودند **آنگاه** فرمودند که کتاب شواهد النبوة و جذب القلوب
باشد این بنده راقم الحروف دست بسته عرض کرد که غلام در کتب خانه حضور موجود اند
فرمودند بیارند برداشته بیا **آنگاه** برخاستم و هر دو کتاب را از کتب خانه برداشته
پیش حضور نهادم کتاب شواهد النبوة را کشوده این عبارت بخواندند **امام**
مستغفری رحمة الله علیه در کتاب دلائل النبوة آورده است از یکے ثقات
که فرموده که ما سه نفری به سفرے یمن رفته شدیم و با ما یکے بود از کوفه که در حق ابوبکر و عمر

رضی الله تعالی عنهما ناسزا میگفت هر چند ویرا نصیحت سے کردیم ازان باز نمی
ایستاد چون به نزدیک یمن رسیدیم فرود آمدیم و خواب کردیم چون وقت کوچ گردید چسد
ساختیم و آن کوفی را بیدار کردیم بیدار شد و گفت هیهات من از شما درین منزل
باز ماندم درین وقت که مرا بیدار ساختید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالاے
سر من استاده بود و میگفت که اے فاسق خداے تعالی خوار کننده تست تو درین
منزل مسخ خواهی شد گفتیم واے برتو برخیز و وضو ساز وے بنشست و پای
هاے خود را گرد آورد ناگاه دیدیم که انگشتان پاے وے آغاز مسخ شدن گرفت
هر دو پاے وے چون پاے بوزنه شد پس بزانوئے وے رسید آن گاه به تهیگاه
و بعد ازان سینه و در آخر سر و روی وے بعینه چون بوزنه شد وے را بگرفتیم و بر شتر
بستیم و روان شدیم در وقت غروب آفتاب در بیشه رسیدیم بوزنه چند آنجا جمع آمده
بودند چون ایشان را دید اضطراب بسیار نمود و ریسمان را پاره کرده با ایشان پیوست
بعد ازان از ان جا روے بما کرد و آن بوزنگان با وے موافقت کردند با گفتیم کار باید شد
وقتیکه او آدمی بود ما را ایذا می نمود و اکنون که بوزنه شد و بوزنگان دیگر یار وے شدند تا
چه خواهد کرد او نزدیک ما آمد خود بنشست در روے ما نظر می کرد و از چشمان اشک
میریخت چون ساعتے گذشت بوزنگان برفتند وے نیز در عقب ایشان میرفت
و هم وے آورده است از مردی صالح که گفته است شخصے بود از کوفه که ابوبکر و عمر
رضی الله تعالی عنهما را ناسزا می گفت با ما هم سفر شد هر چند وے را نصیحت کردیم نشنید گفتیم

ایشان تا زیده آن اذن داده به بواب حرم شریف گفت که چون این جماعه بیایند در حرم را برایشان گشاده دهی و هر عملی که در آنجا کنند مانع نیائی بواب مذکور میگوید که چون نماز عشا گذاردند و درها را بستند چهل کس با مساحی و مکاتل و شموع و آلات هدم و حفر آمده بر در باب السلام بایستادند و در بزدند من بحکم امیر در را گشاده دادم و بگوشه رفته نشستم و گریه میکردم تا چه قیامتی قائم خواهد شد سبحان الله هنوز تجاوزی منبر شریف رسیده بودند که تمامه ایشان را با هر چه از اسباب و آلات همراه داشتند زمین فرو برد امیر چشم انتظار در راه داشت که موجب این اهمال و تاخیر چه باشد مرا طلبید و گفت حال قوم چیست من آنچه دیده بودم همه با امیر گفتم که چنین و چنین واقع شد امیر گفت دیوانه شده آخر این که چه میگوئی گفت امیر خود بیاید و به بیند که اثر خسف و بعضی ملابس که بر ایشان بود باقی است آنگاه حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه فرمودند که این قوم از رفضه حلب از آن گروه شیعه بودند که لعلی اللهین و آغاخانی مشهور و معروف اند آنگاه برخاستند و نماز عصر بجماعت گذاردند این بنده راقم الحروف بر وثاق خود آمد و حضور آنجا همچنان بحمد الله عز وجل مشغول ماندند **مقبوس پنجاه** بوقت عشاء شب شنبه بیست و چهارم از ماه رمضان مبارک سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر از این نیست حاصل شد حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه و نفعنا وایاکم ببقائه همان وقت برخاسته نماز عشاء با جماعت گذاردند و دو پاره و سه پاره از قرآن شریف در تراویح شنیدند **مقبوس پنجاه و یکم** بوقت عصر روز شنبه بتاریخ بیست و چهارم از ماه رمضان مبارک سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که

عنایتے وسعادتے سترا بزرگ است میسر گردید حضور خواجه الشاه الله تعالی بقائه ونعمائه
الاکمل لقائه کتاب جمع الفصول را می دیدند آنگاه روئے مبارک بسوئے این بنده راقم الحروف
کرده این سوانداران کتاب دیده بیان فرمودند که ازین کتاب سید دانم که هر که ازین جمیع الفاظ را
بتمام عمر خود یکبار برزبان راند اگر بدل یاد محفوظ باشد والا مت صحیح الالفاظ گرد هیچ معلوم
نیست مرآن ایست اس بساخواهم بلا فصل بنی قیس الله عاول یعنی بزرگان
شنیده ام که هر کرا مار زهر دار گزیده باشد اگر بقدر یک حبه یعنی برنجی سیاه طوطیا بارنگ سائیده
بسوراخ بینی نهاده هر دو سوراخ بینی بار گزیده بدمند اگر کف آورده باشد به شود
آنگاه فرمودند که میان واحد علی خان بر نسخه که درین کتاب نوشته است همان در رنج گزند
کار بستهاے مجربات وے چند است **منقوش پنجاه و دوم** بوقت ظهر
روز یکشنبه تاریخ بست و پنجم از ماه رمضان مبارک سال سیزده صد و
چهار دهم هجری المقدس دولت پابوس در زیارت حضرت اقدس که عنایتے و
سعادتے سترا بزرگ است حاصل گشت کتاب مستطاب صحیح جامع ترمذی ویک جلد
احقر از مشکوة شریف با خود داشتم برگلم نهادم حضور خواجه الشاه الله تعالی بقائه ونعمائه
الاکمل لقائه فرمودند که این کتاب کدام است عرض کردم که یک جلد مشکوة شریف و دیگر جامع ترمذی شریف
است فرمودند آورده ایمه کردی بردار بردار این کتاب حدیث شریف است از صحاح سته
آنگاه برداشتم و برگلم دیگر جامه گسترده بران جامه کتاب شریف را نهادم بعد ازان
عرض کردم که دیروز که حضور از مسئله وقوع خسف و مسخ در امت محمدیه پرسیده بودند
این بنده راقم الحروف درین باب چند احادیث یافته است حضور خواجه الشاه الله تعالی
فرمودند بخوان پس جامع ترمذی شریف را کشادم و این حدیث شریف برخواندم حدثنا

بسند اس اخبرنا عبد الرحمن بن مهدی اخبرنا سفین عن فرات القزاز عن ابی
الطفیل عن حذیفة بن اسید قال اشرف علینا رسول الله صلی الله علیه
وسلم من غرفة ونحن نتذاکر الساعة فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا تقوم الساعة حتی تروا عشر ایات طلوع الشمس من مغربها
ویاجوج وماجوج والدابة وثلاث خسوف خسف بالمشرق وخسف بالمغرب
وخسف بجزیرة العرب ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس او
تحشر الناس فتبیت معهم حیث باتوا وتقیل معهم حیث قالوا بعد ازان
این حدیث شریف برخواندم حدثنا ابوکریب اخبرنا صیفی بن ربعی عن عبد الله
بن عمر عن عبید الله عن القاسم بن محمد عن عائشة قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یکون فی اخر هذه الامة خسف ومسخ وقذف قالت
قلت یا رسول الله انهلك وفینا الصالحون قال نعم اذا ظهر الخبث پس این
هردو حدیث شریف را حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقایه بکمال توجه اصغا می فرمودند
و سر مبارک را نیز می جنبانیدند و افسوس می کردند آنگاه بطرف این بنده راقم الحروف
رخ مبارک آورده فرمودند که صالحون نیز درانها باشند عرض کردم که آرے این چنین آمده است
فرمودند تو به تو سبز نیز با خشک سوخته می شوند ترجمه حدیث شریف اول حدیث کرد مارا
بندار خبر داد مارا عبد الرحمن پسر مهدی خبر داد مارا سفین و روایت کرد سفین از فرات قزاز و وے
روایت نموده از ابی الطفیل و وے روایت کرد از حضرت حذیفه پسر اسید گفت حضرت
حذیفه رضی الله تعالی عنه که ظاهر فرمود بر ما رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات اقدس خود را
رخ مبارک نمودند مارا از روزنے که در خانه فیض آستانه حضور آنحضرت صلعم بود و

حضرت بی بی عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا فرمودہ اند من گفتم و عرض کردم کہ است رسول خدا صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم آیا ما یان ہلاک خواہیم شد و حال آنکہ باشند در مایان مردمان صالح و نیک
کردار حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند آرے ہلاک خواہید شد چون ظاہر شد
خبث یعنی فسق و فجور بعد ازان حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بقائہ فرمودند کہ مرا یاد است
کہ در حدیث شریف آمدہ کہ وقتے نصاریٰ نجران با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جہت
مباہلہ آمدہ جمع شدہ بودند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حضرت سیدۃ النساء
بی بی فاطمۃ الزہرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت علی مرتضیٰ رضی اللہ
تعالیٰ عنہم را نزد خود نشاندند و حضرت بی بی صاحبہ را که نزد خود نشاندند ہنوز آن زمان
آیت پردہ نازل نشدہ بود پس یکے از نصاریٰ کہ از ہمہ کلان بود و عالم تر بود وے گروہ خود را
گفت کہ این قوم ایشان یعنی ہر یکے ازین پنج تن کہ نشستہ اند این چنین نشستہ اند کہ اگر از خدا
درخواہند کوہسار را از موضع آن زائل گردانند پس باید کہ از مباہلہ باز آئید آنگاہ آن ہمہ نصرانیان
از مباہلہ کردن باز آمدند و لیس پا شدند پس حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند کہ اگر ایشان
از مباہلہ پس پا نشدندے بلکہ مباہلہ کردندی ہمہ مسخ گردیدندے پس حضور حضرت خواجہ
ابقاہ اللہ تعالیٰ بقائہ فرمودند کہ اگر مسخ درین امت ممکن و جائز نبودے چرا آنحضرت صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم فرمودندے اندرین اثنا کسے از حضار عرض کرد کہ نصاریٰ را چگونہ امت آنحضرت
شدند حضور فرمودند آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بجمیع کافۃ الناس مبعوث شدہ اند
چہ اہل اسلام چہ کفار و ہم چنین است ہر پیغمبر بعد ازان از مشکوٰۃ شریف این حدیث
شریف را بر خواندم عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم عمران بیت المقدس خراب یثرب و خراب یثرب خروج الملحمۃ چون این حدیث شریف

شنوا ندیم حضور خواجه ابقاه الله تعالی لقائه بکمال خضوع می شنیدند و بر مبارک الحمد و ثنا ما
میگزاریدند و فرمودند که حضرت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه آن صحابی جلیل الشان صحابی
اند که حکم است که وقتیکه نام مبارک الشان شنیده شود تکبیر گفته شود و آنگاه این تکبیر گفتند
الله اکبر و الله اکبر ولا اله الا الله الله اکبر الله اکبر ولله الحمد این بنده اثم الحروف نیز
هماوقت این تکبیر را بموافقت و متابعت حضور خواجه ابقاه الله تعالی گفته است۔

بعد ازاں این حدیث شریف را ارشاد فرمودند وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا اتخذ الفیء دولا والامانة مغنما والزکوة مغرما
وتعلم لغیر الدین واطاع الرجل امرأته وعق امه وادنی صدیقه واقصی اباه
وظهرت الاصوات فی المساجد وساد القبیلة فاسقهم وکان زعیم القوم ارذلهم
واکرم الرجل مخافة شره وظهرت القینات والمعازف وشربت الخمور ولعن
آخر هذه الامة اولها فارتقبوا عند ذلک ریحا حمراء وزلزلة وخسفا ومسخا
وقذفا وآیات تتابع کنظام قطع سلکه فتتابع چون این حدیث شریف را استماع فرمودند
افسوس بسیار نمودند چون راقم اوقات و معارف رسیدم حضور خواجه ابقاه الله
تعالی بطرف مرکب علی ربانی که در یک رنگ و لواحق سرود با اسماء و کامل بود نگریسته
فرمودند که بشما بر آمده اید و اشارت اشاره فرمودند که بسبب شریف مذکور ترجمه حدیث شریف
اول را روایت کرده شد از حضرت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه که گفت حضرت معاذ
رضی الله تعالی عنه که فرمودند حضور آنحضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که معموری
وآبادانی بیت المقدس سبب یعنی خرابی و ویرانی یثرب است و خرابی یثرب سبب
بیرون آمدن فتنه و جنگ عظیم است ترجمه حدیث شریف دوم روایت کرده است

از ابی ہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ کہ گفت فرمودہ اند حضور آنحضرت رسول خدا صلعم وقتیکہ
گرفتہ شود گردانیدہ شود غنیمت ہا را دولت ہا یعنی اغنیا و ارباب مناصب غنیمتہا را بر دارند
و در تصرف خود در آرند و میان خود قسمت کنند و فقرا و ضعفہا را محروم گردانند و گرفتہ شود
امانت را غنیمت یعنی مردمان امانت را مانند مال غنیمت شمارند و گردانیدہ شود زکوٰۃ غرامت
یعنی مردم زکوٰۃ دادن را کہ حصۂ خدا عزوجل است مانند تاوان پندارند و وقتیکہ آموختہ
شود علم نہ برائے دین و ترویج شریعت و قصد عمل و تقرب حق بلکہ برائے تحصیل دنیا
و جاہ و عزت و تقرب ملوک و وقتیکہ فرمانبرداری کنند مرد زن خود را و برنجانند مادر خود را و عاق
شود از وے و وقتیکہ نزدیک گردانند دوست خود را و دور دارد پدر خود را و پیدا شوند
آوازہا و سخنہا لایعنی در مسجدہا و وقتیکہ مہتر و بزرگ گردد قبیلہ را کسے کہ فاسق است میان ایشان و باشد
کفیل در کاربار و مہمات قوم کسے کہ ارذل ترین ایشان است و گرامی داشتہ شود مرد از جہتہ ترس بدی او چنانچہ
فاسقی یا ظالمی حاکم غالب آید و مردم را چارہ نماند از تعظیم و تکریم وے و وقتیکہ پیدا آیند میان مردم و
اختلاط کنند با ایشان مطربہ زنان و پیدا آیند ملاہے یعنی آلات سرود و مزامیر مثل طنبور و عود
خمرہا خوردہ شود شرابہا و نفرین کنند و بد گویند و دشنام دہند پسینان این
امت پیشینیان امت را یعنی طعن کنند خلف بر سلف و اقتدا و پیروی نکنند ایشان را
چنانچہ چنین کردند گویا لعنت کردند ورنہ حقیقت لعنت نیز در صحابہ و تابعان ایشان
از فرقہ زائغہ رافضہ بوجود آمدہ است پس انتظار برید نزد پیدایش این امور کہ مذکور
شدند باد سرخ را و جنبیدن زمین را و فرو رفتن در زمین را و مبدل شدن
آدمیان را از صورت بصورت دیگر مانند خوک و بوزنہ و سنگ افتادن را از آسمان و انتظار برید نشانہا
ہائے قیامت را کہ پے در پے بیایند ہمچون ترتیب جواہر در رشتہ کشیدہ گسستہ شدہ

بوقت ظہر روز دوشنبہ بیست و ششم از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہاردہم
ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر
ازین نیست میسر گردید حضور خواجہ البقاء اللہ تعالیٰ ببقاءہٖ و نفعنا داٰیاکم ببقاءہٖ و منور کردہ نخستین
فرض نماز ظہر با جماعت گذاردند کہ وقت تنگ شدہ بود آنگاہ چار رکعت سنت کہ پیش از
فرض ظہر میباشند با امام خواندند آنگاہ دو رکعت سنت کہ بعد از فرض ظہر میباشند آن نیز با امام
ادا ساختند دگاہ گاہ این چنین در دیگر نوافل ہم میکنند یعنی حضور مقتدی میشوند و کسے
دیگر را امام مینمایند لفقط بعد ازان منزل قرآن شریف خواندند در مقامی آیت سجدہ آمد آنجا آہستہ
خواندند تا بر دیگران سجدہ نیفتد مبادا کہ کسے بے وضو نشستہ باشد و سجدہ نکند آنگاہ سجدہ
تلاوت ادا کردند بعد ازان دربان بیامد و گذارش کرد کہ مردمان بر دروازہ جہت زیارت
استادہ اند و نہایت عجز و نیاز میسازند ارشاد شد کہ بیایند چون بیامدند قدمبوسی حضور
خواجہ البقاء اللہ تعالیٰ حاصل کردہ ہر یک ازان ہا مطالب خویش عرض میکرد و فائز بمراد میشد
بعد ازان شخصے یک راس دنبہ و دو دراج نذر گذارد حضور قبول فرمودند
آنگاہ بعضے کسان از حضار مجلس طمع کردند کہ ما یان را بدہند تا دراج ہا را کشتہ بخوریم حضور
خواجہ البقاء اللہ تعالیٰ فرمودند کہ این دراجان بکسے نمیدہم آنگاہ فرمودند کہ کسے ببرد و این
دراجان را در جنگل سپرد اندپس حافظ عبدالحق مجلد کتب خانہ کہ نوکر حضور خواجہ البقاء اللہ تعالیٰ
بود دست بستہ عرض کرد کہ قبلہ این خدمت برین غلام مقرر شود حضور منظور فرمودند
پس نامبردہ آن دراجان را برداشتہ حسب فرمان در صحرا رہا کردہ باز آمد باید دانست کہ
این چنین طیور شکار کردہ شدہ و حبس کردہ شدہ را بسیار بار دیدہ ام کہ رہا میکنانیدند
چنانچہ وقتے در ملتان شریف مردمان لطمع دراہم طیور را مثل کبوتر و سارک و طوطیان

القاه الله تعالی ببقائه به نهایت متوجه و خورسند گردیده همه را حرف بحرف و نقطه بلفظ استماع
فرمودند و در بعض بعض جا اصلاح نیز نمودند چنانچه در بعضے مقامات که بیاض افگنده بودم آنجا را
بعبارت معمور نمودند الحمد لله علی ذلک **مقبوس پنجاه و ششم** بعد از نماز ظهر روز شنبه
بتاریخ بیست و هفتم از ماه رمضان شریف المبارک سال سیزده صد و چهار و هم هجری المقدس
دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که عباد و سے و سعادتے بهتر از ین نیست میسر
گردید اندرین اثنا حافظ گلون سکنه حدود گھڑی اختیار خان به نسبت مرزا غلام احمد صاحب
قادیانی سقط و ناسزا گفتن آغاز کرد همیکه چهره انور حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه
متغیر گردید و بران حافظ بانگ زدند و زجر نمودند و سے عرض کرد که قبله چون حالات و صفات
ت عیسی بن مریم علیه السلام و اوصاف مهدی موعود در مرزا صاحب یافته نمیشوند چگونه
اعتبار کنیم که اوست عیسی و مهدی حضور خواجه القاه الله تعالی فرمودند که اوصاف مهدی
پوشیده و پنهان هستند آنچنان نیستند که در دلهاے مردم نشسته است چه عجب که همین
مرزا صاحب غلام احمد قادیانی مهدی باشد چه در حدیث شریف آمده که دوازده دجال اند
پس چندان مهدی اند و در حدیثی وارد شده است که عیسے و مهدی یکے است بعد از ان
فرمودند که شرط نیست که همه علامات مهدی موافق خیال و فهم مردم که در دلهاے خود
پنداشته اند ظاهر شوند بلکه حافظا امر دیگرگون است اگر چنین بودی که مردم خیال میکنند
پس او را همه خلق مهدی برحق دانسته باو ایمان آوردی چنانکه پیغمبران که امت هر نبی چند
گروه شدے بر بعضے کسان که حال آن پیغمبر مکشوف شدے پس آنها ایمان
مے آوردند و بر بعضے کسان حال آن پیغمبر مشتبه مے شد و بر بعضے کسان
هرگز حال آن پیغمبر مکشوف نه مے گشت از ین سبب همین گروه انکار

دیگر انکار آورده کافر شد اگر تمام است هر پیغمبر را آن همه مکشوف شده است همه مسلمان بوده است
چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که اوصاف و علامات آنحضرت صلعم در کتب او بیه مکتوب و مرقوم
بودند چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر شدند مبعوث گردیدند بعض علامات را مطابق
ندیدند و هم خود اما ندیدند پس بران کسان که از آنحضرت مکشوف شد و شان ایمان آوردند و در آن
گروه که مکشوف نشد انکار کردند هم چنین است حال مهدی پس اگر ور را صاحب مهدی یا شد
که الهم از رایج است بعد ازان کتاب نفحات الانس طلب فرمودند پس بنده که الهم الحروف قریب
و کتاب را برداشته پیش حضور نهاد و ازان کتاب مقامی دیدند آنگاه این حکایه بیان فرمودند که
حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر رضی الله تعالی عنه می فرمایند که من کودک بودم روزی به جمعه نماز
جمعه همراه پدر بزرگوار خود رحمه الله تعالی راه شیخ ابوالقاسم بشر یاسین رضی الله تعالی عنه
رسیدند نزد پدرم پرسیدند که ای ابوالخیر این کودک از آن کیست پدرم گفت از آن منست
شیخ ابوالقاسم بروی من نظر کرده چشم پر آب نمودند فرمودند که یا ابالخیر من می توانستم که ازین
جهان برویم زیر آنکه جای خالی می دیدم و درویشان ضایع می شوند اکنون که این پسر ترا دیدم ایمن
گشتم که ولایت بدین کودک رسیدنی خواهد بود هرگاه از نماز جمعه فارغ شدیم در صومعه شیخ
ابوالقاسم رضی الله تعالی عنه رفتیم پیش خدمت ایشان نشستیم در آن صومعه طاقی بود بلند
پدرم را فرمودند که ابوسعید را بر دوش بردار تا قرصی که در آن طاق نهاده شده است برگیرد
آنگاه پدرم مرا برگرفت من دست را دراز کرده قرص را از آن طاق بلند برداشتم قرصی
جوین بود گرما گرم که گرمی آتش با دستم محسوس می شد پس آن قرص را از من گرفته دو نیمه کرده
یکی نیمه را خوردند و دیگر نیمه مرا دادند و فرمودند که تو بخور پدرم را هیچ ندادند پدرم گفت ای
شیخ سبب چیست که ازان قرص ترک نصیب من کردی شیخ ابوالقاسم فرمودند ای

ابوالخیر سی سال است که این جنتری بر این طاق نهاده ام و مرا وعده کرده اند که این جنتری در دست
آن کس گرم کرده خواهد شد که جهانی با وی زنده خواهد گشت و ختم این حدیث بر وی خواهد بود
ترا البشارت باد که همان کس این پسر خواهد بود مقبوس پنجاه و هفتم بوقت چاشت
روز شنبه بتاریخ یکم از ماه شوال سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پای بوس و
زیارت حضرت اقدس که هیچ عبادت و سعادت بهتر ازین نیست میسر گشت حضور خواجه
ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا وایاکم ببقائه غسل کردند و پوشاک نفیس پوشیدند چنانچه
کورته از ململ سفید اول درجه و میزر از خاصه سفید شسته اول درجه و قبا از ابریشم سرخ
که استرش چهیت بود و در میانش پنبه و بر سر اشرف کلاه فیض جاه نیز از دیبای سبز
گل مطلا که حشو آن هم پنبه بود و استرش چهیت پوشیده اند بر آن کلاه مبارک آن سالاری
سبز که تعریف آن در جلد دوم در مقبوس نهم گذشت بسته اند انگاه فرمودند تا محفه
آوردند پس بر محفه سوار شده و حضرت قطب الموحدین صاحبزاده صاحب خواجه محمد بخش
ادامه الله تعالی بدوامه بر اسپ سوار شده معه چند سواران دیگر عقب محفه حضور
روانه گردیدند و قوالان پیش پیش محفه غزل سرایان و گرداگرد محفه علایق بے شمار انبوه آورده
که برای دیدار مطلع انوار آن قطب مدار و غوث روزگار حضور خواجه ابقاه الله تعالی
ببقائه بر ایشان دیگر اقربان و خویشان بودند غرض که بدین طریقه بر بنگله سرکاری که بیرون شهر از
طرف شرقی واقع است رسیدند آنجا شامیانه آویخته بودند و فرش گلیمها انداخته میدان
صاف و فراخ بود و سایر مخلوق آنجا جمع گردیده انگاه بر انجا نماز عید گذاردند چون امام از نماز
سلام بداد او را دستار بستانیدند و آنچه معمول مقرره بوده است آن هم عطا فرمودند
آنگاه وی خطبه بخواند بعد از آن دعا خواستند چون فارغ شدند

ساعتے اندر آنجا توقف فرمودند و تماشا ہائے گوناگوں فرحت گرفتند
بعد ازان از محمه سوار شده بمنزل خویش رسیدند و محفل آراستند

مقبوس پنجاه و ہشتم بوقت عصر روز یکشنبه

سیوم از ماه شوال سال سیزده صد و چهار ده هجری المقدس دولت پابوس و زیارت
حضرت اقدس که سعادتے و سعادتے هزاران هست میسر گردید حضور خواجه
ابقاه الله تعالی بعافیته و سعادة وایاکم بلطفه شمول قرآن شریف میخواندند چون بر آیت
وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ه رسیدند حاضران نشسته بودند وے عرض کرد که
نصف قرآن شریف باعتبار شمار حروف بر جائے که در وَلْيَتَلَطَّفْ واقع است
ختم شود حضور خواجه ابقاه الله تعالی بعافیته فرمودند مشهور آنست که بر کلمه احل احتم
میگردد وے عرض کرد که باصحت آن باعتبار شمار آنست آنگاه یکے از حضار مجلس
عرض کرد که قرآن شریف سر عجب است حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه فرمودند که ترا
عجب چیز باشد که قرآن شریف اسمائے عشق را ہم اده شد آنگاه دعا خواندند
و کتاب مطلع العلوم الکشاده این فوائد بیان فرموده‌اند که آیات مکی شش هزار و دو صد و دو و آیات
مدنی شش هزار و دو صد و چهارده و کلمات هفتاد و شش هزار و چهار صد و سی و نه و حروف
سه لکه و بست و یک هزار و یک صد و هشتاد و از آن جمله حرف الف چهل و هشت هزار و
هشت صد و هفتاد و دو و حرف با یازده هزار و چهار صد و شصت و دو و حرف تا ده هزار و یک
صد و نود و سه و حرف ثا یک هزار و دو صد و هفتاد و شش و حرف جیم سه هزار و دو صد و
هفتاد و سه و حرف حا سه هزار و سه صد و هفتاد و سه و حرف خا دو هزار
و چهار صد و سیزده و حرف دال پنج هزار و شش صد و چهل و دو و حرف ذال چهار هزار و ہشتصد

ونود و هفت و حرف لا، یازده هزار هفت صد و نود و سه حرف زا، یک هزار و پانصد و نود و
وحرف سین پنجهزار و هشت صد و نود و یک حرف شین دو هزار و دو صد و پنجاه و سه حرف
صاد دو هزار و سیزده و حرف ضاد یک هزار و ششصد و هفت حرف طای
یک هزار و دو صد و هفتاد و چهار حرف ظای هشتصد و چهل و دو حرف عین نه هزار و دو صد
و بیست و حرف غین دو هزار و دو صد و هشت حرف فا هشت هزار و چهار صد و نود و سه
حرف ق شش هزار و هشت صد و سیزده حرف کاف نه هزار و پانصد و بیست و حرف لام
سی و سه هزار و چهار صد و سی و دو و حرف میم بیست و شش هزار و پانصد و سی و پنج حرف
نون بست و شش هزار و پانصد و شصت حرف واو بست و پنجهزار و پانصد و سی و شش
حرف ها، نوزده هزار و هفتاد حرف یا، بست و پنجهزار و نهصد و نوزده و فتحات در تمام
قرآن شریف پنجاه و سه هزار و دو صد و چهل و سه و ضمات هشت هزار و هشت صد و
چهار و کسرات سی و نه هزار و پانصد و هشتاد و دو و نقاط یک لکه و پنجهزار و ششصد و هشتاد
و یک و مدات یک هزار و هفتصد و هفتاد و یک و تشدیدات یک هزار و بست و پنجاه
و سه مقبوس پنجاه و نهم بوقت ظهر روز شنبه بتاریخ پنجم از ماه شوال سال سیزده
صد و چهار و هم هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که سعادتے
و سعادتے بهتر ازین نیست میسر شد حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا وایاکم
بلقائه نماز ظهر را گذارده بتلاوت قرآن شریف شاغل بودند بعد ازان آن خط که از
جانب حضور اقدس خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه بطرف مرزا غلام احمد صاحب قادیانی
نوشته شد منشی پیش کرد حضور اقدس آنرا مطالعه نموده فرمودند که مهر من زده ارسال کنید
آن خط این است - بخدمت جناب مرزا صاحب عالی مراتب مجموعه محاسن بیکران

افزود کہ داشت دعا ست از عنایت حق سببے بہتر پیدا آید و ساعتے نیکو روے نماید کہ حجاب مباعدت جسمانی و نقاب مسافت طولانی از میان برخیزد و بعد ازان ذکر از حال مرزا صاحب درمیان آمد حضور خواجہ البقاء اللہ تعالیٰ بقائہ از مولوی حامد صاحب شداتوی کہ حاضر نشستہ بود پرسیدند شنیدہ اید کہ مرزا صاحب دعوی عیسویت کردہ دے عرض کرد کہ وسلے عیسی وقت خود است حضور خواجہ البقاء اللہ تعالیٰ بقائہ فرمودند آرے ہمہ اولیاء اللہ عیسی اند و مہدی اند ہمہ چیز ہستند انگاہ کتاب انوار الرحمن را کہ ملفوظ حضرت شاہ عبدالرحمن لکھنوی است رضی اللہ تعالیٰ عنہ کشادہ دیدند و فرمودند کہ صاحب این ملفوظ را عادت ست کہ نام ہر ولی را کہ ذکر میکند لفظ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام می نویسد ازین معنی نہایت حظ و لذت می آید انگاہ شخصے عرض کرد کہ یا حضرت پسر من مفرور شدہ است لفظے فرمائید تاکہ آن گریختہ باز آید حضور خواجہ البقاء اللہ تعالیٰ بقائہ فرمودند یا جامع النّاس لیوم لاریب فیہ اجمع علی ضالتی یکصد بار و اول آخرش درود شریف بعد از نماز فجر می خواندہ باش مقبوس ششتم بوقت ظہر روز خمیس ہفتم از ماہ شوال سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس کہ عبادتے و سعادتی بہتر ازین نیست حاصل گشت چند کتب مثل سواء السبیل و شرح گلشن راز و کلمۃ الحق و مصباح الہدایۃ پیش خود داشتہ اند بعضے را خود بدولت میخوانند و بعضے را دیگرے میخواند۔ و حضور سماع می فرمودند پس آنچہ درین اثنا بر زبان حق ترجمان راندہ اند نوشتہ مے آید حضور خواجہ البقاء اللہ تعالیٰ بقائہ و نفعنا و ایاکم ببقائہ فرمودند کہ در توحید ایمانی انبیاء علیہم السلام و اولیاء کرام و دیگر عامہ مومنین متساوی و برابر ہستند انگاہ فرمودند کہ منتہائے مقام جمیع انبیاء و اولیاء در توحید مرتبہ توحید حالی است و درین مرتبہ نیز رسوم بشریت

و آن کلمه مرتفع و مسمّی بمسعود ازاں سبب که بعض کبرائے صوفیه فرموده که ۵

	والتوحید عین لا بودی حق		التوحید عدم لا تعین دست

یعنی توحید عرض خواه است ادا کرده مسعود دین دوام او و توحید مسافرست ادا کرده ممکن گرد
حق او آگاه فرمودند که آنرو گاهی درین توحید حالی حالی دارد میشو کالبرق الخاطف یعنی
رو در چشمه که در وقت سلطان آن حال جمله آثار در سوم لت میت و دفعة المحا میسر بود
و نابدید میگردید بعد ازاں شرح گلشن راز کشوده ازجائے این عبارت بر خواندند
جماعتے از کمال تورع الشانی که بحسب حدیث تصفیه الیسار از دریعنی از احیان دو معنی از اوو آ
اتصال تام بکثرت واحدی میسر گشته حقیقت حال آنست که در آنوقت الشان بوده اند
و تعین الشان دران حین تجلی ذات احدیت محو بوده و چون ازاں حال از تقیید تعین آمده
مقید امکان بوده بعد ازاں حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که آنچه در شرح
گلشن راز جذبه و تصفیه نوشته پس جذبه نام سلوکے است که بسلے مجاهده وسلے
ریاضت محض بعلم دوحت طے مدارک سلوک کرده شود و تصفیه نام سلوکے
است که با مجاهده و ریاضت و بکسب اشتغال و ورزش وظائف و اوراد تمامه مراتب
و مدارج سلوک حاصل گردد چون حضور خواجه ابقاه الله تعالی سعادته همین خواندند شاں
فرموده فارغ شدند پس ازاں بنده راقم الحروف وقت لسه عرض کرد که محو بودن صوفی
در حین تجلی ذات احدیت و مرتفع شدن تعین وے از وے در علم صوفی بوده باشد
یا سلے حضور خواجه ابقاه الله تعالی سعادته تبسم بوده فرمودند چنانکه کسے فهمد آنگاه فرمودند
که آنوقت همان علم او علم حق میباشد بعد ازاں یکے از حضار مجلس عرض کرد که بندۂ
هرگاه انسان برتبه معرفت تامه رسید و عارف کامل گردید بهو حر امصطر ... میماند

حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی فرمودند کہ شوق و سوز و درد و اضطراب کہ در عشق میباشد وقتے
انقطاع پذیرد و تسکین و آرام دست دہد کہ شخصے بمعشوق خود واصل شود و من کل الوجوہ
بوصال معشوق خود متمتع و کامران گردد کہ ہیچ دقیقہ از آرزو دلیش باقی نماند پس انیوقت آتش
عشق او منتفی شود نہ آن شوق و سوز ماند و نہ آن درد و اضطراب و چون ذات حق سبحانہ
بے منتہی است لاجرم تجلیات او نیز نہایت نمیدارند ہر تجلی کہ بر سالک نمودار شود
او از وے ربایند وے ہنوز در التذاذ آن میباشد کہ تجلی دیگر الطف ازو آرد دی ہنوز
در حظ و راحت آن میباشد کہ تجلی آخری روے نماید این چنین الی مالانہایات
حتے کہ در آخرہ و عقبیٰ کہ عالم ابدی است ہم در ود تجلیات متعاقب خواہد بود
و ہر تجلی نو بودہ باشد مقبوس شصت و یکم بوقت عصر روز یکشنبہ بتاریخ
ہفدہم از ماہ شوال سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پاسے بوس
و زیارت حضرت اقدس کہ عباد سے و سعادتے بہتر ازین نیست دست داد سختے
سخن درین افتاد کہ چھاپہ داران اہل کاران اخبار نویس ہر دیار خواہ کسے را ذم و شکایت
نویسند خواہ ثنا و مدحت بر نگارند آنچنان مطلق العنان و آزاد اند کہ قانوناً بر ایشان
ہیچ مواخذہ و کشمکش نیست آنگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ و نفعنا و ایاکم
ببقائہ فرمودند کہ قول حکماے پیشینان است کہ دوست تو کسے است
کہ عیوب نفس تو بر تو شمارد و ترا از عیوب تو مطلع و خبردار گرداند و دشمن تو کسے
است کہ عیوب تو از تو بپوشد و در مدح و ثناے تو بکوشد بعد ازان نماز عصر
با جماعت گذاردند این بندہ راقم الحروف نیز در الجماعت داخل بود آنگاہ تلاوت قرآن
بیفشر نمودند آنگاہ خادمے گلہاے از قرآن بر آوردہ بر برگ سورج داشتہ

پیش حضور آورد حضور خواجه القاه الله تعالی آن را بهر دو دست گرفته تا دیر بوسیدند
انگاه آن خادم را فرمودند که گلهای ورد یعنی گل سرخ سازید وسے رسته واز
بازار آورد و بر برگ سرخ نهاده حاضر کرد حضور خواجه القاه الله تعالی آن گلها را بالب
بوسیدند انگاه چیده‌اند و گل سفید بر کف دست نهاده بوئیدند بعد ازان نماز مغرب
با جماعت گذاردند بعد ازان حضور خواجه القاه الله تعالی بقائه بدولت خانه تشریف
فرما شدند و بنده راقم الحروف و دیگر چندار رفقا خویش آمدند و خواص خادمان که جلیس
هر وقت و انیس خلوت ملازمت خدمت ما بودند انها بکار در دروازه ڈیوڑهی متعلق
ایستادند همیشه این حسن حال می بود **مقبوس شصت و دوم** بوقت عصر
روز سه شنبه بتاریخ نوزدهم از ماه شوال سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت
پابوس و زیارت حضرت اقدس که بعد دستے و سعادتے بهتر ازین نیست
میسر گردید اندرین اثنا یک شخص بیامد و کاغذ سفارشی پیش حضور کرد و عرض نمود که حضور
برین کاغذ دست خط خود فرمایند چون آن را خواندند فرمودند که این چنین بباید
نوشت حکیم اله بخش منکه نو کوات کرد معالج حضور خواجه القاه الله تعالی بوده است
و همیشه در سفر و حضر همراه خادمان حضوری بود دست بسته عرض کرد که قبله اگر ارشاد
شود این غلام بنویسد فرمودند که بسے خوش انگاه وے آن کاغذ را نوشته پیش
حضور کرد حضور خواجه القاه الله تعالی بقائه آن را بخواندند و تبسم نمودند و فرمودند بیت

گر قلم در دست غداری بود	لاجرم منصور بر داری بود
ور قلم اندر کف غداران بود	لاجرم ذوالنون در زندان بود

انگاه نماز عصر گذاردند بنده نیز دران جماعت داخل بود انگاه قرآن شریف بخواندند

بعد ازان تحفۂ ذکر حضرت شاہ عبد الرحمٰن لکھنوی قدس سرہ کردند و تعریف کتاب او کلمۃ الحق نمودند چنانچہ فرمودند کہ چون حضرت ایشان فقیر اند درین کتاب کلمۃ الحق در توحید نہایت غلو کردہ نوشتہ اند تا آنکہ گفتہ اند کہ توحید وجودی سر نیست جہر ست و فرق در ایمان و توحید عام و خاص نکردہ اند بلکہ گفتہ اند اسلام ہمین است شریعت ہمین است کسیکہ او از وحدت وجود سر بتابد او را قتل کردہ شود و زنش دیگران را دادہ آید و مالش غنیمت کردہ شود **آنگاہ** فرمودند کہ نزد ایشان منکر توحید وجودی کافر و مشرک است

بعد ازان نماز مغرب گذاردند بعد از فراغ نماز دو سجدہ کردند غالباً معلوم چنین می شود کہ این سجدہ ہا سجدۂ تلاوت بودہ اند زیرا کہ وقتیکہ قرآن شریف خواندہ بودند در جای آہستہ می خواندہ اند و آہستہ خواندن حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ آنوقت می باشد کہ آیت سجدہ می آید تا آنکہ بر دیگران این سجدۂ تلاوت نیفتد مبادا کہ کسے بے وضو نشستہ باشد و آنوقت قرأت ہرگز سجدہ نکردہ بودند واللہ اعلم بالصواب۔

بعد ازان حضرت صاحبزادہ صاحب میان امام بخش داماد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ عرض کرد قبلہ این غلام را عارضۂ دمامیل و بواسیر مدام تصدیعہ می دہد علاجے وانمایند حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقایہ فرمودند کہ در سنت فجر بعد از فاتحہ سورۃ الم نشرح در رکعت اول و سورۃ الم ترکیف در رکعت دوم قربان شیخ است کہ التزام کردہ شود تو نیز ہمیشہ میخواندہ باش آنگاہ این بندہ راقم الحروف بر وثاق خویش آمد و حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ہم چنان شاغل بخدا ماندند تا اینجا آنچہ در حیز تحریر آمدہ مسموع آن زبان است کہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقایہ در چاچڑان شریف رہائش فرمودہ اند۔

مقبوس شصت و سوم بوقت عصر روز چہار شنبہ بتاریخ بیست و ہفتم

از ماه شوال سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پابوس در عمارت حضرت
اقدس که عبادت خانه و سعادت سرای است حاصل شد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه
و تقعصا و اکم لقائه بعد از آنکه قرآن شریف شاغل بودند چوں فارغ شدند دعا خواستند
آنگاه قرآن شریف را بوسه داده بر چشمان حق نگران نهادند بعد از ان وساده که آنها
را بر بغل آورده تکیه کرده نشستند و بسوے این بنده احقر راقم الحروف روی مبارک آورده
فرمودند که کتاب مجالس المجالس را بیار و بخوان که امروز خواهم شنید همان ساعت برخاسته
کتاب را آوردم و از مقبوس شانزدهم تا مقبوس بیست و یکم از جزو دوم بر خواندم حضور خواجه
ابقاه الله تعالی بقائه حرف بحرف و لفظ بلفظ سماع فرمودند و در چند مقام تصحیح و اصلاح
معه بحث تمام بودند آنگاه نماز عصر با جماعت گذاردند و به دولت خانه تشریف فرما گشتند۔

مقبوس شصت و چهارم

بوقت عصر روز خمیس تاریخ بست و هشتم
از ماه شوال سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پابوس در عمارت حضرت
اقدس که عبادت خانه و سعادت سرای است میسر گشت بحثے در اسلام جلادان
افتاد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و لقعا و اکم لقائه فرمودند که بسال غلام رسول
ناظم جاسوری از من پرسیده بود که اگر زوجه منکوحه جلادے کسے دیگر شخص مسلمان نکاح
کند جائز است یا نه گفتم روا نیست زیرا که جلادان این دیار همه مسلمان اند
یعنی چوں جلادے از قوم خود نکاح کند نکاحش صحیح است پس اگر همان
زن منکوحه آں جلادے کسے دیگر شخص اهل اسلام نکاح کند آں نکاحش منعقد
نخواهد شد زیرا که نکاح بر نکاح کرده باشد بعد از آں فرمودند که هیچ جلادان
این دیار حرام و مردار نخورند مگر عقیده که اهل اسلام میدارند و رسوم مسلمانان بجا آرند

چنانچه نماز می گذارند و روزه میدارند و ختمه می کنانند و نکاح می خوانند و نماز جنازه می خوانند و کلمۂ طیبه
مے گویند و آنچه مولویان ما می گویند که از آنها رسیده شود که حرام و مردار را حرام می دانستند
یا حلال اگر حلال می دانستند پس کافر اند این سخن محض از جهالت است چرا که بعض دهقانان
آن چنانست که اگر او را گفته شود که نماز چرا نمی خوانی در جواب می گوید که نماز با وے سازگار
نمے شود اگر نماز گذارد ضرور نقصانے و زیانے او را خواهد رسید پس این سخن از جهالت
اوست ورنه عقیده اش این چنین نیست و بدینسان بسیار اقوال از جهلا صادر میشوند
بعد ازان فرمودند که بخته نشان حرام دانستن جلادان حرام چیز را اینست که وقتی
که اراده نماز گذاردن می نمایند اولاً غسل میکنند و جامهاے می شویند و پاک مے سازند
و کوزه نوے آرند یا کهنه را پاک مے کنند آنگاه وضو کرده نماز مے گذارند اگر چه حرام را حرام
ندانستندے چرا این چنین کوشش و احتیاط در طهارت بدن و جامه وغیره ذلک
کردندے آنگاه فرمودند که من میگویم که جلادان دیار ما بیشک مسلمانان هستند
بعد ازان یک خادم یک شیشۂ خورد پر از مشک پیش کرد حضور خواجه القاه الله
تعالی ببقائه باندازۂ قلیل ازان مشک برکف دست نهاده تشخیص نمودند و اندکے
ازان تناول فرموده گفتند که ذائقه تلخ دارد بعد ازان فرمودند که سبحان الله که این
مشک براے کسے مفید است و براے کسے مضر آنگاه فرمودند یک چیز مے باشد
که یکے را نفع مے دهد و بعینه همان چیز دیگرے را ضرر میرساند آنگاه این بیت مثنوی
شریف برخواندند ؎

آب نیل است و بقبطی خون نمود	قوم موسیٰ را نه خون بود آب بود

بعد ازان فرمودند که یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا بعد ازان نماز عصر

با جماعت گذارده شد سروران جماعت واصل بود آنگاه این بنده راقم الحروف بر
یراق خوش آمد و حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و در آنجا شاغل بخدا ماند **مقبوس**
شصت و پنجم بوقت ظهر روز جمعه تاریخ بیست و نهم از ماه شوال سال سیزده صد و
چهار دهم هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی
بهتر ازین نیست دست داد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه
نماز ظهر را ادا کرده منزل قرآن شریف می خواندند چون تاریخ شده بود این بنده راقم الحروف
احقر یاد فرمودند که کتاب یار بخوان پس از مقبوس نود و نهم تا مقبوس بیست و پنجم
از جلد دوم در حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه حرف بحرف و لفظ بلفظ شنیدند
و در چند جا اصلاح و تصحیح نیز فرمودند و این وقت از کمال مسرت و انبساط آثار بشاشت
و فرحت از چهره پرنور حضور با صد انوار بدر منیر لمعان و درخشان بودند تا آنکه تبسم
شگفته شدند و خطاب مجلس همایون را فرمودند که این همه چگونه آنچه یاد کرده است
نوشته است و عبارت چگونه ساخته اگر من می نوشتم اما این چنین عبارت کرده
نوشته یک صفحه هم نخواهم نوشت این همه از عنایت و شفقت و لطف درباره
این بنده احقر از حضور خواجه ابقاه الله تعالی شد و در ذات قدسی صفات حضور
خواجه ابقاه الله تعالی در جمیع کمالات صوری و معنوی چنان کامل بل اکمل هستند که از
انسان و ملک نظیری و عدیلی خود ندارند **مقبوس شصت و ششم**
بوقت ظهر روز شنبه سی ام از ماه شوال سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت
پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست میسر
گشت حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه یک خادم را فرمودند که

سشربت بیار تا بنوشیم دست زده شربت در جام انداخته پیش آوردند حضور خواجہ البقاء اللہ تعالی اول این دعا را بخواندند وآنگاه شربت را بنوشیدند دعا اینست بسم اللہ الاعظم الذی لایضر مع اسمه شیءٌ فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم۔

بعدازان گل محمد خان خال حقیقی نواب صاحب صادق محمد خان عباسی دام ملکہ بیامد وعرض کرد کہ نواب صاحب مرا فرستادہ است وگفتہ کہ بندہ چند معروضات دارد وتخلیہ میخواہد اگر اجازت واذن حضور باشد بیاید حضور خواجہ البقاء اللہ تعالی فرمودند کہ بیاید آنگاہ خان موصوف گذارش کرد کہ قبلہ امروز عجیب چیز دیدہ ایم حضور فرمودند آن چیست وے عرض کرد کہ وکیل نواب صاحب کہ در بیکانیر نشستہ است وے عرضیہ بجناب نواب صاحب نوشتہ کہ درین ایام در بیکانیر باران دانہا غلہ باریدہ است چنانچہ مردم آنجاے کہ از سبب قحط وخشک سالی در فاقہ وگرسنگی عظیم افتادہ اندآن دانہاے آسمانی را از زمین وخاک روئیدہ آس نمودہ نان ہا پزیدہ اند پس آن وکیل مذکور چند دانہ ازان غلہ در لفافہ انداختہ بسبیل ڈاک بخدمت نواب صاحب فرستادہ است ما ہمہ دیدیم کہ دانہا سفید اند ودر جسامت بقدر دانہ مونگ پس حضور خواجہ البقاء اللہ تعالی ابقاہ فرمودند کہ براے گرسنگان خداے تعالی از غیب رزق فرستادہ آنگاہ فرمودند کہ گویند یکبار سابق نیز باران دانہاے گندم باریدہ بود آنگاہ رخ مبارک بسوے این بندہ احقر راقم الحروف آوردہ فرمودند کہ شیخ ابوالفتح جون پوری قدس سرہ کہ شیخے است کامل ومکمل چون در جون پور رسیدند زیر سایہ دیوارے نشستہ میماندند اگر سایہ دیوار این طرف بودے اوشان نیز ہمین طرف بنشستندے واگر سایہ دیوار آنطرف شدے اوشان ہمان طرف باز گشتندے چندی ایام

ایام بدین حال بگذرانیدند مگر این چنین درویش کامل چگونه پنهان شدے آخر مردم را خبر شد
خلق بکثرت رجوع آوردند و شخصے نهایت معتقد شده روزے عرض کرد که من یک سرائے
ساخته خانقاه بهر شیخ آنجا مسکن فرمایند منظور نموده اندران سرائے و خانه نشستن فرمودند
یک روز یاران بازید گر بیرون آن سرائے در حجره یاران آسے عمارت بنا کنند و سرائے
شیخ ابوالفتح نیز بسر ده همراه اند در خانقاه می ماندند پس شیخ آن همه را جمع کردند
اشارت فرمودند که برای فتوح از غیب رسیده است روز مایه کرده همه در حوائج خویش صرف نمود
خانقاه ساختهائے عالی و عمارات رفیع و عمده و سرائے فراخ و نیز حجره‌ها برائے فقرا اندر
سرا بنا کنانیدند بعد ازان حضور خواجه ابقاه الله تعالی بعنایته و بعتبه و ایالکم ملقاته فرمودند
که روزے شیخ ابوالفتح قدس سره را بسیار کسان دعوت طعام کردند هر یکے را وقت یک
بود دعوت همه را قبول نمودند و آن طرف سوار شدند در ڈولی و پالکی رسم عام است پس
هر کسے ڈولی گرفته بر دروازه شیخ آمدی شیخ از حجره خود بیرون آمده رو در ڈولی آن صاحب
دعوت نشسته می رفتند چون وے شیخ را در ڈولی بر داشته رفتے دیگر صاحب دعوت
ڈولی گرفته بر دروازه شیخ و منتظر بودے شیخ همچنان از حجره خود بیرون آمده در آن
ڈولی می نشستند این چنین همه اصحاب دعوت را طعام خوردند هر یک را راضی کردند که
در یک وقت در اماکن مختلفه حاضر شدند هر کس در جائے خود میدانست که شیخ دعوت من
قبول کرده در منزل من آمده اند مقبوض شصت و هفتم وقتے ظهر روز یک شنبه تاریخ
یکم از ماه ذی القعده سال سه صد و چهار و هفتم هجری المقدس دولت پائے بوس در آن
حضرت اقدس که سعادتے و سعادتے بهتر ازین نیست میسر گشت حضور خواجه
ابقاه الله تعالی بعنایته بسوئے این بنده راقم الحروف متوجه شده فرمودند که مفاهیم بهر دو

پس از مقبوس بیست و نہم تا مقبوس بیست و ہفتم از جزو دوم برخواندم حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ
در بعض مواقع تصحیح و اصلاح نمودند و یک دو جا عبارت نیز خود بدولت ساختہ درج کنانیدند
بکمال توجہ و اہتمام سماع فرمودند الحمد للہ علی ذالک **مقبوس شصت و ہشتم**
بوقت ظہر روز دوشنبہ بتاریخ دوم از ماہ ذی القعدہ سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس
دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست
بحصول پیوست حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا وایاکم بلقائہ رخ مبارک
بطرف این بندہ راقم الحروف کردہ فرمودند کہ مقابیس المجالس را بخوان روئے نیاز بر زمین
آوردم و از مقبوس بیست و ہفتم تا مقبوس سی و سوم از جزو دوم برخواندم لفظ بلفظ سماع
فرمودند و بچند مقام اصلاح نیز نمودند للہ الحمد و المنۃ **بعد ازان** قدرے عنبر خوردند کہ
حکیمان تجویز کردہ بودند آنگاہ نماز عصر با جماعت گذاردند بعدہ بوظیفہ شاغل شدند چون از
وظیفہ فارغ گردیدند سہ بار دستک زدند یعنی کف دست راست بر کف دست
چپ زدند کہ آنرا در ہندی تاڑی گویند بوقت تصحیح این اوراق عرض کردم کہ قبلہ این وظیفہ
چگونہ است و از برائے کدام چیز خواندہ مے شود حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ
و نفعنا وایاکم بلقائہ فرمودند کہ از برائے دفع وبا خواندہ میشود و آن وظیفہ اینست
ے وبا آنچہ در کوہ قاف بحضرت حاجی شریف زندنی رضی وعدہ کردہ بودی
بجا آر پس این وظیفہ را ہفت بار خواندہ بر خود دم کند و سہ بار دستک زند و اگر کسے بیمار
باشد بروے نیز ہفت بار خواندہ بدمد و دستک زند مگر بر خود نیز دم نماید و دستک
زند و اگر خواہد کہ از ان شہر و از ان موضع وبا دفع شود پس ہمین وظیفہ خواندہ بہر شش جہت
بدمد و دو دستک زند **بعد ازان** شخصے عرض کرد کہ قبلہ مولوی عبدالرحمن صاحب

شکر واله ازین دار فانی بدار باقی رحلت کرده اند حضور خواجه ابقاه الله تعالی سبحانه نهایت
غم و افسوس کردند تا آنکه چهره مبارک حضور اقدس هم زرد و سیاه مائل گردید آنگاه که گفتند سبحان
الله سبحان الله سبحان الله بعد ازان شخص شنید که درین عارضه و باد طاعون که در
شکر آباد واست فوت شده است آن شخص عرض کرد که آری درین حادثه فوت شده
اما بنگاه حضور فرمودند که وی از عیادت بیماران هرگز نمی ماند که کلان اعمال دار بود
بعد ازان فرمودند که هر کس ملک ایمان بود بعد ازان نماز مغرب بجماعت گذاردند مدت
بیر در بهره ماند عصر و مغرب حاضر بود بعد از فراغ نماز این بنده راقم الحروف بر وثاق
خویش آمد حضرت خواجه ابقاه الله تعالی بجانب درصومعه خویش تشریف بجا آوردند حال نامدید
مقبوس ششصت و نهم بوقت ظهر روز سه شنبه تاریخ سیوم از ماه ذیقعده سال
سی و صد و چهار و هفتم هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عمادی
و سعادت سرای نیست میسر گردید حضور خواجه ابقاه الله تعالی سبحانه و نفعنا الله بطول حیاته
نماز ظهر را با جماعت گذارده منزل قرآن شریف می خواندند ازان فارغ شده این بنده
راقم الحروف را فرمودند که معانی این اخوان بس از مفهوم سی و سوم با آخر عبارت
تفسیر عرائس البیان برخواندم حضور خواجه ابقاه الله تعالی حرف بحرف و لفظه لفظه بکمال
توجه و اعتنا سماع فرمودند در یک دو جا اصلاح هم نمودند و در بعضی جا ها من گذاشته
بودم و نقل با تمام آن را تفصیل تمام بیان نمودند و این بنده همان وقت از روی
حضور نوشت بعد ازان شخص سکر رنده به حضور اقدس حضرت خواجه ابقاه الله تعالی بر
شفقت کمال بطرف این بنده راقم الحروف متوجه شده فرمودند که این مذهب جهود در سنه ۶۷
سته و مائة هجریه عالیه از شهر بومبای کشته است قاتل عثمان است در ملک مدینه کهنه

شخصے ہند وزئیس و مہتر قوم بود چون زن او بچہ حاملہ شد بسیار آیات و نشانہا دید چنانچہ یکے ازان اینست کہ شبے در خواب دید کہ مہتاب در حجرہ او افتادہ است آخر چون بچہ زائیدہ شد و بعد چند مدت کلان گردید پدرش پیش برہمنے علم خواندن شروع کنانید بعد از چند ایام او را علم حضوری حاصل شد آموختہ و ناآموختہ نزد وے یکسان گشت تا آنکہ ہنگام سبق خواندن حقائق و دقائق از علوم بیشتر از گفتن استاد بیان نمودی و استادش حیران شدہ گفتے کہ این کودک آخر گروے من شدہ است قصہ کوتاہ چون بچہ ہژدہ سالہ شد از مادر و پدر و ہمہ اقربا و آشنا بیگانہ گشتہ در ویرانہ ہا برفت و بحد اشاغل گشت و قرآن شریف را در لغت شاستر ترجمہ کردہ آنرا قلزم سروپ نام نہادہ است پس از احکام شاستر و سنسکرت و از احکام قرآن شریف اجتہاد نمودہ مذہب جدید اختراع و ابداع کردہ است و حکم دادہ کہ از روز ولادت تا عمر دہ سالگی بطریقہ احکام شاستر و متابعت شریعت سری کرشن جی اوتار صاحب باسے ہند و عامل باید بود و بعد از دہ سال تا آخر عمر بر احکام قرآن شریف و بر شریعت حضرت محمد اوتار صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عمل باید نمود و اندرین اثنا این بندہ احقر راقم الحروف عرض کرد کہ قبلہ در ترجمہ قرآن شریف تحریف و تغیر و تبدل معانی کردہ باشد یا نے حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ فرمودند کہ تحریف نکردہ است مگر تاویلات و معانی نمودہ است چنانچہ مایان پنج نمازان میگوییم اوشان پنج آرتیان میخوانند مایان نماز با رکان مخصوصہ میگزاریم و آرتی نزد بچہ بحضور قلب در جائے خالی نشستہ رجوع الی اللہ نمودن و تصور ذات حق کردن است و مایان وضو میگوییم اوشان اشنان میخوانند مگر روشوئے یا اندر شستن اعضائے وضو حدود مقرر شدہ اند چنانچہ در شستن روئے از نرمہ گوش تا نرمہ گوش دیگر و از بن موئے پیشانی تا زیر زنخدان حد مقرر است و در شستن دست

تا آنجا که دو دریاے ناسالنگ و تند منبع سریع آن محدود گردیده و در اصطلاح آن را دوسان یعنی
درمیان دست پنج و ست و ماه و غیره و لک برد خواهند شد این حدود معروف است اگر کم یا
بیش بسته شود مضائقه ندارد بارگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ فرمودند که این بیت آسان
ندیم است زیرا که در ساختن حکم پنج آسان کردن بوسته شده است بعد ازان
فرمودند که برد خواهند بسیار مشکل است به خواهند نهال جدا بست و موجب آن مقبوض هستانم
بوقت ظهر روز چهارشنبه تاریخ چهارم ربیع الاول سنه سال سیزده صد و چهار هجری المقدس
دولت پابوس در عمارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت نصیب این است
میسر شد این بنده راقم الحروف کتاب مجموعه فتاوی مصنفه مولوی عبد الحی لکهنوی که خود داشتم
حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ مطالعه و تعداد احکام مطالعه کرده فرمودند چه شنیده که این حضرت
دست بسته عرض کردم که این مجموعه فتاوی مولوی عبد الحی است رو سے حدیث است
که این بنده احقر الحمولیس در فهم نمی آمد آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ مطالعه فرمودند
که من مولوی عبد الحی را دیده ام چون در لکهنو تشریف برده بودیم بنده گفتم که مولوی عبد الحی را که متبحر جمیع
علوم معروف و مشهور است ندیده ایم پس فرمودند که در محله فرنگی محل لکهنو در مکان خویش
نشسته بود ملاقات کرد کم این شخص دیده ام آدمی بسی چهل ساله جوان می بود در ریش سیاه است
تنومند و قد بود بعد ازان فرمودند که سید احمد خان نیچری را هم دیده ام که این هر دو شخص را
بطریق غیر تعارف و اتفاقی گردیده دیده ام بعد ازان بنده عرض کرد که هر دو صاحبان
مولوی عبد الحی صاحب و سید احمد خان نیچری در رتبه علوم چه نسبت است حضور
خواجه ابقاه الله تعالیٰ فرمودند که سید احمد خان صرف مردیست عاقل و دانا و مولوی
عبد الحی صاحب عالم متبحر و فاضل جلیل بود که در جمیع علوم عجیب و نحو چه منطق و بیان

وچہ منطق وچہ علم معقول وچہ علم تفسیر وحدیث شریف وغیرہ علوم علامہ بودہ است بعد ازان
حضور خواجہ البقاء اللہ تعالی ببقائہ متوجہ شدہ فرمودند کہ بخوان پس کتاب مجموعہ راکشادہ برخواندم
آن عبارت اینست **استفتا** کیا فرماتے ہین علماے دین ومفتیان شرع متین
اس مسئلہ مین ایک شخص دعوی کرتا ہے اس بات کا کہ چھ مثل آنحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم
کے موجود اور متحقق ہین اور مثل سے یہ غرض رکھتا ہے کہ شریک حضرت رسول مقبول صلی اللہ
علیہ وسلم کے آپ کے جمیع صفات اور ماہیت مین اور سند پیش کرتا ہے قول حضرت ابن عباس
رضی اللہ عنہ کا کتاب درمنثور سے ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض ادم
کادمکم ونوح کنوحکم وابراھیم کابراھیمکم وموسی کموسکم وعیسی کعیسکم
ونبی کنبیکم آیا یہ قول اوسکا یعنی موجود و متحقق ہونا امثال حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ واٰلہ
وسلم کا عالم مین بمعنی مذکور کی حق ہے یا باطل اور یہ عقیدہ صحیح ہے یا خلاف اہل سنت والجماعت
کے اور دلیل مین جو حدیث پیش کرتا ہے اوسکا کیا حال ہے اوس سے یہ عقیدہ ثابت ہے
یا نہین **بینوا توجروا** ھوالمصوب اولا جاننا چاہیے کہ حدیث مذکور صحیح السند اور معتبر
ہے ارباب تحقیق نے اوسکی توثیق کی ہے حافظ جلال الدین تخریج احادیث شرح
مواقف مین لکھتے ہین روی الحاکم فی مستدرکہ عن ابی ابن عباس فی قولہ
تعالی اللہ الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلھن قال سبع ارضین
فی کل ارض نبی کنبیکم وادم کادمکم ونوح کنوحکم وابراھیم کابراھیمکم وعیسی
کعیسی وقال صحیح انتہی اور علامہ بدر الدین شبلی حنفی آکام المرجان فی احکام الجان
مین لکھتے ہین قال الحاکم حدثنا احمد بن یعقوب الثقفی حدثنا عبید حدثنا
علی بن حکیم حدثنا شریک عن ابن عطاء عن ابی الضحی عن ابن عباس قال ومن الارض مثلھن قال سبع

ارضین فی کل ارض نبی کنبیکم و آدم کآدمکم و نوح کنوحکم و ابراہیم کابراہیمکم
و عیسیٰ کعیسیٰکم قال شیخنا الذہبی اسنادہ حسن ثبت ولہ شاہد قال الحاکم
حدثنا عبد اللہ بن الحسن حدثنا ابراہیم بن الحسین حدثنا آدم حدثنا
شعبہ عن عمرو بن مرہ عن ابی الضحیٰ عن ابن عباس کما فی قولہ تعالیٰ خلق سبع
سمٰوٰت ومن الارض مثلہن قال فی کل ارض نحو ابراہیم قال شیخنا الذہبی
ہذا حدیث علی شرط البخاری والمسلم انتہی و تمامیاً سمجھا جاتا ہے کہ زمین کی
سات طبقات جداگانہ ہونا اور ان میں مخلوقات الٰہی کا موجود ہونا جیسا احادیث سے
ثابت ہے اور مذہب محققین کا بھی یہی ہے حافظ ابن حجر فتح الباری شرح صحیح
بخاری میں لکھتے ہیں۔ قال الداودی فی قولہ تعالیٰ ومن الارض مثلہن دلالۃ
علی ان الارضین بعضہا فوق بعض ونقل عن بعض المتکلمین ان المثلیۃ فی
العدد خاصۃ وان السبع متجاورۃ وحکی ابن التین عن بعضہم ان الارض
واحدۃ قال وہو مردود بالقرآن والسنۃ قلت لعلہ القول بالتجاور والا
فیصیر صریحاً فی المخالفۃ ویدل للقول الظاہر ما رواہ ابن جریر من طریق
شعبۃ عن عمرو بن مرہ عن ابی الضحیٰ عن ابن عباس فی قولہ تعالیٰ ومن الارض
مثلہن قال فی کل ارض مثل ابراہیم ونحو ما علی الارض من الخلق ہکذا اخرجہ
مختصراً واسنادہ صحیح واخرجہ الحاکم والبیہقی من طریق عطاء عن ابی الضحیٰ
مطولاً واولہ سبع ارضین فی کل ارض آدم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراہیم
کابراہیمکم وعیسیٰ کعیسیٰکم ونبی کنبیکم قال البیہقی اسنادہ صحیح الا انہ شاذ
ظاہر قولہ تعالیٰ ومن الارض مثلہن یرد علی اہل الہیئت فی قولہم ان الا[illegible]
فتح

بین کل ارض وارض وقد روی احمد و الترمذی من حدیث ابی هریرة مرفوعاً ان بین کل سماء خمس مائة عام وان بین کل ارض وارض خمس مائة عام واخرجه اسحاق بن راهویه والبزار من حدیث ابی ذر نحوه انتہی ملخصاً۔ اور علامہ شہاب الدین خفاجی حنفی حاشیۂ تفسیر بیضاوی میں لکھتے ہیں۔ الذی نعتقده ان الارض سبع کالسمٰوات ولها سکان من خلقه یعلمهم الله انتہی۔ اور سلیمان جمل حاشیۂ جلالین میں لکھتے ہیں ذکر الله تعالی ان السمٰوات سبع طبقات ولم یأت فی الارض فی التنزیل عدد صریح لا یحتمل تاویل الا قوله تعالی ومن الارض مثلهن وقد اختلف فیه فقیل ای فی العدد لان الکیفیة والصفة مختلف بالمشاهدة و الاخبار وتعین العدد وقیل مثلهن ای فی الغلظ وما بینهن وقیل هی سبع الا انه لم یفتق بعضها عن بعض قال الماوردی والصحیح هو الاول وانها سبع کالسمٰوات انتہی اور ثعلبی عرائس میں تحریر کرتے ہیں روی عن عبد الله بن عمر عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انه قال بین کل ارض الی التی تلیها مسیرة خمس مائة عام وهی سبع طبقات الارض الثانیة سجن الریح ومنها تخرج الریاح المختلفة وفی الارض الثالثة خلق وجوههم کوجوه بنی آدم وافواههم کافواه الکلاب وایدیهم کایدی الانس وارجلهم کارجل البقر وآذانهم کآذان البقر واشعارهم کصوف الضان لا یعصون الله طرفة عین نهارهم لیلنا ولیلهم نهارنا والارض الرابعة فیها حجارة الکبریت التی وعدها الله لاهل النار یسجر بها جهنم قال رسول الله صلی علیه وسلم والذی نفسی بیده ان فیها اودیة من کبریت لو ارسل الله فیها الجبال الرواسی لضاعت والارض الخامسة

فیها عقارب اهل النار والسادسة فیها دواوین اهل النار واعمالهم واسمها
سجین والسابعة مسکن ابلیس وجنوده انتهی ملخصا اور تاسیل محمد ابن حمدان
ابن حمدی بدائع الدهور (ن) وقائع الدهور میں لکھتے ہیں قال وهب ابن منبه لما خلق
الله الارض کانت طبقة واحدة ففتقها فصیرها سبعا کما دل فی السموات
وجعل بین الطبقة والطبقة مسیرة خمس مائة عام وهو لقوله تعالی
ففتقناهما وجعلها سبعا فکان اسم الطبقة العلیا ادیما والثانیة بسیطا
والثالثة ثقیلا والرابعة بطیحا والخامسة حسیا والسادسة ماسکة والسابعة
الثری وسکان الارض الثانیة امم یقال لهم الطمس وطعامهم من لحومهم
وشرابهم من دمهم والطبقة الثالثة سکنها امم وجوههم کوجوه بنی آدم
وافواههم کافواه الکلاب واذانهم کاذان بنی آدم وارجلهم کارجل البقر
علی ابدانهم شعر کصوف الغنم وهو لهم لباس والطبقة الرابعة سکانها
امم یقال لهم الجلهام لیس لهم اعین ولا اقدام لهم اجنحة کاجنحة القطا والخامسة
سکنها امم یقال لهم الحسن وهم کامثال البغال ولهم اذناب کل ذنب طوله
مائة ذراع والسادسة سکنها امم یقال لهم الحسوم وهم سود الالوان لهم
مخالب کمخالب السباع ویقال ان الله تعالی سلطهم علی یاجوج وماجوج
حتی یخرجون فیهلکهم والطبقة السابعة فیها مسکن ابلیس وجنوده من
المردة والشیاطین انتهی ملخصا انتہا معلوم کرنا چاہیئے کہ ہر طبقات باقیہ میں انسان
کا ہونا ثابت ہے جیسا کہ حدیث مذکور صحیح بھی دلالت کرتی ہے اور قرآن پاک میں ہے
ولکل قوم هاد یعنی ہر قوم کے واسطے ہادی مبعوث ہوا ہے اس سے معلوم ہوا ہے کہ

توہم کیواسطے ایک راہ تھا مقرر ہوا ہی پس ہر گاہ طبقات باقیہ میں وجود مخلوقات الٰہی کا ثابت ہوا در کوئی مخلوق حق تعالیٰ
کی مہمل نہیں چھوڑی گئی لا بد ہے وہاں بھی راہ نما ہونگے اور علامہ جلال الدین محلی کی تفسیر
سے بھی یہ ثابت ہے کہ حضرت جبرئیل ؑ طبقات باقیہ مین وحی لیجاتے تھے چنانچہ تفسیر
جلالین میں لکھتے ہیں اللہ الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلھن یعنی
سبع ارضین یتنزل الامر الوحی بینھن بین السموات والارض ینزل بہ جبرئیل
من السماء السابعۃ الی الارض السابعۃ انتھی ہرگاہ یہ تین امر ذہن نشین ہوگئے
اب سمجھنا چاہیئے کہ لفظ نبی کنبیکم سے اگرچہ ایک ایک نبی خاتم النبین ہونا طبقات
باقیہ مین ثابت ہے لیکن اوسکا مثل ہونا ہمارے خاتم النبین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے ساتھہ
ثابت نہین ہو سکتا اسواسطے کہ کلام عرب مین کاف تشبیہ کے واسطے مستعمل ہے
اور تشبیہ مین لازم نہین ہے کہ مشبہ یہ مثل ہو یا اقوی ہو مشبہ سے بلکہ کبھی تشبیہ
ناقص کے ساتھہ مجرد تفہیم کے واسطے ہوتی ہے قرآن پاک مین حق تعالیٰ فرماتا ہے۔
اللہ نور السموات والارض مثل نورہ کمشکوۃ فیھا مصباح اس آیت مین
حق تعالیٰ نے اپنے نور کو تشبیہ دی ہے ساتھہ نور مشکوۃ کے اور پھر ظاہر ہے کہ نور الٰہی
بدرجہا اس نور سے اعلیٰ واحسن ہے ع چہ نسبت خاک را با عالم پاک پس لفظ نبی
کنبیکم سے یہ امر ہرگز نہین ثابت ہے کہ خاتم الانبیاء طبقات باقیہ کا مثل خاتم الانبیا
اس طبقہ کے ہے بلکہ تشبیہ فقط تعلیم و تفہیم کے واسطے ہے اس غرض سے کہ جسطرح
سے ایک خاتم الرسل اس طبقہ مین ہے اسیطرح سے ایک ایک خاتم ہر طبقہ مین ہے
نہ یہ کہ وہ خاتم مثل اس خاتم کے ہے بلکہ اگر غور کیا جاوے تو اسی حدیث سے معلوم ہوتا
ہے کہ وہ خاتم مثل ہمارے خاتم الانبیا کے نہین ہے کیونکہ اسی حدیث مین لفظ

آدم کا جو مکہ میں وارد ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ مخلوقات طبقات ائمہ کی اولاد
آدم کی نہیں ہے بلکہ وہ سب آدم کی ہیں تمام کتب عقائد میں یہ امر مصرح ہوا ہے کہ اولاد آدم
اس عالم کے تمام مخلوقات سے حتی کہ ملائکہ سے بھی افضل ہے آیہ ولقد کرمنا بنی آدم سے اور
معلوم ہوتا ہے کیونکہ تمام مفسرین اور علماء کا اتفاق ہے اس امر پر کہ مراد آدم سے اس آیت
میں یہی ہے آدم ہیں سب آدم طبقات ماقبلیہ بلکہ تمام اسماء کہ قرآن پاک میں انکا ذکر ہے ان سے
مراد اسماء اسی طبقہ کے ہیں نہ اسماء طبقات ماقبلیہ کے اور حدیث صحیح میں وارد ہے
انا سید ولد آدم ولا فخر اور دوسری حدیث میں وارد ہے انا اکرم الاولین و
الآخرین ان دونوں سے دو مقدمے ثابت ہوئے اول یہ کہ ہمارے خاتم الانبیاء تمام اولاد
آدم سے افضل ہیں دوسرے یہ کہ اولاد آدم اس عالم کے تمام مخلوقات سے افضل ہے
بعد ترکیب ان دونوں مقدموں کے نتیجہ نکلا ہمارے خاتم الانبیاء افضل ہیں تمام
مخلوقات سے پس ممکن نہیں خاتم الانبیاء طبقات ماقبلیہ کی ساتھ ہمارے خاتم الانبیاء کی کیسے مساوات
ہوگی علاوہ یہ ہے کہ مماثلت میں اتحاد ماہیت و اتحاد قسم ضروری ہے اسی واسطے
انسان انسان کی مماثل کہا جاتا ہے اور انسان جن یا فرشتہ کی مماثل نہیں کہلاتا ہے اور جمہور
مدارج النبوۃ وغیرہ سے جو سابقاً منقول ہوئی معلوم ہوتا ہے کہ مخلوقات طبقات ماقبلیہ اس
مخلوقات کی صنف سے نہیں ہے اور یہ امر نصوص قطعیہ سے ثابت ہے کہ نبی
ہر قوم کا اسی قوم کی صنف سے ہوتا ہے تا امت اسکے ساتھ ارتباط پیدا کرے اور
اسکی متابعت کرے اسی واسطے بنی آدم پر کوئی نبی از قسم جن یا از قسم ملائکہ مبعوث نہیں
پس ضرور ہے کہ انبیاء مخلوقات طبقات ماقبلیہ کی اونہیں کی صنف سے اور انہیں
کی جنس سے ہونگے اور ہمارے خاتم الانبیاء ہمارے جنس سے ہیں پس دونوں خاتم میں

مماثلت کہ عبارت ہے اتحاد صنف و صفات سے کیونکر ہوگی آرے اسی قدر مین دونون شریک ہین کہ ہمارے نبی خاتم الانبیا اس طبقہ کے ہوے اور طبقات باقیہ کی خاتم اپنے اپنے طبقات کی خاتم ہوئی۔ لیکن مجرد اس شرکت کی مماثلت کا اطلاق درست نہین ہے حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی فقط

استفتا۔ کیا فرماتے ہین علماے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ زید کہتا ہے کہ حدیث ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض ادم کادمکم ونوح کنوحکم وابراھیم کابراھیمکم وعیسے کعیسکم ونبی کنبیکم کفر ہے اور جو اسکا اعتقاد رکھے وہ کافر ہے اور جو اسکے ناقل ہین وہ کافر ہین اور عمرو کہتا ہے کہ یہ حدیث صحیح ہے اور جو اسکا اعتقاد رکھے وہ مسلم صحیح الاعتقاد ہے اور جو اسکے ناقل ہین وہ ائمہ دین وہداۃ المسلمین ہین ان دونون فریقون مین سے کونسا قول صحیح ہے اور کون غلط اور زید مسلمان ہے یا کافر ہے **بینوا توجروا** ھو الموفق زید جھوٹا ہے اور فاسد الاعتقاد اور عمرو سچا ہے اور صحیح العقیدہ اور اعتقاد زید کا کفر صریح ہے اور جہالت قبیح کیونکہ حدیث مذکور کتب معتمدہ اور زبر معتبرہ مین موجود ہے اور اسکے ائمہ دین مثل ترجمان القران حضرت ابن عباس اور ابو الضحی اور شعبہ امیر المومنین فی الحدیث اور عطاء بن السائب اور عطاء بن یسار اور عمرو بن مرہ اور محمد مثنی اور عمر بن علی اور محمد بن جعفر اور عبید بن غنام اور علی بن حکیم اور شریک اور حاکم اور بیہقی اور جلال الدین سیوطی کہ مستند مخالفین کی ہین اور محمد بن جریر طبری کہ بڑے معتمد مخالفین کے ہین اور ابن ابی حاتم کہ بڑے محدث ہین اور عبید بن حمید اور ابن الضریس اور ابن حجر عسقلانی صاحب فتح الباری وغیرہم قائل ہین۔ اخرج الحاکم فی المستدرک من طریق عبید بن غنام النخعی عن علی بن حکیم عن شریک عن

عطاء بن السائب عن ابی الضحیٰ عن ابن عباس قال فی کل ارض نبی کنبیکم وآدم
کآدمکم ونوح کنوحکم وعیسیٰ کعیسیٰکم وقال صحیح الاسناد۔ قال ابن جریر حدثنا
عمرو بن علی ومحمد بن مثنیٰ قالا حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن
ابی الضحیٰ عن ابن عباس انه قال فی کل ارض آدم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراہیم
کابراہیمکم وعیسیٰ کعیسیٰکم ونبی کنبیکم۔ ابن حجر عسقلانی فتح الباری شرح صحیح البخاری
میں لکھتے ہیں ویدل للقول الظاہر ما رواہ ابن جریر من طریق شعبة عن عمرو بن
مرة عن ابی الضحیٰ عن ابن عباس فی ہذہ الآیة ومن الارض مثلهن قال فی کل ارض مثل
ابراہیم ونحو ما علی الارض من الخلق ہکذا اخرجه مختصرا واسنادہ صحیح
واخرجه الحاکم والبیہقی من طریق عطاء بن السائب عن ابی الضحیٰ مطولا واوله
ای سبع ارضین فی کل ارض آدم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراہیم کابراہیمکم
وعیسیٰ کعیسیٰکم ونبی کنبیکم قال البیہقی اسنادہ صحیح الا انه شاذ بمرۃ اور مدرج
الرادی شرح لغرضه الراوی میں مرقوم ہے ولما رأیت السعی من تصحیح الحاکم
له حتی رأیت البیہقی قال اسنادہ صحیح لکنه شاذ بمرۃ اور تفسیر در منثور میں سیوطی
سے واخرج عبد بن حمید وابن المنذر وابن جریر عن ابن عباس قوله ومن
الارض مثلهن قال لو حدثتکم بتفسیرها لکفرتم وکفرکم تکذیبکم بها واخرج
ابن جریر وابن ابی حاتم والحاکم وصححه والبیہقی فی شعب الایمان وفی الاسماء
والصفات من طریق ابی الضحیٰ عن ابن عباس فی قوله ومن الارض مثلهن
قال سبع ارضین فی کل ارض نبی کنبیکم وآدم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراہیم
کابراہیمکم وعیسیٰ کعیسیٰکم قال البیہقی اسنادہ صحیح لکنه شاذ بمرۃ لا اعلم

الا ان الصحیح علیہ متابعا انتہی اور ایسی ہی تفسیر مظہری اور کمالین وغیرہما مین اور موافق
قاعدہ محدثین کے یہ حدیث مرفوع ہے حکما پس معاذ اللہ حضرت رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم تک نبوت پہونچتی ہے مسلمانون کو چاہیے کہ ایسے مرتد کے پاس نہ بیٹھین
اور اس سے کلام بھی نکرین اور اسکے پیچھے نماز بھی نہ پڑھین واللہ اعلم بالصواب نمقہ السید امیر
احمد النقوی السہسوانی **استفتا** کیا فرماتے ہین علماء دین اس باب مین کہ زید نے
ایک عالم کی جسکی تصدیق ایک مفتی مسلمین نے بھی کی تھی دربارہ قول ابن عباس رضی
اللہ تعالی عنہ جو در منثور وغیرہ مین ہے ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض آدم
کآدمکم و نوح کنوحکم و ابراہیم کابراہیمکم و موسی کموسکم و عیسی کعیسکم
و نبی کنبیکم کی یہ عبارت تحریر کی کہ میرا یہ عقیدہ ہے کہ حدیث مذکور گو صحیح اور معتبر ہے
اور زمین کی طبقات جدا جدا ہین اور ہر طبقے مین مخلوق الہی ہے اور حدیث مذکور سے ہر طبقے
مین انبیاء کا ہونا معلوم ہوتا ہے لیکن اگرچہ ایک ایک خاتم کا ہونا طبقات باقیہ مین
ثابت ہوتا ہے مگر اونکا مثل ہونا ہمارے خاتم النبیین صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم
کی ثابت نہین اور نہ میرا یہ عقیدہ ہے کہ وہ خاتم مماثل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہون
اسلئے اولاد آدم جسکا ذکر ولقد کرمنا بنی آدم مین ہے اور سب مخلوقات سے
افضل ہے وہ اسی طبقہ کے آدم کی اولاد ہے بالاجماع اور ہمارے حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم سب اولاد آدم سے افضل ہین تو بلاشبہ آپ تمام مخلوقات سے افضل
ہوے پس دوسرے طبقات کے خاتم جو مخلوقات مین داخل ہین آپکی مماثل کسیطرح
نہین ہوسکتے انتہی اور باوجود اس تحریر کے زید یہ کہتا ہے اگر شرع سے اسکے خلاف
ثابت ہوگا تو مین اوسی کو انونگا میرا اصرار اس تحریر پر نہین پس علمائے شرع سے استفسار یہ ہے

کہ الفاظ حدیث ان معنوں کو محتمل ہی نہیں اور ہر چند بلحاظ اس تحریر کا ضرور نہیں
تا حاجت اہل سنت و جماعت ہی ہو گا انہیں بیہوا لو جروا ھو المصوب مخفی نہ رہے کہ حدیث
مذکور مخصوص محدثین کے نزدیک معتمد ہے حاکم نے اسکے حق میں صحیح الاسناد کہا اور بیہقی نے
حسن الاسناد کا حکم دیا اور اس حدیث کے ثبوت میں کوئی علت قادحہ معتمدہ نہیں ہے
اور زمین کے طبقات کا ہونا بھی باحسن آیات سے ثابت ہے اور اس حدیث مذکور سے
ہونا انبیاء کا طبقات باقیہ میں ثابت ہے اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ جس طرح
سلسلہ ہو اس طبقے میں واسطے ہدایت سکان کی تیار ہوا اسی طرح سے ہر ہر طبقے
میں سلسلہ ہو واسطے ہدایت وہاں کے سکان کی تیار ہوا اور چونکہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ
لا متناہی سلسلے کے باطل ہے لا جرم ہر طبقے میں ایک مبدا و سلسلہ ہو گا کہ وہ ہمارے
آدم کے ساتھ تشبیہ دیا گیا اور ایک آخر سلسلہ ہو گا کہ وہ ہمارے خاتم کے ساتھ تشبیہ
دیا گیا پس سائر انبیاء اور خاتمیات طبقات تحتانیہ پر اطلاق خاتم کا درست ہے اب یہاں تین
احتمال ہیں ایک یہ کہ خواتم طبقات تحتانیہ بعد عصر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ہوئے ہوں
دوسرے یہ کہ مقدم ہوئے ہوں تیسرے یہ کہ ہمعصر ہوئے ہوں احتمال اول بحدیث
لا نبی بعدی وغیرہ باطل ہے اور بر تقدیر احتمال ثانی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
خاتم الانبیاء ہر طبقات ہونگے اور بر تقدیر ثالث دو احتمال ہیں ایک یہ کہ سوا آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کی مخصوص نبوت اس طبقے کی ہو اور آپ کی خاتمیت نسبت انبیاء اسی
طبقے کے ہو اور طبقہ تحتانیہ میں ان کی خاتم کی رسالت ہو اور ہر ایک ان میں کا تابع
شرع جدید و تمام انبیاء اسی طبقے کا ہو دوسرے یہ کہ خواتم طبقات تحتانیہ متبع شریعت
محمدیہ ہوں اگرچہ کوئی دل میں کہ صاحب شرع جدید ہوا اور دعوت ہماری حضرت کی عام اور حکم

آپ کا پہ نسبت جملہ انبیا رجملہ طبقات کی حقیقی ہو اور ختم ہر ایک خواتم باقیہ کا بہ نسبت اپنی اپنی سلسلے کی اضافی ہو احتمال اول بہ نسبت عموم نصوص بعثت نبویہ کی جس سے صاف آنحضرت کا مبعوث ہونا تمام عالم پر معلوم ہوتا ہے باطل ہے اور علماے اہل سنت بھی اس امر کی تصریح کرتے ہیں کہ آنحضرت کے عصر میں کوئی نبی صاحب شرع جدید نہیں ہو سکتا اور نبوت آپ کی عام ہے اور جو نبی آپ کے ہمعصر ہوگا وہ متبع شریعت محمدیہ کا ہوگا چنانچہ تقی الدین سبکی سے جلال الدین سیوطی رسالۃ الاعلام بحکم عیسیٰ علیہ السلام میں نقل کرتے ہیں قال السبکی فی تفسیرہ ما من نبی الا اخذ اللہ علیہ المیثاق انہ ان بعث محمد فی زمانہ لیؤمنن بہ ولینصرنہ ویوصی امتہ بذالک وفیہ من النبوۃ وتعظیم قدرہ ما لا یخفی وفیہ مع ذلک انہ علی تقدیر مجیئہ فی زمانہم یکون مرسلا الیہم ویکون نبوۃ ورسالتہ عامۃ لجمیع الخلق من زمن آدم الی یوم القیمۃ و یکون الانبیاء وامہم کلہم من امتہ فالنبی صلی اللہ علیہ وسلم نبی الانبیاء ولو اتفق بعثتہ فی زمن آدم ونوح وابراھیم وموسیٰ وعیسیٰ وجب علیہم وعلی امہم الایمان بہ ونصرتہ وبھذا یاتی عیسیٰ فی آخر الزمان علی شریعتہ ولو بعث النبی علیہ الصلوۃ والسلام فی زمان موسیٰ وابراھیم ونوح وآدم کانوا مستمرین علی نبوتہم ورسالتہم الی امہم والنبی صلی اللہ علیہ وسلم نبی علیہم ورسول الی جمیعہم انتھی اور بحر العلوم مولانا عبد العلی اپنے رسالہ فتح الرحمن میں لکھتے ہیں مقتضی ختم رسالت دو چیز است یکے آنکہ بعد وے رسول نباشد دوم دیگر آنکہ شرع وے عام باشد ہر کسے کہ موجود باشد وقت نزول شرع وے اتباع شرع وے بر وے واجب و فرض است و شرش آنکہ ہمہ رسل در اخذ شرع مستمر

از خاتم الرسالہ انتہی چونکہ تشریح او عام باستدلیل دیگرے صاحب شرح ما سبق انتہی حاصل

کلام یہ ہے کہ حدیث ابن عباس صحیح ومعتبر ہے اور اوس سے طبقات تحتانیہ میں وجود انبیا

ثابت ہے اور بہ سبب بطلان لاتناہی سلسلے کی ہر ایک طبقے میں ایک آخر انبیاء بہ نسبت

اوس طبقے کے ہونا ضروری ہے لیکن مطابق عقائد اہل سنت یہ امر ہے کہ دعوت ہمارے

حضرت کی عام ہے تمام مخلوقات کو شامل ہے پس اس امر کا اعتقاد کرنا چاہیئے کہ خواتم

طبقات سافلیہ بعد بعثت حضرت ہمارے ہوئے یا قبل ہوئے یا بعد ہر تقدیر اتحاد عصر تبع شریعت

محمدیہ ہوں گے اور ختم اونکا نسبت اپنے طبقے کے اضافی ہوگا اور ختم ہمارے حضرت

کا عام ہوگا اور تفصیل اس سب امور کی میں نے کما حقہ اپنے دو رسالوں میں ایک مسمے

بالآیات البینات علی وجود الانبیاء فی الطبقات دوسرے مسمی بہ دافع الوسواس فی اثر ابن

عباس کی ہے ہرگاہ یہ امر ممہد ہو چکا پس سمجھنا چاہیئے کہ زید کو جس نے عبارت جو سوال

میں مرقوم ہے لکھی ہے ہرگاہ مماثلت سے انکار ہے اور صحت حدیث و وجود سابق و

خواتم طبقات تحتانیہ کا قائل ہے مخالف اہل سنت کا نہیں ہے نہ کافر ہے نہ فاسق

بلکہ متبع سنت مگر ہاں جو نبوۃ محمدیہ کو ساتھ اسی طبقے کے خاص کرتا ہو اور ہر ایک عالم کو مماثل

متبع حدیث سمجھتا ہو تو البتہ قابل مواخذہ کے ہے کیونکہ یہ امر خلاف نصوص و خلاف

کلمات علماء کے معلوم ہوتا ہے اور اگر مجرد بعید خواتم کا قائل اور ختم ہمارے رسول کو حقیقی

بہ نسبت جملہ انبیاء جملہ طبقات کے سمجھتا ہے اور ختم ہر ایک خواتم باقیہ کو اضافی کہتا ہے تو اوس پر

کچھ مواخذہ نہیں ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ

عن ذنبہ الجلی والخفی چون تمام این عبارت گذشتہ از جواب حضور جواب التماس اللہ

تعالی شانہ ومجدہ کہ مس در حدیث شریف کا سے لفظ نبی کسیکہ محمد محمد کریم مدہ ہم

آنگاه فرمودند که گلشن راز گفته ـ حدیثے مشکلس زابن عباس ـ نیز بدین حدیث شریف اشارت کرده است بعد ازان این بنده راقم الحروف عرض کرد که قبله درهر کتابی که این حدیث شریف را نوشته دیدم اگرچه معانی آن نوشته اند مگر این غلام را فهمیده نمی شوند و دور از عقل می نمایند حضور لطف نمایند و معنی این حدیث شریف بیان فرمایند حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که آن معانی که مولوی عبدالحی بیان کرده است این معنی حدیث شریف هرگز نیست انگاه بسوئے حاضرین مجلس نگریسته اندک تبسم نموده فرمودند که اگر شرح گلشن راز بودی او را دیده بیان کردے بحضار مجلس نگریستن حضور خواجه ابقاه الله تعالی و معنی حدیث شریف نکردن ازان جهت بوده است که معنی حدیث شریف از اسرار مخفیه بود لائق محرمان و همان وقت بعضے کسان از نامحرمان این راز مخفی در مجلس نشسته بودند بوقت تصحیح این اوراق عرض کردم که حضور خواجه ابقاه الله تعالی معنی این حدیث شریف را بیان فرمایند تا که در ینجا بنویسم حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند من میگویم که معنی حدیث مشکلس راجع به بطون است و بهمین قدر باید نوشت زیاده ازین تشریح کردن روا نیست بعد ازان عرض کردم که قبله آن معانی که مولوی عبدالحی نوشته اند حضور تنزل آن را نفی فرموده اند این اوراق او را در ملفوظات شریف داخل کردن مناسب نیست حضور فرمودند که بسیار مناسب است ضرور داخل کتاب باید کرد بعد ازان فرمودند که در ملت ذکر بسیار اشیاء آمده است که معانی آن راجع به بطون اند انگاه فرمودند که ملت آنست که ثبوت احکام از عبادات و معاملات از کتاب منزل من عند الله بوده باشد و نحل آنست که هر یک حکم از احکام عبادات و معاملات محض بعقل ثابت کرده شود پس مسلمانان و نصاریٰ و یهود و بده و زردشت و هنود این همه اهل ملل هستند و کتب منزله من عند الله دارند که همه احکام عبادات و معاملات از اوامر و نواهی آن کتب سماویه ثابت کرده دارند و بطلیموس[له] و فیثاغورث و توابع آنها

[له] بفتح با و لام و تقدیم یا بر میم نام حکیم یونانی صاحب کتاب مجسطی ۱۲ منتخب

ودیگر حکمای فلاسفه و آنان که از انسان حضرت عقل و عقلیات بوده باشند همه اصحاب عقل اند
پس چه اشیا هستند که وجود آنها را با سلطنت نامه است و در واصحاب عقل را
هیئت چنانچه بر وجه ما عرفت وجود سماوات اصلا هیئت و در بطلیموس هفت آسمان و یک
فلک النجوم که آن را کرسی میگویند و دیگر عرش پس بر دش تمام افلاک موجود اند و هر یک فلک محیط
و محیط است سوای عرش که محیط همه است و حافظ است و در بین مرکز است محیط آسمان
دنیا است و جمله سماوات و ارض کروی هیئت داشته اند گویا مثال آسمانها و زمین مانند
است و در جمیع ملل کتب سماویان چنین مذکور و مثبت گردیده است که هفت آسمانها
و یک کرسی و دیگر عرش عظیم است و این همه افلاک کروی هیئت اصلا نمی دارند و گرد اگرد
زمین هم هفت طبقه ما است زمین چون سرپوش آمده اند فاصله در میان زمین و آسمان اول
بقدر پانصد ساله راه ما است و سطبری و عمق جرم هر یک آسمان نیز بقدر پانصد ساله راه است
و از آسمان اول تا دوم هم پانصد ساله راه است و عمق آسمان دوم هم بقدر پانصد ساله راه است
کذلک در باقی آسمانها و زمین هفت اند و در میان هر یک زمین هم فاصله پانصد
پانصد ساله راه است و سطبری و عمق هر یک زمین همین قدر است و هم چنین در باقی زمینها
و چنانچه هفت طبقات آسمانها است همچنین دو در زیر زمین است و در حکمای زمین
یکی است و اگر گفته شود که زمین هفت اند باعتبار قطعات که در میان هر قطعه خلیج بحر محیط
است چنانچه یک قطعه ایشیا دوم قطعه افریقه سوم قطعه امریکه چهارم قطعه استرلیا پنجم
قطعه یورپ و دیگر جزایر ملحق کرده هفت قطعات را هفت زمین اعتبار کرده شود مگر زمینها
موجب حدیث شریف مذکور گشته است اما ... موت فرسخ اند و دو مگر در احادیث
محمدی صلی الله علیه وسلم آمده که گرداگرد زمین کوهیست که آن را کوه قاف میگویند ... مکانا

وجود کوه قاف هم نیست زیرا آنکه از هر طرف زمین گرد آب است و تمامی زمین را حکمای فلاسفه یونان و نصاری وغیره که اصحاب تخیل اند از طرف محیط طے کرده گردیده اند پس در هیچ جا اثر قاف نیافته اند و دیگر سد یاجوج و ماجوج که ذکر آنها در ملت آمده که یاجوج و ماجوج قومے است بے شمار از آدمیان بسیار محبوس اند در سد که همه شب دیوار آنرا می لیسند و میگویند که فردا سوراخ خواهیم کرد و بیرون خواهیم رفت مگر چون کلمه انشاء الله تعالیٰ نمی گویند فردا می بینند که سد مسدود و درست شده مے باشد این هر دو چیز هم نیز اهل تخیل وجودی ندارند زیرا آنکه اگر این اشیاء مذکوره درین عالم جسمانی محسوس هستند پس حکمای فلسفه تمام عالم را سیر کرده و گردیده اند در هیچ جا اثر سد یاجوج و ماجوج نیافتند آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ بقائه فرمودند من میگویم که این همه اشیاء مذکوره که ذکر آنها در ملت آمده است ما دل هستند و از عالم البطون اند نه از عالم حس و شهادت

بعد ازان فرمودند که آب حیات و ظلمات هم از عالم باطن اند نه از عالم ناسوت

بعد ازان فرمودند که حضرت سید علی صاحب قدس سره که چشتی نظامی اند چنانچه بیعت ایشان بچند واسطه مے پیوند د بحضرت راجی حامد شاه صاحب و ایشان خلیفه شیخ حسام الدین مانکپوری و ایشان خلیفه شیخ نور الدین قطب العالم پنڈوی و ایشان خلیفه والد ماجد خود شیخ علاء الدین اسعد بنگالی و ایشان خلیفه شیخ سراج الدین عثمان آئینه هند و ایشان خلیفه سلطان المشائخ محبوب الٰهی رضی الله عنه اند چون ببلاد خراسان و پشاور مبعوث شده رفته اند در آنجا در پشاور حضرت آخوند درویزه نامی عالم فاضل و متقی و پرهیزگار بود مگر از معامله این طائفه خالی و منکر سماع و محتسب بود و حضرت سید علی صاحب قدس سره مولع سماع بودند مگر سماع بے مزامیر می شنیدند روزے حضرت سید علی قدس سره در سماع

بوده اند و سماع نے مزامیر بود ضرب دف بوده است پس حضرت سید علی صاحب رقص
میکردند که آخوند درویزه صاحب جهت احتساب انکار سیده از دست سید علی صاحب
قدس سره بگرفت حضرت سید علی صاحب قدس سره که در حالت رقص دست می‌افشاندند
دست را افشاندند آخوند درویزه صاحب این طرف مشرق در کوه قاف افتاد و سه ساله در هم
آنجا ملکے را بشرف اسلام مشرف گردانیده بودند و درس هم گفت و علم آموخت مدت دو سال
آنجا مقیم ماند این قدر مدت که آنجا بسر برده بود می‌دیدی که حضرت از غیب ظاهر گشتی و در روز
غائب شدے روزے آخوند صاحب التماس کرد که این دست حضرت سید علی صاحب
است آن دست مبارک بیاد بخت حضرت سید علی صاحب دست را دراز کشیدند
آخوند صاحب در مقام خود رسید بعد از چند مدت از دل طبع آخوند صاحب خوش آمد
قصد احتساب کرده رفت اتفاقاً آنروز هم حضرت سید علی صاحب قدس سره در مجلس
سماع رقص میکردند آخوند صاحب دست او دستان بگرفت بیفشاندند حضرت سید علی صاحب
دست مبارک را افشاندند آخوند صاحب این طرف مغرب در کوه قاف افتاد و ده سال
در آنجا گذارد بعد ازاں بطریق یکتیں باز دست حضرت سید علی صاحب که از غیب
نمودار شده سے آویخته در جامه خود رسید آنگاه بخدمت سید علی صاحب رجعت توبه کرد
و مرید گشته شد و کمالات حقه حاصل نمود چنانچه صاحب نسبت گردیده است مریدان بسیار
گرفته و اگرچه درویش کامل شده اند تاهم سماع گاهے نشنیده اند و این حضرت آخوند صاحب
را کتابیست در آن نوشته که سماع حرام است مگر کسانے را که مرید شیخ من حضرت
سید علی قدس سره رسیده باشند آنگاه حضور خواجه العاه الله تعالی بقائه فرمودند که
این حضرت سید علی قدس سره ملقب بابا صاحب آن طرف پشاور و ملا خراسان معروف

بعد ازان شخصے عرض کرد کہ قبلہ فلان مولوی . . . . نیاز میرساند و عرض می کند کہ آنچہ کسے بجناب حضور گفتہ کہ وے بر کتاب کلمۃ الحق رد نوشتہ است و حضور رنجیدہ خاطر گشتہ اند سراسر آنکس دروغ بستہ من ہرگز رد آن کتاب ننوشتہ ام حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ فرمودند اگر رد کلمۃ الحق نویسد مرا چہ واگر نہ نویسد مرا چہ بعد ازان فرمودند کہ شاہ عبد الرحمن صاحب قدس سرہ ہم این زیادتی کردہ اند کہ توحید وجودی را از احکام جہریہ و علانیہ قرار دادہ اند و آنانکہ قائل سر و اخفا اند مثل حضرت شیخ محی الدین ابن العربی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و غیر ہما من اکابر الصوفیہ پس بر اوشان در کلمۃ الحق رد نوشتہ است بعد ازان فرمودند کہ حضرت شاہ عبد الرحمن قدس سرہ در علوم ظاہری نیز دستگاہے عظیم داشتند کلمۃ الحق را چگونہ بر دلائل عقلیہ و نقلیہ منبنی ساختہ اند و گفتہ کسیکہ قائل توحید وجودی نیست زن او مباح است و مال او غنیمت کردہ شود آنگاہ فرمودند کہ حضرت عبد العلی بحر العلوم شارح مثنوی شریف نیز یکے از استادان اوشان اند و این حضرت بحر العلوم ہم عالم متبحر و درویش بودہ اند۔

بعد ازان فرمودند کہ اکثر علمائے لکھنؤ آن بلاد نسبت تلمذ با حضرت شاہ عبد الرحمن صاحب دارند چنانچہ مولوی عبد الحی ہم بالواسطہ از شاگردان اوشان باشند

بعد ازان فرمودند کہ شخصے بود در حدود پشاور میان ابویزید روشن نام ہمزمان آخوند درویزہ صاحب قدس سرہ کہ آخوند صاحب اورا نہایت زبون و ذلیل کردہ بود و اورا ابویزید تاریک میگفتند نہ روشن و آن ابویزید نیز این طریقۂ توحید وجودی جہریہ داشت آنطرف آنچنان زور و شور انداختہ بود کسے کہ قائل توحید وجودی جہریہ نبودی زنش را بدیگران مباح کردہ دادے و مالش را غنیمت نمودہ ہم چون رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم

آرزوی من آن است که من بخدمت حضور انور امروز حاضر شوم آن معتبر باز آمد و همچنان
عرض گذارد حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند بیایند آنگاه اندر بیامد حضور خواجه ابقاه الله
تعالی یک دو قدم پیش رفته هر دو دست بر پایهای آن صاحب زاده صاحب نهادند و گردنشان
بگرفتند و معانقه کردند بعد از آن نشستند حضور خواجه ابقاه الله تعالی دو زانو
نشسته اند و صاحب زاده صاحب مربع نشسته آنگاه صاحب زاده صاحب گفت
که شما نیز مربع نشینند حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که عادت ما همین طور شده است
اگر مربع بنشینم مانده میشوم و اگر بدو زانو نشینم هرگز مانده نمی شوم آنگاه حضور خواجه
ابقاه الله تعالی خیر عافیت پرسیدند صاحب زاده صاحب نیز خیر عافیت پرسیدند آنگاه
سخن از هر یک باب گفتند آخر ذکر درین افتاد که اکنون بر آستان حضور حضرت قبله عالم
مهاروی رضی الله تعالی عنه یک سرای عالیشان بعمارت پخته بنا گردیده است
از صاحبزاده پرسیدند که چه قدر مبالغ صرف و خرچ شده اند الشیان گفت خدا خوش
دارا د نواب محمد صادق خان صاحب را که مرید شما است که بیست و پنج هزار و چند صد
روپیه از خزانه خود داده این سرای بنا کنانیده است آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی
پرسیدند که عمارات متعلقه خانقاه حضور قبله عالم کهنه شده باشند صاحبزاده گفت
آری کهنه شده اند آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی پرسیدند که عمارات کهنه را کدام کسان
بنا کنانیده بودند صاحبزاده گفت که دیوار احاطه حرم حضور حضرت قبله عالم رض حضرت حافظ
محمد جمال الله ملتانی رح بنا کنانیده اند که الآن هم موجود است اکنون بقدری زیادتی شده است
در روضه مطهره و چاه پخته که در بروی خانقاه معلی استاده است و مسجد شریف این سه
اماکن تبرکیه حضور حضرت قبله جد بزرگوار شما جناب حضرت قاضی صاحب رضی الله تعالی

شد اگرچه خود سابع حج کرده عبارت کشاید از حضور خواجه ابقاه الله تعالی بعنایه تسلیم
کرده فرمودند که نسبت کس چنین است که شاگفته باید بیخبر باشد که کسی شد از جانشینان حبیب
حافظ بهاول خان نوری که مرید حضرت قبله عالم مهاروی رحمه بوده ما کساید است.
بعد ازان صاحبزاده ارکو مرید گردید پس حضور خواجه ابقاه الله تعالی چهار پیچ قدم
بیستر زنده دست زمانه کاخستان بماده معانقه کردند و دیده دو نمودند بعد ازان بر مسند
دلگشاے که در وسط شهر بلنگ مبارک نهاد بودند آنها را بر داشته نشستند بعد از
ساعت این بنده راقم الحروف پرسید که معانیس رامی بوسته باشی بیدو سے سال
رویش آمدم و عرض کردم که ربده می نویسم **ملفوظ هشتاد و دوم** بوقت عصر
روز سه شنبه تاریخ بستم از ماه ذی قعده سال سه صد و چهار دهم از هجری المقدس بدولت
پابوس در زیارت حضرت اقدس که عنادلے و شمادسے بستر اریں بست بیمار شد
اندرین اثنا حکیم جان محمد نامی سکنه گڑھی که از مریدان حضور حضرت خواجه سلطان الاولیا
رضی الله تعالی عنه است و نهایت پیر و ضعیف و فرتوت شده بود بدولت قدمبوس
حضور خواجه ابقاه الله تعالی فائز شده زیست. **بعد ازان** نماز عصر با جماعت گذارده
نشستند آنگاه فرمودند که اکنون این شخص بعالم غیب قریب شده است زیراکه همه بهلائی
جهان و جهانیان از وے گسسته شده اند آنگاه فرمودند سبحان الله چندان مریدان حضور
حضرت قبله سلطان الاولیا صاحب الروضه رضی الله تعالی عنه را که دیده ام اگرچه بهتا
بوده اند مگر بمانند سرارلیتان تو شیگیه است آنگاه فرمودند که این حکیم بهور آزرسیده نیست
دارد عرض کرده شد که آنکه بهور آزرده نیست دارد **بعد ازان** حضور خواجه ابقاه الله تعالی این حکایت بیان
فرمودند که ناگاه خوش که او بعهد ازهم سرگشته ی دو شهر شد ای سکوت بعد اتت مرید دست گرد

حضور حضرت شیخ شیو خنا سلطان الاولیا قبلہ یا صاحب الروضہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ بودہ است
روزے بحضور حضرت ایشان سبق کتاب می خواند اندرین اثنا از زبان حق ترجمان
حضور حضرت سلطان الاولیا رضی اللہ تعالیٰ عنہ بہ نسبت وے لفظ مرین[1] صادر شد
چنانچہ او استاد وقت زجر و توبیخ شاگرد را سیگوید حافظ جیون ہمان دم کتاب را فراہم کردہ
بنشست حضور فرمودند چرا نمی خوانی وے دست بستہ عرض کرد کہ بخدمت کسے دیگر
عالم خواہم خواند چرا کہ کلام حضور ہیچون کلام دیگران نیست ہر سخن کہ از زبان مبارک حضور
می گذرد ہمان طور می گردد بظہور می آید می ترسم کہ مبادا وقتے این غلام را میرانید
حضور سلطان الاولیا رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند من خندیدہ ام خوف مکن وے بسیار
اصرار کرد آخر از حضور حضرت سلطان الاولیا رضی اللہ تعالیٰ عنہ بگو باید کہ اے حافظ
جیون تا کہ تو موت را نخواہی ہرگز نخواہی مرد آنگاہ وے را تسلی گردید و سبق کتاب آغاز کرد
آخر حافظ جیون ہم چون نام خود زیستن افتاد تا کہ عمرش بصد سال رسید فی الجملہ چون در پیری
در ہر امر تکلیف دیدی روزے ہمہ وارثان و اقربا را جمع کنانیدہ پیش خود نشاندہ بگفت
کہ مرا شیخ من دعا کردہ بودند کہ اے جیون تا کہ تو موت را نخواہی ہرگز نخواہی مرد پس من
امروز برضا مندی خود موت را میخواہم پس روزے کہ این سخن گفتہ بود ہمدران روز بوقت عصر
فوت شد جان بحق تسلیم کرد بعد ازان یکے از حضار عرض کرد کہ قبلہ
مولوی یار محمد ٹھنگر سکنہ ٹبن منارہ نہایت متقی و بے تعلق آدمیست و سیرت درویشان
دارد کسے کہ رخصت و لبضاعت او ببر داو را مواخذہ نمی کند اندرین اثنا حضور خواجہ ابقاہ اللہ
تعالیٰ ببقائہ فرمودند کہ وقتے کسے شخص کفش شیخ حسام الدین متقی قدس سرہ بدزدی برداشت

---

[1] مرین لفظ ہندیست

وسعادتی بهتر ازین نیست حاصل شد نخستین سخن درین افتاد که درین زمان مسجد مسافران
بسیار رخت انداخته خانه ساخته نشسته اند و حکایات دنیاوی میگویند حضور خواجه
الباقی الله تعالی ابقائه و نفعنا وایاکم ببقائه فرمودند که علامت قرب زمان قیامت است
که مردم بسیار در مساجد نشسته به هم کلام دنیاوی خواهند کرد **مقبوس هفتاد
و پنجم** بوقت عصر روز شنبه چهاردهم از ماه ذی قعده سال سیزده صد و چهاردهم
هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی
بهتر ازین نیست میسر شد اندرین اثنا نواب تگیه خان ساکنه جونی لعاریات بیامد و سر در
اقدام مبارک حضور افگنده بوسه داد آنگاه دست مبارک حضور را بوسیده بنشست
بعد از ساعتی عرض کرد که عزت این غلام منظور شود حضور سر مبارک را جانب زمین نهادند
وی عرض کرد که در ملک مایان کوهستان است پس جبال سرد هستند هوای
خنک و سرد است آنطرف در همه کوهستان مکانات گوشه گزینی هستند حضور
تبسم نمودند و فرمودند که جبال سکونت انبیاء علیهم السلام است همه انبیاء در ملک جبال
مبعوث شده اند اگر حضور حضرت نبی مختار صلی الله علیه وسلم مبعوث شده اند هم در ملک جبال
مبعوث گردیده اند و حضرت ابراهیم علیه السلام در شام هم در جبال مبعوث شده اند و دیگر جمیع انبیاء
علیهم السلام در عرب و شام وغیرها که مبعوث گشته اند در ملک جبال آمده اند آنگاه فرمودند که
جای نیکان جبال است یا چولستان و ویرانها و بیابان **مقبوس هفتاد و ششم**
بوقت عصر روز دوشنبه بتاریخ شانزدهم از ماه ذی قعده سال سیزده صد و چهاردهم
هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی
بهتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجه الباقی الله تعالی ببقائه و نفعنا وایاکم ببقائه خضر را

بچہار شنبہ بتاریخ بستم از ماہ ذی العقدہ سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس
دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست
حاصل شد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا و ایاکم بلقائہ نماز عصر را ادا کردہ منزل
قرآن شریف خواندہ اند و حضار مجلس حلقہ بستہ نشستہ اند اندرین اثنا شاہزادہ مرزا احمد اختر
کہ از اولاد سلاطین دہلی است بیآمد و در وسط مجلس پیشگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ
دست بستہ قایم شد چون حضور بتلاوت قرآن شریف مشغول بودند وے بسیار دیر استادہ
ماند آخر عزیزی از حضار مجلس از ہیبت حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ترسان ترسان
آہستہ بگفت کہ بنشیند آنگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بازدید بمجرد دیدن قرآن شریف
را فراہم آوردند و دوبار سر و قد شدند مرزا احمد بر اقدام مبارک حضور افتادہ بوسہ ہا داد و بسیار
در افتادہ ماند گریہ کرد آنگاہ برخاستہ دست مبارک حضور را ببوسید حضور او را بغل گیری
کردند آنگاہ بنشست و حضور نیز نشستہ باز بتلاوت قرآن شریف شاغل گردیدند بعد از
فراغ از وے خیر و عافیت پرسیدند وے تیار بجا آوردہ بیست و نہ عدد نسخہ ہای کتاب
مناقب فریدی کہ ملفوظ جمع کردہ تازہ مطبوع کنانیدہ آوردہ بودند گزارد حضور خواجہ
ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ بدیدند و تبسم کردہ خادم محافظ کتب را فرمودند کہ این نسخہ ہا در
کتب خانہ بدار۔ **مقبوس ہفتاد و ہشتم** بوقت بحشار شب سہ شنبہ بتاریخ
بیست و چہارم از ماہ ذی العقدہ سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پابوس
و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجہ
ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ بوظیفہ شاغل بودہ اند حضار مجلس گرداگرد نشستہ اندرین اثنا چند
کسان از سادات او چ مغلیہ کہ مذہب امامیہ داشتند حاضر بودند یکے ازان میان

عرض کرد که ناسی عبد الحسن اوحی همه صحابه و سادات اوحی را کافر گویند و همه آزرده
نهایت تنگ آمده ام که کافر کسی دیگرے را گفتن روا است حضور خواجه ابقاه الله تعالی
سلامت فرمودند که آرے لعنت کردن هم بر کسے روا نیست تا که بر یزید هم حضرت معاویه رضی
هم روا نیست اگر کسے دیگرے را لعنت کند و ملعون و سزاوار آں نباشد پس آں لعنت
اوّل بر آسمان رود دروازه های آسمان بسته شوند پس آں لعنت باز بر آں کس لاعن
می آید بعد ازاں شیخ سید عرض کرد که مایاں را دست اصحاب کرام رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم مخصوص صحابه ملاقات صحیح می گوئیم آرے در عشره ماه محرم ما هم زاری می کنیم
و بر یزید و ابن زیاد و شمر لعنت می کنیم و مروان را هم بر سبب ستم میدهیم که محرک ایذا رسانی اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و سید الشهدا از مروان شروع شده است حضور خواجه ابقاه الله
تعالی سلامت فرمودند که مروان صحابی هم نیست وے عرض کرد که کتب همین نوشته اند
کرده صحابی است و چه مدت پیشگاه حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم کاتب وحی بوده است چنانچه
در روز لعنت آل عمران و آل مروان نوشت آنگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را از مدینه طیبه بدر
کرده بود تا رسیل دور کرده شده بود چون زمانه خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه آمد ایشاں
هم او را دیگر دور نشاندند چون زمانه خلافت حضرت عمر رضی الله تعالی عنه رسید ایشاں هم نگزاشتند
دور نشاندند چون خلافت حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه مسلم شد ایشاں او را از آں دور کرده در کل وارد
شد این بار حضور خواجه ابقاه الله تعالی سلامه و نفعنا الله ببرکاته فرمودند که ایں جمیع
قصه در کتاب ... سیاحه الصحبه و معارج النبوت است ... آنگاه
اعتراف خواهم کرد بعد ازاں فرمودند که مرا چنیں یاد می آید که چوں حکم را آنحضرت سرور کائنات
صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه طیبه بدر کرده بودند آنگاه در زمانه حکم مروان رانیده است

واین قصه بعد از ہجرت است وبعد از ہجرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سیزدہ سال در مدینہ طیبہ بسر بردہ اند پس درین مدت قلیل مروان چگونہ کلاں شد وکاتب وحی گشت وانگاہ از مدینہ طیبہ چگونہ بیرون کردہ شد **بعد ازان** فرمودند کہ مروان عمزادہ امیر المومنین حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ است زیرا آنکہ مروان پسر حکم است وحکم عم حقیقی حضرت عثمان است رضی اللہ تعالیٰ عنہ **بعد ازان** فرمودند کہ در حق مروان حدیث شریف در صحیح بخاری نیز آوردہ کہ الوزغ ابن الوزغ **بعد ازان** ہمان سید عرض کرد کہ یا حضرت مشہور در مردم چنان است کہ لا تتحرك ذرة الا باذن الله۔ حدیث قدسی است آیا این حدیث قدسی است یا نہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ فرمودند مشہور در مردم بسیار است ودر کتب معتبرہ یافتہ نمی شود دی عرض کرد کہ محاورہ وقول عرب بودہ باشد فرمودند چنین باشد باز ہمان سید این پرسید کہ ناد علیاً مظہر العجائب تجدہ عونالک فی النوائب کل ہم وغم سینجلی بنبوتك یا محمد بولایتك یا علی در کتب اہل سنت وجماعت نیست مگر در کتب امامیہ اہل تشیع درج است آیا این حدیث است یا نہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ فرمودند کہ اگر حدیث باشد چہ تعجب است چراکہ انت منی وانا منك وانت منی بمنزلة هارون ودیگر کلان احادیث در شان حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ وارد شدہ اند پس اگر ناد علیا ہم حدیث باشد بعید نیست **بعد ازان** ہمان سید عرض کرد کہ معنی این بیت مثنوی شریف چگونہ است ؎

او خدا وانداخت بر روئے علی		افتخار ہر نبی وہر ولی	

وغرضش ثبوت نبوۃ حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود چنانچہ از معتقدات شیعہ است واز لفظش وتقریرش نیز مفہوم میشود حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ

و بعد ازاں کرم فرمودند کہ یکے دائرۂ نبوت است و دیگر دائرۂ ولایت پس دائرۂ
نبوت بر آں حضرت سرور کائنات مفخر موجودات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ختم شد و دائرۂ
ولایت از حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ شروع نمودہ و بر امام مہدی علیہ السلام ختم خواہد گشت
پس مرکز و مدار ہمی دائرۂ ولایت حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہستند بسان الشان
پس بلند است و مراد از اتحاد مساوات است در زیادتی رتبہ او بسان برتری و ہر کلیہ مستند
پس در روئے آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سپرد داخل اند پس از ایں مساوات زیادتی
و فضیلت حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر انبیاء علیہم السلام ہمے آید ایں چنیں بیانات
در احادیث بسیار جا واقع شدہ است **بعد ازاں** ہماں عرض کرد کہ علم جفر در
خاندان حضور خواجہ الغیاث اللہ تعالیٰ مسلسل آمدہ است حضور خواجہ الغیاث اللہ تعالیٰ
خاموش شدہ ماندند **بعد ازاں** باز عرض کرد کہ پس از جناب حضور حضرت فخر الانبیا
محمد خان رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدم کہ با حضرت مردان اہل سنت و جماعت علم جفر و علم
نجوم و علم رمل صحیح ہست آں کتاب در ایں باب چہ می فرمایند پس حضرت ارشاد فرمودہ بودند کہ علم جفر
کہ از آں حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وارد شدہ و از امام جعفر صادق علیہ السلام ابریدہ تما
سر بردہ و ظاہر شدہ است آنگاہ خواجہ الغیاث اللہ تعالیٰ بقائہ فرمودند کہ از سبب خصوصیت علم جفر با
حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است آنگاہ فرمودند کہ مولوی عبد الکریم کہ بحضرت شیخ المشائخ محبوب الٰہی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ بیعت دارد علم جفر میداند است و اگر چناں شدے کہ وے کفن
از وی پرسیدند کہ علم جفر از کہ آموختی گفت مرا پیر دستگیر خود حضرت شاہ محبوب الٰہی رضی
اللہ تعالیٰ عنہ در خواب آموختہ اند پس وے سوال کردند کہ جفر علمی است در خواب چگونہ
آموختی گفت مرا در خواب کلمہ ہائے آں بگوش آموختہ اند بعد ازاں فرمودند کہ چوں

مولوی مذکور محتضر شد گفت فلان طالب بیاید تا آنکه این جوهر غریب که من رسیده ام بخود نیز برادر را
بیاموزم مگر او حاضر نبود گفت دیگرے را طلبید وے نیز حاضر نبود بعد ازان دیگر طالب
را طلب کرد او هم موجود نشد آخر همچنان فوت شد و آن علم را بخود برد **مقبوس هفتاد و دوم**
بوقت عشا شب پنجشنبه بیست ششم از ماه ذی القعده سال سیزده صد و چهار دهم از هجری
المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر ازین
نیست حاصل شد حضور خواجه البقاء الله تعالی ببقائه نماز عشا گذارده بوظائف مشغول
نشسته اند آنگاه دست کشاده در حجر نهادند چنان معلوم میشد که دعا میخواسته اند و این
چنین دستها در حجر نهاده دعا خواستن نیز عادت مبارک حضور خواجه البقاء الله تعالی
بوده است الغرض درین حالت در استغراق کمال رفتند هر کس بخیال خویش
مشغول نشسته بود مگر چشم بنده راقم الحروف بر جمال جهان آرای حضور خواجه
البقاء الله تعالی باز بود بمتابعت شیخ دست کشاده در حجر خود داشتم اندرین اثنا
یک چیز عنکبوت مانند در میان ما یان و حضور خواجه البقاء الله
تعالی ببقائه بگلیم گذر کرد من گفتم ببینید که این چیست فانوس را پیش
آوردند و دیدند که کژدم کلان سیاهی مائل نیش بر آورده میرود عزیزی کفش برداشته
بزد آن کژدم مرده شد شور و شغب در حضار بسیار گردید حضور خواجه البقاء الله تعالی
ببقائه همچنان در استغراق بوده اند بعد از دیر بسیار دست بالا کرده دعاے
بطور متعارف خواستند چون از دعا فارغ شدند از کژدم و کشتن آن و هنگامه کردن مردم
حاضرین مجلس هیچ نه پرسیدند آخر یکے از حضار این حکایت کژدم را بیان کرد حضور
خواجه البقاء الله تعالی این تمام قصه را اصغا نموده فرمودند مان کژدم بود پس چگونه کرد

ہیچ چشم لائق درگاہ سلاطین نومیدیم نیز | شاہان چہ عجب گر بنوازند گدا را | گاہی بنگاہی

بعد ازان برادرم مولوی غلام احمد اختر را فرمودند کہ تو ہم بنویس دستے نوشتن
نشست و حضور انور از سر شفقت و عنایت فرمودند کہ این میان اوجہا ما است ازین سبب
برادرم مولوی غلام احمد از پیشگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بلقب اوجہا سرفراز و ممتاز
گردید **باید دانست** کہ اوجہا در لغت ہندی اہل ہنود معلم و استاد را گویند
بعد ازان نوشتہ اوجہا را دیدہ فرمودند کہ این بیت نوشتی ؎

تا سجدۂ ما قبول کردی خجل است | از خط جبین ما شعاع خورشید

حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی نہایت مسرور شدند **بعد ازان** کنیز کے یکپارہ
لغزک پختہ و بالیدہ تراش شدہ از طرف ڈیوڈھی معلی آوردہ عرض کرد کہ اہل ڈیوڈھی معلی میگویند
کہ این پارہ لغزک را اندک چشیدہ باز دہید حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقاۂ ہمچنان
کردند **باید دانست** کہ در ہنگام موسم ماہ بیساکہ بود **مقبوس ہشتاد** بوقت ظہر روز
جمعہ بیست و ہفتم ماہ ذی القعدہ سال سیزدہ صد و چہار دہم ہجری المقدس دولت پای
بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادت ملے و سعادت ہے بہتر ازین نیست دست داد
حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ و نفعنا و ایاکم بلقائہ فرمودند کہ عالم اندرون نواب صاحب
از من دعائے جہت دفعہ وباے طاعون خواستہ اند من بدست خط خود نوشتہ دادم
مگر چون آن دعا بخط فارسی نوشتہ بودم خواندنش دشوار بود اکنون باید کہ دعائے الٰہی خمستہ
الی آخرہ و دعائے اللّٰہم یا ولی الولاء الی آخرہ بقلم جلی عربی خط نوشتہ شود تا آنہا را دادہ آید
پس برادرم مولوی غلام احمد ہر دو دعا را خوشخط بنوشت و حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی مطالعہ
نمودہ فرمودند کہ خدیجۃ الکبریٰ بفتح خاء معجمہ و کسرہ دال است و وے بضم خاء و فتح دال

پیوسته بود آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه فرمودند که اگرچه سیده خدیجة الکبری بضم خاء
و فتح دال بصیغه تصغیر آمده است اما تحقیق درین است که خدیجة الکبری بفتح خاء و کسر
دال است و دعاے لی خمسة این ست لی خمسة اطفی بها حر الوباء الحاطمة
المصطفی والمرتضی وابنهما والفاطمة و دعاے اللهم این ست۔ اللهم یا ولی
الولاء ویا سامع الدعاء ویا کاشف الضر والبلاء اصرف عنا شر الطاعون و
المفاجات والوباء بحق محمد ن المصطفی وعلی ن المرتضی وفاطمة الزهرا
وخدیجة الکبری وعائشة الحمیرا وصلی الله تعالی علی خیر خلقه ونور عرشه
محمد وعلی آله واصحابه اجمعین بوقت سوا میدن و تسبیح کنانیدن عرض کردم
که مثلاً این بنده راقم الحروف را خواندن و عمل لیس هر دو دعاے مذکوره رخصت و اجازت
فرمایند حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که رخصت و اجازت دادم بر آنگاه عرض کردم که
چند بار خوانده شود فرمودند که هر یک دعا را عقب هر نماز بعنایت الهی و اگر بتوانی پس در هر
یاسین یکبار و اسے هفت بار خوانده باش بعد ازان این بنده کمالات و فوائد و شریف را که از
از مقامے پرسید حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه آنها را دیده و این چنین ترجمه
فرموده اند که فرض کرده خدا تعالی بر اولیائے خود پوشیدن کرامت را چنانچه فرض کرده
بر انبیائے خود اظهار معجزه را پس هر که ظاهر کند کرامت را وے ترک فرض کرده
باشد بعد ازان فرمودند که برائے سلوک صد مرتبه مقرر کرده اند هفتادم مرتبه
کشف و کرامت است کسیکه درین مرتبه بماند هستاد و سه مرتبه دیگر بخواهد رسید
آنگاه فرمودند یعنی کسے را که قوت روحی غالب تر میشود او را سے بود ہاے عجیب پیدا
بشود اگر وے درین ہا بسر برد ناکام ازان است بلکه بر مراتب سلوک ترقی گردد۔

مقبوس ہشتاد و یکم بوقت عشار شب پنجشنبہ سیوم از ماہ ذوالحج سال سیزدہ صد و چہار دہم ہجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عباد دستے وسعادتے بہتر ازین نیست میسر گشت حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ در وظیفہ شاغل بودہ اند و ہمہ حضار مجلس خاموش گردیدہ نشستہ اند چون از وظیفہ فارغ شدند دعا خواندہ چہار جوانان مرید شوندگان حاضر بودند آنہا را پیش خود خواندہ نشاندند و خود بدولت مراقب شدہ چیزے آہستہ آہستہ بخواندند بعد از ساعتے سر مبارک برآوردہ یک جوان را بیعت کردند چنانچہ ہر دو دست او را در ہر دو دست مبارک خویش آوردہ سر مبارک فرود کردہ باز چیزے آہستہ ہمی خواندند تا زمانے شایستہ آنگاہ سر مبارک را بالا برآوردہ دستہائے مرید ہمچنان گرفتہ بودند کہ فرمودند کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ برخوان پس اول حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی برخواندند آنگاہ بروفق الفاظ حضور آن مرید نیز بخواند۔ **بعد ازان** او را فرمودند کہ بگو توبہ میکنم از ہر گناہ و توبہ میکنم از ہر گناہ توبہ میکنم از ہر گناہ مرید نیز موافق لفظ مبارک حضور سہ بار توبہ کرد آنگاہ دست او را گذاشتہ دستہائے شخص دیگرے را گرفتہ بران نہج کہ گذشت او را بیعت فرمودند بعد ازان دیگرے را ہم بران طریق بیعت فرمودند بعد ازان چہارم را کہ وے ہنوز بالغ نشدہ بود بیعت کردند مگر این کودک را توبہ ندادند وظیفہ ہم نفرمودند و باقی سہ دیگر را تاکید نماز نمودند و وظیفہ نیز بعد ہر نماز سورۃ اخلاص دہ بار درود شریف دہ بار و بعد از نماز عشار یک صد بار کلمہ طیبہ نیز اضافہ کردہ ارشاد فرمودند۔

بعد ازان ہمین کودک پیش گاہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقائہ سجدہ کرد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی تبسم کردند و دست مبارک خویش بر پشت

او مالیده اند آنگاه آں مریداں ماسته را تقسیم کردند و همه حضار مجلس را دادند مقبوس

هشتاد و دوم نوبت نیم روز روز پنجشنبه سوم از ماه ذوالحجه سال سیزده صد و چهار

دهم هجری المقدس دولت پای بوس دربار حضرت اقدس که جباه دستے و سعادتے

بهتر ازیں نیست میسر گردید امروز مجلس از عرس مبارک شیخ المشائخ حضور حضرت قبله عالم

مهاروی رضی الله تعالی عنه که نامزد بود حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه ونفعنا اما کم

ملقائه در آں مجلس سماع نشسته اند و دیگر صوفیاں بسیار جمع شده اند قوالاں دو

گروه بودند اول یک گروه را از سلوسته آ بهاسرا ئیده حضور خواجه ابقاه الله تعالی را اندکے

گریه شد و دیگر صوفیاں را هم وجدے رسید بعد ازاں دوم دیگر گروه قوالاں را

ارشاد شد پس ایشاں ایں اشعار فارسی و هندی سرودند حضور خواجه ابقاه الله تعالی

بقائه را گریه شد و همه حاضرین مجلس را ذوق حظ وافر رسید خاصه چند عزیزاں را وجد

در گرفت رقصیدند و رقص کردند و آں اشعار که ازاں حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه

را گریه شده است ایں است ؎

عارف اسرار نهانیم ما مالک الملک تاج و تخت همه جا سردار است حکیم	حاکم اقلیم عرفانیم ما هم ملک ملک سلطانیم ما هم کعبه هست پرستانیم ما
نرگس است مس علاء ز دست تو	حمله ترکاں جهاں هست وکی تو
دل ز من بردی و دور جانی هنوز ملک دل کردی خراب از تیغ نار هر دو عالم قسمت خود گفته	درد را دادی و درمانی هنوز اندراں ویرانه سلطانی هنوز پیچ ما لاکس که ارزانی هنوز

گھٹ گھٹ صاحب بس رہا سوجھی سجھنیہ کو ـ ہیں ملیا رہی اُس گھٹ کو جس گھٹ پر گھٹ ہو
تون ٹھیری ہی ڈس یار وی نحن اقرب حبل الورید کتون ـ تیرڑی وسدا لستے ڈسدا ناہیں گھونڈ کریں ہیری وید کتون
یار ادر ہیری تی بہال ہے بیری جن کین کن ٹچی کہیاں لیھڑ کتون ـ یار دی بات انو کہی وحید ریا ہر گفت شنیدن کتون
کر بسم اللہ صاحباں لیا سبق قرآن ـ قامت مرزہ یار دی لیس الف پچھان
کیتا اوسی الف تعین وحدت آن ظہور ـ جت ول ویدان بہال دی لوٹ ول وسدا نور
صاحبان رات معراج دی ساندل یار رہی ـ مرزا دی لقا توں کیتس رب سہی
توں کسی بجھیہ دین قاضیا کہسراں والی ذات ـ کیکر کوئی جاندا رب دی ذات صفات

بعد ازاں - اے مہ خوش لقا سلام علیک الخ گفتند آنگاه ختم خوانده شد حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالی ببقائه در صومعہ خاص بجز اشاغل باند تدسوا ہمہ غلامان بر دماق خویش آمدیم مقبوس ہشتاد و سوم بوقت ظہر روز جمعہ چہارم از ماہ ذی الحج سال سیزده صد و چہاردہم ہجری للقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے وسعادتے بہتر ازیں نیست میسر شد چند اوراق مسودہ جلد دوم از مقابیس المجالس نوشتہ ہمراہ خود میداشتم حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالی ببقائہ ونفعنا وایاکم ببقائہ آن را دیدہ فرمودند کہ بخوان پس از ترجمہ عبارت عرائس البیان تا مقبوس سی و یازدہم برخواندم ہمہ را بتوجہ تمام سماع نمودند و بنہایت تحقیق تصحیح فرمودند آنگاہ نماز ظہر با جماعت گذاردند **بعد ازاں** مولوی غلام دستگیر قصوری کہ بمرزا غلام احمد قادیانی مخالفت کمال میداشت و بروے فتاوای کفر نوشتہ بود بیامد و آداب بجا کردہ نشست و چند کتب از مصنفات مرزا غلام احمد قادیانی کہ در بغل میداشت پیش نہاد و از ہر یک کتاب مقامات را کہ نشان کردہ بود پیش گاہ حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالی ببقائہ ونفعنا

لیکن ملفوظات یک سلک مرتب نمودند و میگفت که بعد که این حالات و نیز حسب حضرت عیسیٰ علیه السلام
و این حالات دیگر انبیاء علیهم السلام کرده است و حقیقت حال آنکه مرزا صاحب
جهته رد نصاری و یهود از انجیل و توراة که هر دو محرف اند و از آن کتب این انواع نمات
مفهوم میشوند در کتب خویش نوشته بود دیگر مولوی را اطلاع بر این معنی نشده است
از این جهته پیشگاه حضور بلکه هیچ مرزا صاحب بیان کردم اما حضور خواجه ابقاه الله
تعالی همه تقریر او را شنیده هیچ جوابش نفرمودند بعد ازان مولوی غلام احمد [illegible]
عرض کرد که قبله آنچه مرزا صاحب نوشته است او میگوید نصاری را که آنچه در انجیل و
توراة است اگرچه محرف اند نوشته شده است که یسوع ابن الله است و به تثلیث و کفاره
قائل شده اید و دیگر قبائح و الهامات که نسبت یسوع و دیگر انبیاء علیهم السلام از انجیل و
توراة بر می آید از بر شما است و این چنین یسوع پیر مرد دنی است و آنحضرت
عیسیٰ علیه السلام که از موت او و اوصاف او و معجزات او قرآن شریف خبر میدهد او
عبدالله است و او نبی الله است و او نور چشم ما است پس ما است
که دین ما یسوع را که شما در دل خود قرار داده اید مگر از این رکیک و در حق حضرت
محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وآله وسلم سب و شتم و فحش میگوئید و دین اسلام را قبول کنید
در پس این یسوع مقرر است شما را بلکه تر که هیچ جواهم کرد حضور خواجه ابقاه الله تعالی
فرمودند آری این چنین است بعد ازان مولوی غلام دستگیر مذکور عرض کرد
که آن خط که حضور بنام مرزا صاحب قادیانی نوشته اند و مرزا صاحب آنرا حضور را در
کتاب خود ضمیمه انجام آتهم نوشته طبع کنانیده است و در اخبارات هم آنرا مطبوع کنانیده
در اطراف عالم شائع گردانیده است و آن خط حضور را سند قوی بر حقانیت خویش

وحجت برحجت برعلماے وصلحاے تمام روے زمین گرفته است ومیگوید که ببینید
که این چنین شیخ اکبر واعظم که مقتدای تمام جهان است برصحت حال من اقرار دارد ومرا
از عباد الله الصالحین داند پس حضور را باید که با دیگرے کار ندارند و بعلماے جهان حمایت
فرمایند بدین طریق که برین فتاوی که بار رد وانکار او نوشته ایم حضور بر کفر او فتوی
خود نویسند مگر حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه برین فتوای مذکور اصلاً دستخط خود نه کردند بعد ازان
حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که عبد الجبار و عبد الحق که آنها را مردم وهابی میگویند
نزد من خطوط فرستاده بودند که شما مرزا صاحب قادیانی را چرا من عباد الله الصالحین
نوشته اند پس من در جواب ایشان نوشته بودم که من چنانچه مرزا صاحب را من عباد الله الصالحین میدانم شمارا نیز
من عباد الله الصالحین می انگارم اگرچه شمارا مردم وهابی میخوانند بعد ازان نماز عصر را بجماعت
گذاردند مولوی غلام دستگیر برخاست و بر وثاق خود برفت آنگاه حضور خواجه ابقاه الله
تعالی ببقائه فرمودند که مولوی غلام دستگیر و دیگر مولویان و علما نیز برحق هستند چه ایشان هم
بجهت دین و شریعت جوشش میکنند و کوشش بسیار دارند و همین علما که بودند که
همچون شیخ منصور را رضی الله تعالی عنه را بر دار کشیدند آنگاه فرمودند که مرزا غلام احمد
قادیانی هم برحق است و در معامله خود راست و صادق است و هشت پاس در عبادت
حق سبحانه غرق است و جهت ترقی اسلام و اعلاے امر دین متساعی بجان است
هیچ امر در وے مذموم و قبیح نمی بینم اگر دعوی مهدویت و عیسویت کرده است آن هم
ازان امریست که جائز است از مقوله شطحیات و گفتم تا این جا هرچه مرقوم گردیده است
استحضار آن زمان است که حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا وایاکم ببقائه
بتقریب دعوت نواب صاحب صادق محمد خان عباسی والی ریاست بهاولپور که مرید

صادق الاعتقاد حضور خواجه ابقاه الله تعالی است مقام موصوف اندرون حصار رود چنا
اب است بر لب دریا مقصود بهشت ماه و چهارم بوقت چاشت در یکشنبه تاریخ
دهم ماه ربیع الاول سال سر صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پابوس زیارت حضرت
اقدس که عبادت و سعادت بهتر ازین است میسر گردید روز اول مجلس از عرس شریف
مورد تجلیات نامتناهی شیخ المشائخ حضرت قبله محبوب الهی خواجه محمد حسن رضی الله
تعالی عنه قوالان سه گروه حاضر بودند یکے گروه قوالان حاجیان شریف دوم گروه پهلوان
سوم گروه قوالان سکنه سعدیان وایں هر سه گروه همیشه در همه اعراس مبارک کوٹ شریف
حاضر میشوند گاه گاه از دیگر اطراف وا ایضاً چنانچه قوالان اجمیر شریف و غیره نیز حاضر میشوند د
گاه گاه میان رکن علی هم سال مجلس سماع اعراس میگردد و تمامی گروه قوالان حسب الارشاد
و استاد حضور خواجه ابقاه الله تعالی سقاه بوقت نوبت میرسید حضور خواجه
ابقاه الله تعالی سماع نشست ساعات و دو ساعت هر یک گروه را عطا میفرمایند العرض
مجلس سماع درست و شروع شده بود که قطب الموحدین حضرت خواجه محمد حسن دام الله
تعالی مدد امدادهم برای مجلس گیسه حضور خواجه ابقاه الله تعالی سقاه و لعصرنا الکم البقاه
همه رس در زیارت حاجیان شریف سواری محمد و ازدریا بسواری کشتی عبور نموده بار عید صحیح ایمای دم
دو آسمی میسے جماعت گدا رود بکا هر محبته خواجه گشته در کوٹ شریف رسیدند و تجدید وضو
نموده در مجلس سماع حاضر شدند گریه نشستند و اندرون روضه مطهره رفته بزیارت حضرت
مشائخ حاصل مستشرف گردیده بیرون آمدند و قریب کوٹ شرقی از جمعه مجلس روح
حق بر سر بطرف سماع کرده رنگا رنگ نشستند و اندرین اثنا قطب الموحدین حضرت صاحبزاده پیما
که پیشتر ازین لقب موصوف حضور خواجه ابقاه الله تعالی مشرف شده بودند سر خود را بر دامن مبارک حضور خواجه

ابقاه الله تعالی تحبابانه نهاده گریه کردند و حضور خواجه القاه الله تعالی ابقایه بکمال شفقت و عنایت دست حق پرست خود را بر پشت و پستان ایشان میگردانیدند آنگاه حضرت صاحبزاده صاحب بر نشستند و حضور خواجه القاه الله تعالی بسوے همه حاضرین مجلس نظر گماشته فرمان کردند که همه کودکان بے ریش و نابالغان را از مجلس سماع بیرون کنید و همه دروازه هاے مجلس خانه بند کنید محض دو در دروازه کشاده دارید یکے دروازه از شمال و دوم از طرف جنوب پس چند خادمان برخاستند و تعمیل این فرمان بجا آوردند درین اثنا قوالان چاچڑانی این دو بیت انشاد کردند ؎

بستر لے عشق از مکانے دیگر است ‏ ‏ ‏ ‏ مردان راه را نشانے دیگر است
بر سر بازار صرافان عشق ‏ ‏ ‏ ‏ زیر هر داری دکانے دیگر است

برین ابیات چند صوفیان اہل صفا در رقص آمدند و بنده نیز در گریه غرق بود و همه حضار مجلس بمتابعت صوفیان ایستاده شدند مگر حضور خواجه القائه الله تعالی ببقائه پیش خود از خدام خود قطار بسته کنانیدند و خود بدولت پس تر آن قطار حرم که یکے از آنها حضرت قطب الموحدین بود نشسته ماندند بعد از یک ساعت بر حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه اندران جا که نشسته بودند واردی عظیم نزول کرد حضور را وجد در گرفت تا آنکه بر جا ایستادند و بجوش تمام جنبش نموده رقص فرمودند و کلاه مبارک عرق چینی از سر اشرف فرود افتاد و یک خادم بعد از آن برداشته محفوظ کرد تا دیر بسیار رقص کرده باز نشستند که آنحالت فرو رفت بعد ازان قوالی زین کرده قوالان این ڈوہڑه بگفتند

جی آکھاں توں ڈسدا ماہیں ہر ہر رنگ ڈسدا ‏ ‏ ‏ ‏ جی آکھاں توں ڈسدا ہیں ہر روپ سماوان گسدا
جسد ظاہر باطن ڈٹھیاں توں ظاہر باطن تسدا ‏ ‏ ‏ ‏ اس ہیر وسیلے یار کنوں دل کا من ہول نہ وسدا

بر مصرع آخره این ڈوہڑه حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه بسیار گریه نمودند بعد ازان

حسب الارشاد حضور خواجه ابقاه الله تعالی قوالان بهاروی مرشد این ابیات مریدا
و صاحبان گفتند بیت

میں بھی پریت صاحباں مرزائی خیال
آئے جاہ جہیل ستے کیتے قول اقرار
کر بسم اللہ صاحباں نیں سبق قرآن
کیتا ادبی ہمیں وحدت ـ آں ظہور
صاحباں الست سوں دی صاندل وچ رہی
ماسے کلمہ کفر ستے ملے مرگ ادب

مرزا دی شان عظیم کوں جانے کوئی سیال
لکڑی توڑ بھادے دی اسے کر لاوندی حال
صورت مرزے یار دی ایہیں لسیکھیاں
حسنہ ول نظر آں ساں حری تہ ول ڈرسدا کو
مرزا دی لقا تہیں کیتس رب سہی
ہیں مرزا دی سدی ہاں مرزا میرا رب

این ابیات حضور خواجه ابقاه الله تعالی را بسیار گریه طاری شد قوالان را انعام بسیار
در دست آمد آنگاه ارشاد شد که مولود شریف گویند بعد ازاں حافظ حکم خواجه
شروع کرد چون بر آیت ماکان محمد رسید حضور خواجه ابقاه الله تعالی سقایه بردو
انهاییں سرلیس را رحمتهای حق نگراں خود نهاده بدعا خواند لفظ خاتم النبیین نهاده ماند
آنگاه دعا خواسته برخاسته شدند و بسوی مقعه خاص تشریف فرما گردیده بشاغل بحدا عز وجل
شدند و نماز عصر جماعت گذارده نماز در مسجد شریف که پهلوے خانقاه معلی است آمده شدند
مخلوق سلسله عاده جمع شده بود همه بزیارت و دست بوسی مشرف شده بودند حسب حقیقت
خولیش بیش نهادند اکثر مردم عرض مطالب کرده باحکام مرام خود رسیدند تحریر عرض کردکه
سده را وظیفه بالید حضور خواجه ابقاه الله تعالی معافه فرمودند که مهر جاریکه حمد بار کلمه طیبه
میں
میخوانده باش آنگاه بانگ نماز مغرب گفته شد بروقت اشهدان محمد رسول الله بر دو ابها
را بر عش داشته بعد ازاں خوردند بعد قامت گفته در نماز سه رکعت چون از نماز

فارغ گشتہ اندرون روضۂ مقدس رفتند و بعد از دیرے بیرون آمدہ بدولت سرا است
تشریف فرماشدند مقبوس حسّنا و پنجم بوقت چاشت بروز جمعہ شریف بتاریخ یازدہم
ماہ ذی الحج سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پاسے بوس و زیارت حضرت
اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست حاصل گشت این روز مجلس دوم از عرس
مبارک خواجہ محبوب الٰہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بودہ است حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ابقائہ
ونفعنا و ایاکم بلقائہ و حضرت صاحبزادہ صاحب ادامہ اللہ تعالیٰ بدوامہ در مجلس سماع
رونق افزا شدہ اند قوالان در سرائیدن سرگرم بودہ اند و صوفیان در رقص و جوش آمدہ
اندرین اثنا قطب الموحدین حضرت صاحبزادہ صاحب را برین دوہرہ ع

چھڑیاں لوکو جھڑیاں مجھ سین نین

گریہ شدہ است و حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا و ایاکم بلقائہ از اول مجلس تا
ختم بجز استغراق دیگر از گریہ و جوش و رقص ہیچ نگشتہ است و چون صوفی میجا ست
حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ نیز بجہتہ متابعت برے خاستند بارے عزیزے را حالت
در گرفت برخاست و رقص آغاز کرد حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ہم برخاستند چون
قیام بسیار دراز شد طبع مبارک برداشتگی درازی قیام نمیداشت پس قطار مردمان را
بپیش خود ایستادہ خود بدولت وراے آن برنشستند چون صوفی باز نشست قطار
برطرف گردید بعد از ان ختم خواندہ شد دعا خواستہ در نماز جمعہ داخل شدند
بعد از فراغ نماز بدولت سرا تشریف فرما گشتند نماز عصر ہمانجا گذاردہ باز در خانقاہ معلی اندر
مسجد شریف نشستند حضرت قطب الموحدین خواجہ محمد بخش ادامہ اللہ تعالیٰ بدوامہ
و میان صاحب میان حافظ محمد صاحب حاجی پوری و میان صاحب میان کرم الدین

صاحب بزرگی و مولوی حامد صاحب شیدا لوسے و دیگر عزیزاں حاضر بودند مخلوق
بسیار بیشمار گرداگرد حضور خواجه ابقاه الله تعالی سعاته هجوم و انبوه کرده و از فرط اضطرار
جهت دیدار مطلع انوار آں قطب مدار غوث روزگار یکساعتی وجه برکت دیگری می ایستادند و
اگرچه از حدام خدام آسیب و صدمه برده و سیلی می خوردند تمام چون تشنه برآب می افتادند
و صورت مهوشیت می آمدند و برکت قدمبوسی و دست بوسی حضور خواجه ابقاه الله تعالی و حضور
صاحبزاده صاحب حاصل می کردند بعضے مردم بوقت قدمبوس شدن سر خود را
پیش نگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی افگنده سجده شکر می کردند حضور بتعجب تمام دست مبارک
خود از سر ایشاں مگر داشتند و الحاح و ابرام هر کس مقرر بود برائے کسی دعا بخواهند و کسی را
وعده تعویذ میدادند و سالکاں ره راه دین را عطا میفرمودند و وظیفه بیساں را وظیفه تلقین
می فرمودند بین اسلام که نماز مغرب گفته شد نماز بجا عصر گذارده اندرون روضه مقدس
رفتند و چراغان که روشن شده بود مشاهده فرمودند آنگاه بدولت سرائے خاص تشریف
فرما گشتند باید دانست که در شب چراغاں که مجلس سماع میشود حضور خواجه ابقاه الله
تعالی سعاته در زماں این همه راقم الحروف گاہے حاضر شده اند و دیگر مردماں صوفیاں
حاضر میشوند بوقت سواد و تصحیح این کتاب چون برین مقام رسیدم از جناب حضور
خواجه ابقاه الله تعالی پرسیدم که گاہے حضور خواجه ابقاه الله تعالی سعاته در شب مجلس
چراغاں در کوٹھ شریف حاضر شده اند فرمودند که اگر در ابتداء احوال شاید گاہے رفته باشم مگر یاد
نیست هرگز نگردم که این معامله حاضر شدن در مجالس شب چراغاں از کدام شیخ شروع
گردیده است فرمودند که از حضور فخر العالم صاحب الوصال شیخ [illegible] واقع شده است
بعد ازاں فرمودند که حضور حضرت سلطان الاولیاء بمجلس شب چراغاں حضور

حضرت قبلۂ عالم مہاروی رحمۃ حاضر میشدند و دیگر خلفائے راشدین ہم جمع میگشتند و ہمچون مجالس روزانہ میشد و حضور حضرت محبوب الٰہی رضی نیز در مجلس شب چراغان حضور قبلۂ سلطان الاولیاء رحمۃ حاضر میشدند مقبوس ہشتاد و ششم بوقت چاشت روز یکشنبہ دوازدہم ماہ ذی الحج سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست میسر شد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا و ایاکم بلقائہ و حضرت قطب الموحدین ادامہ اللہ تعالیٰ بدوامہ زینت بخش مجلس سماع شدند این روز مجلس ختم عرس مبارک بودہ است جہان جہان در جہان جمع شدہ بود قوالان سہ گروہ در یروزہ موجود بودند اول قوالان چاچڑان شریف سرائیدند آنگاہ بقوالان مہاروی فرمان شد آنہا گفتند بعد ازان بقوالان شد اتوے اشارہ رفت اوشان سرودند بعد ازان بقوالان حاجی پوری کہ امسال آمدہ بودند ارشاد صادر شد اوشان ہم سرائیدند بر گفتہ ہر یک گروہ قوالان بسیار صوفیان در وجد و جوش آمدند و رقص و گریہ کردند و حضور خواجہ را ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ اندک گریہ شدہ است و ہمہ قوالان را مبالغ کثیر عطا فرمودند آنگاہ حافظ قرآن شریف ختم برخواندند دعا خواندہ برخاستند و در صومعہ خاص آرام گزین شدند مقبوس ہشتاد و ہفتم بوقت مغرب سیزدہم از ماہ ذی الحج شب دوشنبہ سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست حاصل گشت حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا و ایاکم بلقائہ در مسجد معلی خانقاہ شریف تشریف فرما گردیدند و ہمچون دیروز مردم را زیارت کنانیدند آنگاہ نماز مغرب بجماعت گزاردند بعد از فراغ نماز از ہر طرف مردمان بیعت شوندگان عرض میکردند

آخر فرمودند که همه بیعت شوندگان درین مسجد جمع شوند تا من از جیب در مشرف شده باز آیم پس
در روضهٔ مطهره رفتند و این بنده راقم الحروف هم همراه بود چنانکه در آستانهٔ شریف نگاهبانان تیغ
ایستاده بودند دیگر هر کس را اندر آمدن نمی دادند پس حضور خواجه ابقاه اللہ تعالی بقاءہ بر آستانهٔ شریف
ایستاده به نگاهبانان فرمودند که اینها را بگذارید تا همه ایشان خواص اندر رفتند و آداب زیارت بجا آوردند تا
بیرون از روضه آمدند و بر دروازهٔ مسجد نبوی رسیده نشستند و تمام مسجد از بیعت شوندگان پر شده بود
جای ماندن هم نبود پس فرمودند که تسبیح ها بیارید تسبیح تبرک را حاضر آوردند آنگاه آنرا
در حجره نهاده مراقب شدند باز مراقبه کردند چیزی آهسته بر میخواندند بعد از آن
سر برداشته حاجی عمر خان خادم را فرمودند که این تسبیح را در تمام مسجد بگردان تا جمیع مردم با دست
خود این تسبیح را لمس وبس کنند تا بیعت آنها منعقد شود و سپس برخاست و همه ای
مردم را با تسبیح مساس کنانیده باز آمد آنگاه فرمودند که از برو و بهر یک را توجه داده از کسا همه را
بگو که نماز را همیشه میخوانده باشند و ده بار سورت اخلاص و ده بار درود شریف عقب هر نماز و یک
صد بار کلمهٔ طیبه بعد نماز عشاء اضافه کرده وظیفه نمایند خادم موصوف بار رفت و همچنان که
حضور فرموده بودند بعمل آورد باید دانست که چون حاجی عمر خان تسبیح را گرفته برخاست
و مردم را بیعت کنانیدن گرفت حضور خواجه ابقاه اللہ تعالی باز مراقبه کردند و توجه در آن حال
پیوسته داشتند تا که عمر خان باز آمد حضور خواجه ابقاه اللہ تعالی مراقب ماندند این بنده
راقم الحروف نگران بود آنگاه برخاستند بدولت سرای خاص رفتند تمام شد جلد سوم از کتاب
ارشادات فریدی المعروف بمقابیس المجالس و آنچه لائق مسلمانی در جواهر و اسرار ملفوظات ذات مقدس
حضور اقدس حضور خواجه ابقاه اللہ تعالی بقاءہ ونفعنا والمسلمین بلقائه در سلک کتابت
گفته آمد دست مرد بیعت یاد و بدرود است تا آنکه ... شریف حضور خواجه ابقاه اللہ تعالی

بقاءهٔ غیر متناهی باد و بنده راقم نیز به یمن شیخ حیات فرید بخش مند که همیشه بلا زیست خدمت حاضر
بوده از اقوال هدایت بیان و احوال معرفت نشان و افعال سنت بنیان نویسان باشم
و این جلد سوم از اول تا آخر بجناب اقدس حضور خواجه ابقاه الله تعالی مقابهٔ سبق به سبق
خوانده ام و حضور خواجه ابقاه الله تعالی بکمال عنایت و توجه سماع فرموده تصحیح و اصلاح معه
تحقیق تمام نموده اند فقط و بصفحات ۱۲۰_۱۲۲_۱۲۴_۱۳۶_۱۳۳_ ۱۶۰/۱۲۳ ۱۶۲ ۱۶۶/۱۲ ۱۶۹ اعلام ...

تقریظ - الحمد لله رب العلمین والصلوٰة والسلام علی رسوله خاتم النبیین وعلی اله واصحابه
اجمعین اما بعده میگوید فقیر محمد بخش سکنه چاچڑان که چون کتاب معرفت نصاب مقابیس المجالس
المعروف به اشارات فریدی از ملفوظات سلطان ملت مصطفوی برهان حجت نبوی شاهد حجلهٔ احدیت
بادشاه سرادق واحدیت شیخ علی الاطلاق قطب الآفاق غوث بالاتفاق ناطق حقائق ملکوت
کاشف دقائق جبروت صورت مجسم توحید سیدنا و مرشدنا حضرت قبلهٔ عالم حضور خواجه
غلام فرید والا جاه رضی الله تعالی عنه که آنرا برادرم دینی مولانا رکن الدین پرهارسونکی سلمه
ربه در مدت نه سال همه تن گوش گزیده جمع کرده است یک نسخه بود و همه مریدان و معتقدان و جمله
طالبان طریقت و سالکان حقیقت هر طرف پویان و جویان این خزینهٔ معارف بود تدلیس بصرف
زر کثیر با هتمام خان صاحب والاشان محمد عبد العلیم خان صاحب بهادر سکنه ریاست ٹونک
طبع کنانید حتی تا در اطراف و اکناف عالم شائع گردد و هر کسے بمطالعه آن نسخه متبرکه همت بر گمارد
و جواهر معارف بدست آرد فقط

فقیر محمد بخش بقلم خود

اشتہار چھپائی مطبع مفید عام آگرہ

خدا کے فضل و کرم سے اس مطبع میں ہر قسم اور ہر زبان کی کتابیں اردو
ہندی فارسی عربی نہایت خوشخط صحیح و عمدہ جلد ارزاں نرخ و عمدہ سیاہی
مصالحہ سے لیتھو میں طبع ہوتی ہیں عدالتوں و محکمہ بندوبست اور چنگی وغیرہ
کے حکم کا عدالت ہی چھپتے ہیں یہ نامی مطبع ستر برس سے اپنے وارثوں کی
کو نہایت ایمانداری و خوش معاملگی سے ادا کر رہا ہے اور اسکی شہرت دیکھا ہی
روز افزوں ہے اور اس مطبع میں کتب درست اور مطابع سے بہت
خوشخط و صاف وغیرہ چھاپی جاتی ہیں جن صاحبوں کو کچھ چھپوانا ہو وہ اجرت
نرخ وغیرہ کی خط و کتابت سے معلوم ہو سکتی ہے نمونہ کے لئے ہمارے
مطبع کی چھپی ہوئی کتابیں کافی و وافی ہیں فقط

المشتہر

محمد قادر علیخان صوفی مالک و مہتمم مطبع مفید عام آگرہ